

دفترهای کارگری سوسیالیستی

نشریه کارگری سوسیالیست‌های انقلابی ایران

وضعیت سیاسی کنونی ایران

ضرورت تقویت اتحاد عمل چپ

جنبش کارگری ایران

نگاهی به مسئله زنان ایران

قتل عام مردم چچن

اتحادیه‌های صنفی

کارگران جهان متحد شوید!

سر مقاله:

۳ وضعیت سیاسی کنونی ایران آرتیس - م. رازی

مقالات:

۱۲ ضرورت تقویت اتحاد عمل چپ م. رازی

۲۵ جنبش کارگری ایران ۳۱ مصاحبه با رفیق حکیم

۲۹ نگاهی به مسئله زنان ایران هفتۀ ستارۀ سرخ کارگران ایران (تهران)

۳۴ زنان در بند رژیم هفتۀ ستارۀ سرخ کارگران ایران (تهران)

۳۶ زن در اسلام بیژن سلطانزاده

۳۸ تقویم سیاسی زنان بیژن سلطانزاده

۴۱ بازار آزاد در سکس بیژن سلطانزاده

□ قتل عام مردم چین م. سهرابی

۴۶ کویر تمدن (نامه‌ای از ایران) محمد

بحث آزاد:

۵۲ اتحادیه‌های صنفی: دو برخورد پروین

۶۰ حزب پیشتاز انقلابی یداله

تنها مقالات با امضاء «هیئت مسئولین» منعکس کننده نظریات رسمی طرفداران «دفترهای کارگری سوسیالیستی» است. بدیهی است که صفحات دفترها بر روی کلیه مبارزین جنبش کارگری ایران باز است.

آوتیس
م. رازی

سالگرد انقلاب وضعیت سیاسی کنونی ایران و وظایف چپ انقلابی

"شرایط تاریخی" را نباید همچون عملکردی از نیروهای مرموز و ناشناختنی در نظر گرفت؛ بر عکس این شرایط توسط انسان‌ها بوجود آمده، توسط آنها پاسداری شده، و در زمان مقتضی نیز توسط آنان دگرگون خواهد شد؛... در یک کلام "انسان سرنوشت انسان است".

حدود یک دهه و نیم پیش، جامعه ایران دستخوش تحولاتی وسیع و عمیق گشت که نهایتاً خود را به شکل دگرگونی قدرت سیاسی در بهمن ۵۷ ترجمه کرد. لزومی نمی‌بینیم که از اقدامات حماسی یا پر شکوه توده‌های وسیع در آن زمان سخنی بگوئیم، لزومی نمی‌بینیم که تاریخ روی داده‌های آن روز را بازگوئیم. هر کسی از دید منافع طبقاتی خود به ماجراها و وقایع می‌نگرد. "تاریخ" بی‌طرف و غیر جانبدار نیست. آنچه که لازم به بررسی است همانا بخشی از تاریخ ماست که فراموش می‌شود. نوعی فراموشی طبقاتی. عده‌ای فقط از حماسه‌های آنروزها سخن می‌گویند، عده‌ای از ضد سلطنتی بودنش و عده دیگر حسرت چند سال کوتاه آزادی

را می‌کنشد و باز عده‌ای دیگر آنرا "درس عبرتی" برای تکرار نکردن می‌شمردند. اما آنچه که فراموش می‌شود درس‌ها و روند شکست انقلاب از سال‌های ۵۷ تا ۶۰ می‌باشد. اگر نخواهیم فراموش کنیم به جز جنبه مرثیه‌خوانی روحانیت آنچه که در اصل ارکان نظام شاهی را به لرزه انداخت "نیروی ضد سرمایه" بود. آماج اصلی آن بانک‌ها و نهادهای دولتی؛ و ابزارش اشغال کارخانه‌ها، مصادره مساکن، مصادره زمین‌ها، حمله به پادگان‌های ارتشی بود. اما، دستاورد مبارزه توده‌ای محدود به تحقق شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" شد! شعاری که به علت فقدان رهبری متناسب با حرکات توده‌ای به مثابه پوششی ایدئولوژیک بر انقلابی با محرکی کاملاً اجتماعی و ضد سرمایه و ضد ملاکین بزرگ، حاکم بر اوضاع سیاسی شد.

بحران انقلاب سال‌های ۷-۵۶ نتیجه گسترش بحران قانونی به عرصه عمل مستقیم توده‌ای بود. کارگران و زحمتکشان ایران پیش از آنکه در روندی از مبارزات جزئی و محدود، اشکال مبارزات اتحادیه‌ای و یا سیاسی خود را از نظر سازمانی مستحکم کرده باشند، وارد میدان عمل مستقیم سیاسی گشتند. وارد مرحله‌ای که منجر به اعمال قدرت دوگانه گشت. در آن دوره، رادیکالیزم توده‌ای از پائین هر چه بیشتر شاخص قدرت سیاسی را به سوی چپ می‌راند. انقلاب ۵۷ راه را تنها بر دو آلترناتیو متعارض باز گذاشته بود. پس از ورشکستگی تاریخی احزاب بورژوازی و "کمونیستی" (جبهه ملی و حزب توده)، تنها قدرت هژمونیک آلترناتیو پوپولیتی خمینیزم (آخوندی) با تکیه بر دستگاه به نقد موجود مذهبی (برای کنترل روند انقلاب) و دیگری آلترناتیو انقلاب اجتماعی بود. آنچه که محتوای مبارزات دوران پس از انقلاب را رقم زد همانا شکل‌گیری مبارزات حول این محور بود.

موضوع دیگری که باز هم به راحتی در پس وقایع‌نگاری سنتی فراموش می‌شود اینست که گویا از روز اول انقلاب آلترناتیو آخوندی با تمام دم و دستگاه مربوطه اش حاضر و آماده بود. درست برعکس رابطه‌ای متناسب بین تحلیل رفتن قوای انقلابی و رشد نیروهای سرکوبگر حزب الهی وجود داشت. این همانا شکست خوردن‌های متوالی بود که به تدریج قدرت دوگانه اوایل انقلاب را به نفع ارتجاع سیاسی تغییر می‌داد. به همان میزان که رادیکالیزم انقلابی توده‌ای، در مبارزات سیاسی، ابتکار عمل را از دست می‌داد، به همان میزان ارتجاع سیاسی قدرت بیشتری می‌یافت. از دست دادن امکانات تعمیق و گسترش مبارزات توده‌ای-کارگری، از دست دادن موقعیت‌های سازماندهی جنبش توده‌ای، اینها بودند آن عواملی که امکان تحکیم و گسترش نیروهای سرکوب سیاه را فراهم کردند.

موارد متعدد اشغال کارخانه‌ها و کنترل کارگری بر تولید و توزیع، موارد ارگان‌های خود سازمانده توده‌ای در مناطق مختلف (کردستان، ترکمن صحرا و...)، مصادره هتل‌ها و مساکن دولتی برای اسکان از سوی تهیدستان شهری، مبارزات انقلابی و مصادره املاک ملاکین بزرگ در روستاها و بسیاری موارد دیگر تنها گوشه‌هایی از آن امکاناتی بود، که به حق، به علت بحران رهبری و حتی در بسیاری موارد خیانت رهبری چپ همچون ماسه‌ای در مشت از دست رفت.

درست بر خلاف دوران پیش از ۵۷، دوران پس از آن، منطبق بر سیر نزولی انقلاب، عقربه شاخص رادیکالیزم سیاسی را با نوعی اضمحلال مقارن ساخت (بدواً رادیکال‌ها، سپس سانتریست‌ها و دست آخر مماشات‌طلبان و سازشکاران). در عرصه دولت نیز از لیبرال‌ها گرفته تا آخوندها دولت مستقیماً سرکوبگر راهی از سازشکاری تا "رادیکالیزم" (حتی ضد انقلاب نیز بر طبق قوانینی، غیر قانونی و انقلابی عمل می‌کند) را طی کرد. و دست آخر زمانی که "چپ" روشنفکری کوشید حرفی بزند بجز تاکتیک "جوخه‌های رزمی" در میدانی که توده‌ها به نقد از آن کناره گرفته بودند چیزی برای گفتن نیافت! آنها به علت نداشتن استراتژی و برنامه روشن انقلابی و آغستگی به نظریات انحرافی مسکو، پکن و یا "جنگ چریکی" خود و توده‌ها را به کجراه بردند و انقلاب را به شکست نهایی کشاندند. اما باز هم آنچه که فراموش می‌شود اینست که صعود خمینیزم به قدرت نه تنها متدر نبود بلکه قطعاً مقاومت پذیر هم بود! مسئله این بود که با وجود حضور کارگران پیشرو در صحنه سیاسی، "چپ" آماده نبود.

اما از دیدگاه پرولتاریای ایران و جهان، انقلاب ایران به طور اخص و سرنوشت هر انقلاب و ضد انقلاب دیگری نیز، نه تنها واقعه‌ای است پر اهمیت، بلکه میدان تجربه‌ای عظیم است. یعنی هر آینه اگر شکست این انقلابات نتواند میدانی از تجربه انقلابی برای پرولتاریا و پیشگام‌هایش باشد نهایتاً منجر به تکرار آن شکست‌ها در چرخه‌ای دیگر خواهد شد.

طبقه کارگر بدون داشتن سازمان سیاسی و مستقل، هر قدر هم که اقداماتی متهورانه و انقلابی انجام می‌داد قادر به تسخیر قدرت سیاسی نمی‌بود. مهمترین درس آن دوره اینست: انقلاب مداوم یا شکست محتمل!

وضعیت کنونی سیاسی و نقش بورژوازی

در طی دو ساله اخیر در ایران شاهد گسترش جنبش‌های اعتراضی توده‌ای، گسترش مبارزات کارگری و اعتصابات، اشکال مختلف مبارزات سیاسی نویسندگان و روشنفکران و اعتراضات دانشجویان و جوانان بوده‌ایم. عدم تعادل اجتماعی-اقتصادی خود را در عرصه بحران قانونی و بحران سیاسی باز می‌تاباند. حتی مسئله کم‌اهمیتی چون انتخاب ولی فقیه بدل به مشکل لاینحل می‌گردد.

ایدئولوژی بورژوازی و "عقل سلیم تجربی" و تحت تأثیر آن رفرمیسم علل تمامی این بحران‌ها را تا حد مسبب بی‌واسطه آن تقلیل می‌دهند. تلاش سرمایه‌داری، جامعه سرمایه و "ایدئولوژی" در اینست که همواره مسایل جنبی و حاشیه‌ای را برجسته کند. لذا امروزه بی‌آنکه مصائب اجتماعی سیاسی را کتمان کنند، بی‌آنکه حتی لزومی به پرده‌پوشی عمق قهقراء اجتماعی ببینند آنرا به دلیلی سطحی و خارجی نسبت می‌دهند. مثلاً دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی علت بحران‌های اقتصادی و افزایش تورم، علت سقوط ارزش ریال و ... را به دلیل توطئه تروریست‌های اقتصادی می‌انگارد. احزاب بورژوازی اپوزیسیون دلیل همان را سیاست غلط دولت می‌پندارند. حتی در عرصه سیاسی اعتراضات توده‌ای نتیجه تخریک عده‌ای اوباش و اخلاص‌گر از دیدگاه حکام فعلی و نتیجه پخش عکس‌های "رئیس جمهور" مریم از جانب اپوزیسیون بورژوازی قلمداد می‌شود. هیچ یک از این توضیحات واقعی و صحیح نیستند. ریشه مسائل اجتماعی در جای دیگری نهفته‌اند.

اما رژیم سیاسی کنونی چه از نظر تأمین شرایط عمومی تولید و باز تولید و چه از نظر سیاسی هرگونه مشروعیتی را از دست داده است. دیر یا زود با در نظر گرفتن آهنگ تغییراتی که در روحیه تعرضی توده‌ای به وجود آمده است، می‌باید به کنار رود. اما مشکلات کنونی جامعه ایران تنها از شکل ویژه حاکم ناشی نمی‌شود (چنین شکلی زمانی نیز به خوبی در خدمت بورژوازی عمل کرد)، بلکه از تضادهای بنیادین مناسبات اجتماعی-اقتصادی ایران و ادغام آن در بازار جهانی ناشی می‌شود. بحران‌های جوامع سرمایه‌داری تنها لحظاتی از "فاجعه"، لحظاتی از "بیماری" نیستند. این بحران‌ها "شکل وجودی" از همان سرمایه‌داری‌اند. بحران‌ها بخشی از همان حالت عادی و طبیعی وجود سرمایه‌داری هستند. بدون بحران‌های ادواری سرمایه‌داری امکان وجود ندارد.

تلاش‌های بورژوازی در یافتن راه حل‌های میانی، ائتلاف‌های جبهه‌ای و ... همه

حاکمی از عمق بحرانی سیاسی است که جامعه را فرا گرفته است. و بی گمان باز همان روند "چپ‌تر" شدن شاخص حرکت‌های توده‌ای و "راست‌تر" شدن شاخص حرکت‌های بورژوازی را پیش رو داریم. رژیم کنونی ایران برای ثبات جهانی خویش لزوم به گسترش سازماندهی‌های ویژه منطقی‌ای خود داشته است (بنیادگرایی در ترکیه، الجزایر، لبنان، فلسطین و ...). درست به تبع همین امور اپوزیسیون بورژوایی نیز مثل «شورای مقاومت ملی» و امثالهم سعی در یافتن حمایت از دولت‌های مذکور دارند (رجوع به سخنان مهابادی، یکی از مسئولین مجاهدین، و اقدامات اخیر آنان در کشورهای فوق). بازی دیپلماسی بازی ویژه بورژوازی است؛ حکم آخر را در این بازی دیپلماتیک تنها گسترش و اعتلای انقلابی در ایران تعیین خواهد کرد. این رژیم، خود امکان استحاله به چیز دیگری را از خود سلب کرده، و اکنون همچون کسی است که بر بالای شاخه‌ای نشسته و مشغول ازه کردن بین آن است.

در مورد آینده سیاسی رژیم حتی اپوزیسیون بورژوایی نیز به جز تکیه بر چند نکته فرعی چیزی نمی‌تواند بگوید. آنها به شدت از این که آینده اوضاع سیاسی در ایران چه اقدامات عملی در عرصه اقتصادی-اجتماعی ایجاب می‌کند، عاجز هستند. وضعیت سیاسی کنونی وضعیتی است بن بست. در یک جامعه جمهوری پارلمانی همچون کشورهای غربی، مسلماً در وضعیتی مشابه شاهد تغییر چندین کابینه و حزب سیاسی حاکم می‌بودیم. اما در ایران ...!

بورژوازی از حزبی که قدرت هژمونیک و اتوریته سراسری داشته باشد بی بهره است. تمام تلاش سیاسی دوره آتی بورژوازی در جهت تأمین چنین تحزبی یا تأمین چنین مرکز هژمونیک خواهد بود. کل استراتژی بورژوازی معطوف به تبدیل جنبش‌های اعتراضی توده‌ای به زائده غیر سیاسی و نامستقل ائتلافاتی خواهد بود که می‌کوشد به راه اندازد. برای هر دگرگونی سیاسی نیز احتیاج به نیروی عملی جنبش توده‌ای خواهد داشت و از همین روست که اخبار اعتراضات و اعتصابات کارگری و توده‌ای همه از طریق رسانه‌هایشان با آب و تاب ذکر می‌شود؛ اما آنچه را می‌جوید جلوگیری از هرگونه تشکل سیاسی مستقل و جلوگیری از هرگونه تحزب سیاسی-انقلابی پرولتاریا و زحمتکشان است.

چشم اندازها و جنبش کارگری

چشم انداز سیاسی از دیدگاه ما به هیچ رو به معنای الزام رخ داد یک سناریوی واحد نیست. پیش نگر انقلابی با "قال بینی" متفاوت است. عناصر روند رشد آرام به همراه روند رشد انفجاری با هم به نحوی دیالکتیکی در آمیخته است.

ما نیازی به خود فریبی نداریم، تشکل های کارگری، تشکل های سیاسی پرولتاریا در مراحل بسیار ابتدایی و اولیه است - علی رغم تجربه ای که فعالین سیاسی آن داشته اند، علی رغم تجارب سیاسی رهبران عملی اعتراضات و اعتصابات و علی رغم وجود انرژی گران جنبش اعتراضی کارگری توده ای.

اما حتی انکشاف اوضاع سیاسی به بحران انقلابی، که در وضعیت کنونی به علت عدم آمادگی نیروهای سیاسی فقط در حد خود بخودی و خود جوش باقی مانده است، اتفاق افتد، نیاز به حزب سیاسی انقلابی را دو چندان می کند. جامعه از خلاء سیاسی بیزار است. دیر یا زود چنان نیروئی را که بتواند منجر به تمرکزش گردد، اگر نه در هیئتی انقلابی، که در هیئتی ضد انقلابی مستتر در لباس انقلاب خواهد یافت. ضعف سازمانی و هژمونی سیاسی طبقه کارگر به هیچ کس اجازه نمی دهد که در پس هر گونه استدلالی در برابر جنبش به نقد انقلابی و ضد سرمایه بایستد. هراس ما از گسترش جنبش توده ای نیست. تلاش ما می باید در جهت تأمین یک رهبری سیاسی برای این جنبش باشد. ارتقاء وظایف روزمره به سطحی بالاتر یعنی تدارک اعتصاب سراسری و نهایتاً قیام مسلحانه تنها خط مشی انقلابی است که بر اساس درک اوضاع سیاسی کنونی از فعلیت و واقعیت برخوردار است.

از دیدگاه ما تمام نیروهایی که به نحوی با اعلام ناتوانی سیاسی طبقه کارگر به دنبال بدیل های سازش با بورژوازی می گردند، همانگونه که در دوره انقلاب ۵۷، در رده خائنین به طبقه کارگر و انقلاب قرار گرفتند، اینبار نیز چنین جایگاهی خواهند داشت.

زمانی احزاب طرفدار شوروی در کشورهای "جهان سوم" راه رشد غیر سرمایه داری را تجویز می کردند. مبارزات کارگری را محدود به "اصلاح" جامعه سرمایه داری کرده و هر شکل عمل قهرآمیزی را محکوم می کردند. اما آنچه که انقلاب قهرآمیز را ضروری می سازد نه میل کارگران و زحمتکشان و نه کمونیست ها به اشکال قهرآمیز مبارزه است، بلکه سرکوبگری بورژوازی و دولتهای آنست که توسل به آن اشکال را الزامی می کند. توده ها تنها به عنوان آخرین وسیله دست به عملیات قهرآمیز می زنند. مسئله طبقه کارگر رشد نیروهای مولده و ایجاد جامعه بی نیاز و نهایتاً آزادی از انجام کار اجباری است و نه انجام کارهای تروریستی؛ و برای تحقق چنین امری سازماندهی انقلاب را به مثابه یک عمل آگاهانه انجام می دهد.

اما سازماندهی انقلاب نیاز به حزب انقلابی و سازماندهی کلیه قشرهای تحت ستم در جامعه دارد. رهبران طبیعی طبقه کارگر و پیشگام انقلابی می باید نه تنها مبادرت به ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی کند که سایر قشرهای جامعه را بر محور مسائل دمکراتیک بسیج کند. مسئله آزادی سیاسی مسئله حقوق برابر زنان، مسئله جدایی مذهب از دولت، مسئله حقوق اقلیت ها و ملیت های تحت ستم و هرگونه حقوق دمکراتیک دیگری مسئله خود طبقه کارگر است. طبقه کارگر در محیطی مصنوعی و جدا افتاده از جامعه، تنها در چارچوبه دگمه های ماشین ها و بوی گریس و آچارها زندگی نمی کند. این طبقه تنها طبقه ای است در جامعه که به نقد امکان پاسخگویی به معضلات اجتماعی را دارد - امکان دگرگونی بنیادین جامعه و امکان واقعی و فعلی انقلاب و نه کودتا.

روزهای رشد تند و انقلابی روزهای است که سرعت آموزش و سازماندهی انقلابی صد چندان می گردد. نطفه های سازمانی کنونی در روزهای آتی به سرعت می تواند بدل به اشکال سازماندهی حزبی گردد. و این تمام در گروی افدام کنونی ماست در جهت روشننگری عناصر استراتژی انقلابی و سازماندهی انقلابی پرولتاریا برای تأمین هرزمنی کارگری بر مبارزات توده ای.

بر خلاف نظریات فرمیست ها و آنارکو-سندیکالیست ها که در پی ایجاد احزاب "توده ای" هستند، تاریخ نشان داده است که حتی احزابی کوچک قادر به ایفای نقشی تعیین کننده نه تنها در عرصه جنبش موضعی کارگری بلکه در سطحی عمومی سیاسی هستند. به شرطی که اول، از شکست های پیشین جنبش درس های انقلابی فرا

گرفته باشند، یعنی مسلح به استراتژی و تاکتیک انقلابی باشند؛ و دوم، در کوچک و ضعیف بودنشان، در نقایص و نارسائی‌هایشان، نه فضیلتی بلکه نوعی ضعف و نارسایی ببینند و در صدد جلب عظیم‌ترین توده‌های زحمتکش به حزب خود در دوره اعتلای انقلابی باشند.

اما حزب پیشتاز انقلابی را باید با آگاهترین عناصر انقلابی ساخت. اگر ما مصمم به ارائه طریقی به جنبش انقلابی واقعی و به نقد موجود باشیم، و نه مصمم به متقاعد کردن عده‌ای کنار افتاده که بدون اطمینان به حتمیت پیروزی روی به مبارزه نخواهند آورد، نیازی به ساختن چارچوب‌های کاذب نخواهیم داشت.

نقش عنصر آگاه یا به عبارتی پیشگام طبقه کارگر (و حزب چیزی نیست جز سازمانیافتگی همین پیشگام) در این نکته نهفته است که بتواند که بر رشد ناموزون آگاهی از درون مبارزات تئوریک ماقبل آن و رشد ناهمگون مبارزاتی از طریق مبارزه سیاسی و سازماندهی غلبه کند. چرا که از همان بدو امر هدفش میل به انکشاف سیر مبارزاتی در جهت کسب قدرت است. در این معنی است که کمونیست‌ها در هر لحظه از جنبش مظهر آینده‌آند. نه جامعه ما جامعه‌ایست بی تاریخ و نه وظایف ما وظایفی است بی تعین.

فعالیت‌های و وظایف انقلابی

برای روشن شدن فعالیت‌هایمان می‌باید درک روشنی از فعالیت کمونیستی و دینامیک انکشاف مبارزات طبقاتی داشته باشیم. به گمان ما رشد عینی مبارزات طبقاتی را می‌باید به نحوی دو گانه تصویر کرد: فراشدی ارگانیک و بطئی از سویی و فراشدی انفجاری از سوی دیگر. این دو روند رشد آرام و انفجاری توسط گرایش‌ها پراگماتیست و رفرمیست تا حتی نوعی فوریت و بی‌واسطگی، بصورت مراحل متفاوت از هم تقلیل داده می‌شود. مثلاً به صورت باوری که می‌اندیشد آمادگی و سازمان طبقه کارگر امری است که به نحوی مجزا و منزوی از مبارزات سیاسی می‌تواند به پیش رود. و فراموش می‌کند که بهترین مکتب آموزش طبقه کارگر دخالت در عرصه مبارزه سیاسی و طبقاتی است. این دو روند از دیدگاه مارکسیزم انقلابی روندهایی هستند موازی و با رابطه‌ای دیالکتیکی. بدین صورت که مداخله عنصر آگاه در رهبری مبارزات انفجاری از درون تدارک وی در روند فراشد ارگانیک امکان پذیر می‌شود و لاجرم بخشی از طبقه (پیشروی کارگری) در هر صورت قادر به کسب

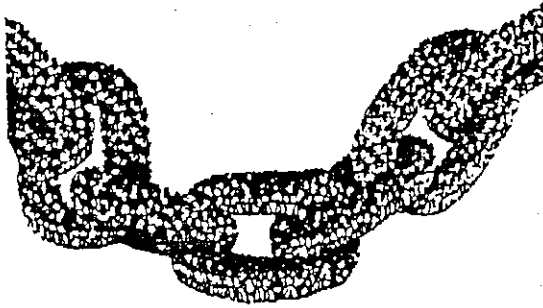
چنان آگاهی‌ای است که بتواند نماینده میل به نقطه بحرانی و تقابل انقلابی باشد. علاوه بر آن مبارزه سیاسی و طبقاتی در ذات خود مبارزه‌ای است برای کسب قدرت سیاسی و لذا مبارزه‌ای است همگرا و متمرکز. و به هنگام فراشد بحران انقلابی فعالیت با هم‌آهنگی تمامی جبهه‌های مبارزاتی می‌طلبند. در مقابل این امر نارسایی‌های جنبش خود بخودی (همانند درس‌های انقلاب ۵۷) درست در این نقطه خود را آشکار می‌سازد که حتی اگر توده‌های انقلابی قادر به براندازی نظامی موجود گردند، به علت ناتوانی در رهبری و هدایت روندی معطوف به استقرار نظامی نوین می‌توانند به سادگی موقعیت‌ها و لحظات بحرانی را یکی پس از دیگری از دست بدهند. سرمایه‌داری از زرادخانه امکانات مادی، دستگاه سرکوب، سازمان‌های سرکوب، حمایت همگان جهانی‌اش و از استراتژی‌ی که در طی سرکوب قرون متوالی متمکشدگان فرا گرفته است برخوردار است. متأسفانه جبهه ما هنوز پس از شکست‌های فراوان هنوز درس‌های لازم را فرا نگرفته است. پس باید با درس‌گیری از گذشته خود را برای مرحله آتی آماده کنیم. تاریخ پیشاروی ما باز هم آشکارا دو بدیل سوسیالیزم یا بربریت را قرار داده است. و اوضاع کنونی سیاسی در جامعه ما با انکشاف بحرانی انقلابی لزوم فعال حرکتی وسیع و سیاسی را ایجاب می‌کند. وظایف عادی روزمره و انجام کارهای خرد دیگر کافی نیستند؛ شرایط هر روزه بیش از پیش بحرانی‌تر می‌گردد و ما باری دیگر در برابر پرسش زیر قرار خواهیم گرفت: انقلاب مداوم یا شکست دگر باره؟

پس،

پیش بسوی تدارک اعتصاب سراسری!
پیش بسوی تدارک قیام مسلحانه!

و پس،

سرنگون باد حکومت سرمایه داران!
زنده باد انقلاب سوسیالیستی، برقرار باد حکومت کارگری!



م. رازی

ضرورت تقویت اتحاد عمل چپ نکاتی در باره انحراف‌های موجود در برخورد به مسئله اتحاد

۲۲ بهمن ۱۳۷۳، دومین نشست «اتحاد چپ کارگری» با شرکت بخشی از نیروهای اپوزیسیون چپ، از جمله طرفداران «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، با موفقیت برگزار شد. شرکت‌کنندگان در این نشست پلاتفرمی را برای تدقیق معیارها، ساختار و اصول این اتحاد، به اتفاق آراء به تصویب رسانند.^(۱) از آنجائی که مسئله اتحاد نیروهای چپ هم‌اکنون به یکی از مسائل محوری اپوزیسیون چپ تبدیل شده است، ضروری است که به درک‌های متفاوت و انحرافی‌های موجود آن نیز اشاره شود. در برخورد به «اتحاد چپ کارگری»، عمدتاً دو انحراف وجود دارد که در این مقاله به آنها اجمالاً اشاره می‌شود. اینها یکی انحراف فرقه‌گرایانه و دیگری انحراف انحلال‌گرایانه است.

۱- رجوع شود به مصوبه مجمع «اتحاد چپ کارگری»، ضمیمه در آخر همین مقاله.

بیماری فرقه‌گرایی در اپوزیسیون چپ

یکی از انحراف‌های همیشگی سازمان‌های چپ سنتی در مورد مسئله «اتحاد» این بوده (و هست) که هر یک از آنها سازمان خود را «متشکل‌ترین سازمان‌ها و برنامه خود را «انقلابی‌ترین پنداشته و همه را محکوم به «اپورتونیزم» و «رویزیونیسم» کرده و با ارائه یک برنامه «انقلابی حداقل» صرفاً با «مقطاران» خود وارد «اتحاد» از بالا شده (و می‌شوند). به زعم آنها این گونه «اتحاد»ها بایستی در اسرع وقت به وحدت تشکیلاتی منجر شوند وگرنه طبق روال همیشگی با اتهام‌زنی‌ها به «دعوا» و نهایتاً جدایی منجر می‌شوند. تاریخ چند ساله «وحدت»ها و «انشعاب»های سازمان‌های چپ سنتی گواه بر این واقعیت است. از دیدگاه آنها فعالیت مشترک عملی علیه رژیم استبدادی با نیروهای مخالف خود و بحث و تبادل و نظر با سایرین در جهت تأثیرگذاری بر آنها و تأثیرپذیری از آنها، پدیده‌ای است غیر واقعی و غیر عملی. آنها حرکت مشترک عملی با سایر نیروها را نفی می‌کنند، زیرا که بر این باورند که صرفاً خود به اتکاء به نیروی خود (و شاید برخی از نزدیکان) قادر به انجام «انقلابی‌ترین مبارزه علیه رژیم هستند. آنها حاضر به بحث و تبادل و نظر با سایرین نیستند، زیرا که خود را تنها نیروی «انقلابی» و سایرین را «انحرافی» و غیر قابل اصلاح می‌پندارند. آنها متوقع‌اند که تنها راه نجات سایر نیروها از انحراف‌های سیاسی «پیوستن» به آنها است! یکی از ریشه‌های وخامت وضعیت کنونی چپ در قیاس با سایر نیروهای اپوزیسیون، در چنین برخوردهایی نهفته است. در نتیجه مبارزه امروزی، چپ انقلابی برای ایجاد وسیع‌ترین اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری علیه رژیم و نهایتاً ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» از طریق مبارزه بی‌وقفه با چنین انحراف‌هایی عملی است. برای نمونه به چند مورد از انحراف‌های فرقه‌گرایانه در ارتباط با فراخوان «اتحاد چپ کارگری» اشاره می‌کنیم.

■ «سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اقلیت)»، در ابتدا، دعوت به شرکت در نشست نخست «اتحاد چپ کارگری» را به بهانه بی‌اطلاعی از «پراتیک» و «عملکرد» اکثر نیروهای شرکت‌کننده (همه غیر از «راه کارگر») رد کرد!^(۲) پس از آن در پاسخ دعوت به دومین نشست، قاطعانه اعلام کرد که با هر جریانی اتحاد نمی‌کند و خود به جریانی تعلق دارد که: «از ضرورت متحد شدن طرفداران سوسیالیسم که برای

سازماندهی جنبش کارگری بمنظور برپائی انقلاب اجتماعی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، الغاء مالکیت خصوصی تلاش میکنند، دفاع میکنند...»^(۳) (یعنی جریانی "رادیکال" و "انقلابی"). اکنون پس از انتشار پلاتفرم مصوبه نشست دوم «اتحاد چپ کارگری» (که رادیکال تر از پیشنهاد «اقلیت» است)، اعلام جنگی علیه طرفداران "ذهنی گرا، پرت و بی خبر"^(۴) از انقلاب سوسیالیستی در دفاع از "انقلاب دمکراتیک" سر داده و بدین ترتیب با «اتحاد چپ کارگری» مرزبندی "مضمونی" کرده است! بدیهی است این سازمان از ابتدا قصد شرکت در «اتحاد چپ کارگری» را نداشت. و به بهانه‌های متعدد و غیر منطقی از شرکت در آن سرباز زده است. در اینجا برای نشان دادن بی‌اساس بودن استدالات این سازمان، صرفاً به طرح چند نکته اکتفا می‌کنیم.

اول، نیروها و افراد شرکت‌کننده در «اتحاد چپ کارگری» برای فعالیت با «اقلیت» دلیلی ندارند که کارنامه سیاسی خود را به آن سازمان ارائه دهند. در ثانی نیروئی که کارنامه سایرین را طلب می‌کند، حداقل خود بایستی کارنامه خود را به همه ارائه داده باشد. سازمانی که هنوز یک ارزیابی جامع از مواضع انحرافی خود در دفاع از "اردوگاه سوسیالیزم" ارائه نداده، و سابقه تسویه‌های تشکیلاتی رفقای خود (تا سرحد کشتار مخالفان سیاسی) لکه ننگی بر اپوزیسیون چپ بجا گذاشته است، در موقعیتی نیست که به سایرین درس عبرت دهد. دوم، «اتحاد چپ کارگری»، یک حزب و تشکیلات با اساسنامه و برنامه مشخص نیست. این جمع یک اتحادی است از نیروهایی که خود را چپ کارگری - چپ در برنامه و کارگری در جهت‌گیری فعالیت سیاسی دانسته (به غلط و یا درست) - و خواهان انجام یک سلسله فعالیت‌های مشترک عملی و برگزاری بحث‌های سیاسی با یکدیگر (با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود) هستند. تحمیل برنامه‌ای "رادیکال" بر یک تجمع نا همگون چپ، خود عملی است غیر اصولی - اخذ برنامه "انقلابی" بایستی نتیجه بحث‌های طولانی شفاهی و کتبی و اجرای آنها در عمل صورت گیرد. بهرحال پلاتفرم مصوبه نشست دوم «اتحاد چپ کارگری» بسیار رادیکال تر از برنامه پیشنهادی «اقلیت» است. چرا این سازمان نمی‌توانست با حفظ استقلال و برنامه خود در درون این اتحاد شرکت کرده و ضمن فعالیت مشترک ضد رژیم، کلیه انتقادات به سایرین و برنامه "انقلابی"

۳- کار، شماره ۲۷۳، دیماه ۷۳، ص ۱۲.

۴- کار، شماره ۲۷۴، بهمن ۷۳، ص ۱۱.

خود را در بولتن مباحثات به بحث بگذارد؟ چنانچه «اقلیت» سازمانی است که از اعتماد به نفس برخوردار است، چرا نمی‌تواند مستقلاً میان عده‌ای دیگر (بعضاً «اپورتونیست‌ها»، «رفرمیست‌ها» و غیره) فعالیت عملی مشترک کند؟ آیا مؤثرترین راه افشای جریانات انحرافی از طریق مداخله در میان آنان نیست؟ به اعتقاد ما مسئله «اقلیت» اینها نیست. درست برعکس، از آنجائی که این سازمان خود دچار بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی است، دخالت خود را در چنین اتحادی برای ادامه حیات خود خطرناک می‌پندارد. لازمه دخالت در یک اتحاد، فعالیت پیگیر و ارائه بحث‌های مشخص سیاسی است که «اقلیت» توانایی هردوی اینها را از دست داده است.

■ «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران»، نیز به دلایل غیر واقعی و غیر منطقی از پیوستن به «اتحاد چپ کارگری» طفره رفته است. عمده کردن مسائلی مانند انگیزه‌ها و علل شرکت «راه کارگر» در «اتحاد چپ کارگری» و «مخالفت» آن با «وحدت سه جریان» و یا غیره^(۵) کوچکترین ارتباطی به ضرورت شرکت و یا عدم شرکت در «اتحاد چپ کارگری» ندارد. همچنین بحث‌های ناواردی مانند انگیزه پنهانی انتخاب «نام» یک تجمع و غیره، بهانه‌های خوبی برای عدم شرکت در این اتحاد نیست - زیرا که شرکت‌کنندگان همه می‌توانند بر سر محتوا و شکل تجمع خود به بحث بنشینند و تغییرات و ترمیمات لازم را انجام دهند. اما، نکته محوری و «افشاگریانه» این سازمان بر علیه «اتحاد چپ کارگری» اینست که نشان دهد (با درج نقل و قول‌هایی از نوشته‌های بولتن مباحثات شماره ۱)^(۶)، که در درون شرکت‌کنندگان عقاید متفاوت و متناقض در مورد حتی مسئله اتحاد وجود دارد. اول، این یک «کشف» نیست که واقعی است که همه شرکت‌کنندگان به آن اذعان داشته‌اند. چنانچه قرار بود که همه یک درک مشترک از مسئله اتحاد داشته و همه مجهز به نظریات «رادیکال» «سازمان اتحاد فدائیان» می‌بودند، دیگر لزومی به اصرار به «استقلال» نیروهای شرکت‌کننده و اصرار بر این نکته که این تجمع یک «حزب سیاسی» نیست نمی‌شد. بدیهی است که نیروهای ناهمگونی در طیف چپ با سابقه‌های مختلف و متناقض سیاسی، نظریات متفاوت و متناقضی داشته باشند. مسئله بر سر اینست که با وجود اختلاف‌های موجود آیا می‌توان مشترکاً علیه دشمن مشترک فعالیت مشترک کرد و بحث‌های

۵- اتحاد کار، شماره ۱۰، بهمن ۱۳۷۳، ص ۱۵.

۶- همانجا، ص ص ۱۶-۱۸.

سیاسی (در مورد هر مطلبی از جمله مسئله اتحاد) را دامن زد؟ واضح است که برای «سازمان اتحاد فدائیان» این امری است باور نکردنی! صرفاً «وحدت» از بالا با طیف «فدائی» قابل درک است و بس! وحدت‌هایی که هر بار به انشعاب‌های اسفبار منجر شده‌اند. زیرا که، «سازمان اتحاد فدائیان»، بر این اعتقاد است که: «اتحاد برای اتحاد، مفهومی ندارد، باید روشن نمود هر اتحادی از زاویه پیشبرد کدام وظایف مشخص مرحله‌ای ضروری و ممکنست»^(۷) با طرح این مسئله این سازمان (و سازمان‌های مشابه) نشان می‌دهند که بین «اتحاد» تشکیلاتی و سیاسی و «اتحاد» عمل هیچ تفاوتی قایل نیستند. سازمان‌های فرقه‌گرا که خود و طیف هم‌سابقه خود را (که در وضعیت کنونی بر اساس روابط خانوادگی تعیین می‌شود تا روابط سیاسی) محور کل اپوزیسیون چپ می‌پندارند، دلیلی برای همکاری و تبادل نظر با سایرین نمی‌بینند. زیرا که اگر سایر گرایش‌ها «انقلابی» بودند محققاً می‌بایستی در خانواده «فدائی» جای می‌داشتند! چنانچه در این طیف نباشند نه قابل اصلاح هستند و نه قابل اعتماد! در نتیجه بهتر است هیچ «اتحادی» حتی در محتوای اتحاد عمل مشترک علیه رژیم (و تبادل نظر) صورت نگیرد. گرایش‌های فرقه‌گرا نمی‌توانند درک کنند که هر نیروی می‌تواند با حفظ استقلال نظری و تشکیلاتی با نیروی دیگر (به دور یک پلتفرم مورد توافق عمومی) گرد آید، و ضمن انجام فعالیت مشترک عملی بر دیگران تأثیر گذارد. از دیدگاه فرقه‌گرایان، دنیای سیاسی به دو قسمت تقسیم می‌شود: سیاه (ضد انقلاب) و سفید (انقلاب). با چنین برخوردی جای تعجبی ندارد که «سازمان اتحاد فدائیان» نیز همانند «اقلیت» در چنین اتحادی نمی‌تواند شرکت کند. مسئله بر سر «معنا و مفهوم» اتحاد نیست (این نکات به اندازه کافی توضیح داده شده‌اند)، مسئله بر سر عدم درک مشترک از فعالیت و تاکتیک‌های کمونیستی است. مسئله بر سر عدم آمادگی فرقه‌گرایان در تحمل مخالفتان سیاسی خود در طیف چپ است.

■ «حزب کمونیست کارگری»، که همیشه خود را ماوراء سایر نیروهای چپ پنداشته، بر خلاف سایر سازمان‌های فرقه‌گرا، حتی زحمت پاسخ دادن به دعوت شرکت در «اتحاد چپ کارگری» را به خود نداد. عملکرد این حزب در دوره اخیر نشان داده است که چگونه روش‌های فرقه‌گرایانه می‌تواند به سرعت به فرصت‌طلبی منجر شود. این حزب که پس از انشعاب اخیر خود از «حزب کمونیست ایران» تمایلی به فعالیت مشترک ضد رژیم با هیچ‌یک از نیروهای چپ نشان نداد و مستقلاً مشغول

«حزب سازی» بود، در ماه‌های گذشته، به طور اخص ادعا داشته که از آنجائی که سایر نیروهای چپ در مجموع «نیرو» هائی قابل ملاحظه نیستند، «اتحاد عمل» با آنها متنفی است.^(۸) برخوردارهای فرقه گرایانه «حزب کمونیست کارگری» که همواره منافع «حزب» خود را فرای منافع کل جنبش کارگری قرار داده است کسی را متعجب نکرد. اما، جهت‌گیری اخیر «حزب» در کنگره اول و «مصوبات» پلنوم کمیته مرکزی آن حزب در باره «مخاطرات احتمالی در جریان سرنگونی رژیم اسلامی» و بلافاصله شرکت نماینده «حزب» در «انجمن پژوهشگران ایران» همراه با سلطنت‌طلبان، جبهه ملی، توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها و «وزیر سابق اطلاعات»، رئیس سابق کتابخانه پهلوی» و «نماینده سابق مجلس رژیم شاه و افراد برجسته!» دیگری که محققاً به زعم «حزب» از «نیروی قابل ملاحظه‌ای برخوردارند، به وضوح علل کناره‌گیری آن «حزب» از نیروهای چپ را به نمایش گذاشت.

در «تحلیل» های اخیر «حزب» دو نکته اساسی به چشم می‌خورد. اول، جهت‌گیری مشخص آن به «کار مستقیماً کمونیستی». در این مورد، منصور حکمت، در جلسه افتتاحیه کنگره اول، می‌گوید که: «آدم باید بتواند هم دوچرخه سواری کند و هم سوت بزند!» (یعنی هم «کار مستقیماً کمونیستی» انجام دهد و هم سایر کارها).^(۹) دوم، موضع‌گیری در مورد احتمال «بروز یک دوره مشقت بار هرج و مرج و جنگ داخلی در جریان سقوط رژیم ارتجاعی اسلامی»، که در آن صورت «دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری باید تلاش کند از نیروهای اپوزیسیون که برای سرنگونی رژیم اسلامی تلاش میکنند و با اصل اجتناب از سناریوی هرج و مرج و جنگ داخلی توافق دارند، علناً، و ترجیحاً مشترکاً، به مجموعه‌ای از موازین سیاسی و عملی در مبارزه خود علیه رژیم اسلامی و به اصول اساسی‌ای در قبال وضعیت پس از سرنگونی رژیم متعهد شوند.»^(۱۰) طی سال گذشته ما از «دوچرخه سواری» حزب (به زعم آنها «کار مستقیماً کمونیستی»)، به غیر از فرقه‌گرایی و بی‌حرمتی به سایر نیروهای چپ اثری مشاهده نکردیم. اما منظور آنها را از «سوت زدن» خوب درک

۸- رجوع شود به متن مصاحبه «بسوی اتحاد»، شماره ۷، شهریور ۱۳۷۳، با شهلا دانشفر، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری.

۹- انترناسیونال، شماره ۱۵، شهریور ۱۳۷۳.

۱۰- انترناسیونال شماره ۱۶، آذر ۱۳۷۳، قرار مصوب پلنوم دوم کمیته مرکزی در باره: مخاطرات احتمالی در جریان سرنگونی رژیم اسلامی.

کردیم (عبارتی است که آنها در مورد تدارک اتحاد سیاسی با سلطنت‌طلبان و توده‌ای‌ها بکار می‌برند-البته در صورت بروز "سناریوی" هرج و مرج!).

موضع اخیر «حزب» در مورد اتحاد علنی، "ترجیحاً" مشترک، بر اساس "مجموعه‌ای از موازین سیاسی و عملی در مبارزه خود علیه رژیم اسلامی"، چند نکته مهم را برجسته می‌کند. اول، صرف‌نظر از ارزیابی اغراق‌آمیز در مورد "جنگ داخلی" و "هرج و مرج"، «حزب» نشان می‌دهد که متحدان واقعی خود را زیر لوای وضعیت "هرج و مرج" نقداً تعیین کرده است. این متحدان، کمونیست‌ها و نیروهای چپ و کارگران ایران نیستند. زیرا که «حزب» مکرراً دعوت برخی از نیروهای چپ را، حتی به شرکت در یک اتحاد عمل، بی‌پاسخ گذاشته است. پس این متحدان محققاً بازماندگان سلطنت‌طلبان، جبهه ملی، حزب توده، اکثریت و وزرای سابق رژیم شاه هستند. زیرا که «حزب» دعوت این عده را در بحث‌های مقدماتی سیاسی پذیرفت و نماینده خود را به درون آنها فرستاد. تیتسر سرمقاله سلطنت‌طلبان تحت عنوان «کنفرانس ایران در آستانه سال ۲ هزار برگزار شد: مواضع چپ و راست به یکدیگر بسیار نزدیک بود»^(۱۱)، خود‌گویای خدمت «حزب» به متحدان نوین‌اش است. دوم، چنین حزبی با چنین موضعی نشان می‌دهد که نمی‌تواند اعتمادی به قدرت طبقه کارگر داشته باشد. زیرا که حتی در "هرج و مرج" و "جنگ داخلی"، این نیروی طبقه کارگر و مدافعان آن است که می‌تواند ایران را نجات دهد و نه ساواکی‌ها و همکاران سابق سپاه پاسداران! سوم، «حزب» بایستی نشان دهد که آیا واقعاً نیروهای اپوزیسیون که برای سرنگونی رژیم اسلامی تلاش میکنند، سلطنت‌طلبان و بازماندگان حزب توده هستند؟ و یا آنها احتمالاً حتی در آستانه "هرج و مرج" از مدافعان همین "رژیم اسلامی" خواهند شد؟ اینها سئوال‌هایی است که رهبری فعلی این حزب بایستی به اپوزیسیون چپ و اعضای خود آن سازمان‌ها پاسخ دهد.



انحراف‌های انحلال‌گرایانه در اتحاد چپ

درک صحیح از ضرورت شرکت در «اتحاد چپ کارگری»، توسط برخی از نیروها و افراد، به هیچ وجه به مفهوم توافق و درک کامل و مشترک بین آنها در مورد مسئله «اتحاد» (و همچنین سایر مسائل نظری) نیست. شرکت‌کنندگان در این اتحاد، تا این مرحله، صرفاً وجه تمایز خود را در نظر از راست‌گرایان، و در عمل از فرقه‌گرایان نشان داده‌اند و بس. بحث بر سر مضمون اتحاد چپ و سایر مسائل نظری می‌بایستی پس از این، در درون «اتحاد چپ کارگری» باز شود.^(۱۲) قبل از طرح ایرادها به برخی از نظریات مطروحه در بولتن شماره ۲، موضع خود در مورد این اتحاد را بار دیگر اجمالاً طرح می‌کنیم.^(۱۳)

به اعتقاد ما «اتحاد چپ کارگری» صرفاً متشکل از نیروها و افرادی است که خود را از لحاظ برنامه‌ای کمونیست (سوسیالیست انقلابی یا چپ انقلابی) پنداشته و جهت‌گیری فعالیت خود را مشخصاً متوجه مبارزات کارگری اعلام داشته‌اند (اینکه تا چه اندازه ادعای آنها درست است بعداً در عمل و بحث‌ها به نمایش گذاشته خواهد شد). این عده برای روشن کردن وجه تمایز از سایر «سوسیالیست‌های رنگارنگ، با حفظ استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی خود، بر سر پلاتفرم مشخصی به توافق رسیده‌اند. این تجمع ضمن فعالیت مشترک ضد رژیم (عمدتاً در دفاع از طبقه کارگر و حقوق دمکراتیک مردم ایران و پناهندگان سیاسی)، خواهان ایجاد محیطی دمکراتیک برای تبادل نظر، برای تأثیرگذاری بر هم و تأثیرپذیری از یکدیگرند. این

۱۲- قابل ذکر است که انگیزه شرکت ما در «اتحاد چپ کارگری» برای صرفاً ارائه بحث‌های «مثبت» با یکدیگر و «آهتراز» از «جدل» میان خود نیست. ما نه تنها برای اتحاد عمل و تقویت فعالیت‌های ضد رژیمی به این اتحاد پیوسته‌ایم که برای بحث و «جدل» با مخالفان سیاسی خود نیز در آن شرکت می‌کنیم. «ملاحظات سیاسی» و مغزی نگه داشتن اختلاف‌ها میان افراد سیاسی‌ای که خود را برای انقلاب سوسیالیستی آماده می‌کنند، عملی است غیر اصولی. ما هیچ رابطه سیاسی و تشکیلاتی ویژه‌ای با هیچ یک از شرکت‌کنندگان در این اتحاد عمل نداریم و کلیه بحث‌های سیاسی خود را با هر روشی که خود تشخیص دهیم علنی کرده و در خدمت جنبش کارگری قرار خواهیم داد. و از سایرین نیز متوقع هستیم که در مورد مواضع ما چنین کنند.

۱۳- برای اطلاع بیشتر از مواضع ما، رجوع شود به بولتن‌های اتحاد نیروهای چپ کارگری شماره‌های ۱ و

۲، و همچنین مقالات مندرج در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره‌های ۲۵-۲۲.

جمع نه سخنگوی کل کمونیست‌ها و نه خواهان جایگزینی خود به جای آنها است. این تجمع یک «اتحاد عمل ویژه» ای است - به سخن دیگر، نه صرفاً اتحادی برای انجام یک سلسله فعالیت‌های دفاعی و نه یک حزب سیاسی است. این شکل از تجمع را ما «اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری» می‌نامیم. اتحادی است که امکانات شناخت و نهایتاً نزدیکی (و یا دوری) سیاسی نیروها و افراد چپ (در سطح نظری و عملی) را فراهم می‌آورد.

اما، بر سر همین مفاهیم ساده توافق عمومی وجود ندارد. آنچه در موضع برخی از شرکت‌کنندگان مشاهده می‌شود، نوعی «انحلال طلبی» است - انحلال خود و یا تشکیلات خود در یک تجمع «بزرگ». این برخورد عمده‌تاً توسط دو نیرو انجام می‌گیرد: سازمان‌هایی که دچار بحران سیاسی و تشکیلاتی عمیق شده و راه حل برون رفت از بحران را در حل خود در تجمع «بزرگ» می‌بینند؛ و افراد و گرایش‌های غیر متشکل که برای حفظ موقعیت فعلی خود، متوسل به تجمع بزرگتری شده و خود را در آن منحل می‌کنند. به سخن دیگر روش «همه با هم» در راه ایجاد «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»^(۱۴)، «طرح همگرایی»^(۱۵)، «گروه‌بندی نوین پیشگام انقلابی»^(۱۶)، «اتحاد بزرگ سوسیالیستی»^(۱۷)، «اتحاد سیاسی یک گروه‌بندی بزرگ چپ»^(۱۸) و غیره.

به اعتقاد ما این روش‌ها یا ناشی از کم توجه‌ای به روش ساختن یک «حزب پیش‌از انقلابی» در وضعیت کنونی است، و یا روش همیشگی «زود ثروتمند شدن» سازمان‌های سنتی و افراد بدون چشم انداز فعالیت مشخص کارگری را به نمایش می‌گذارد. تدارک ساختن یک حزب انقلابی را با روش «همه با هم» (حتی با رادیکالترین نیروها و افراد چپ)، دور یک پلاتفرم (حتی انقلابی‌ترین آن) و بر محور یک بولتن مباحثات (حتی پر محتواترین و مرتب‌ترین آن)، نمی‌توان انجام داد. زیرا که در وهله نخست افراد و نیروهای موجود چپ، طی یک روند بحث‌های نظری، بایستی به توافقات کامل سیاسی و تشکیلاتی برسند. این پروسه، بر خلاف توقع

۱۴- رجوع شود به مقاله شالگونی، بولتن شماره ۱. (و همچنین پاسخ ما به آن در بولتن شماره ۲).

۱۵- رجوع شود به مقاله هسته اقلیت، بولتن شماره ۱.

۱۶- رجوع شود به اطلاعیه همکاران پروژه، بولتن شماره ۱.

۱۷- رجوع شود به مقاله فرخ، بولتن شماره ۲.

۱۸- رجوع شود به مقاله آنتگر، بولتن شماره ۲.

برخی، امکان دارد بسیار طولانی و پر مشقت باشد و حتی نتیجه مطلوب ندهد. دوم، افراد و نیروهای شرکت‌کننده بایستی نه تنها در سطح نظری که در سطح عملی نیز یکدیگر را آزمایش کنند. صرف اعتقاد به پلاتفرم «اتحاد چپ کارگری» و یا اعتقاد به «عالی‌ترین» برنامه‌های انقلابی و یا شرکت در این یا آن فعالیت لحظه‌ای معیار کافی برای ایجاد (یا تدارک) یک «حزب پیش‌تاز انقلابی» نیست. تدارک ساختن حزب طبقه کارگر، از ابتدا، بدون دخالت در درون پیشروی کارگری و شرکت حداقل بخشی از آنها در درون جمع، یا غیر قابل تحقق است و یا سریعاً به انحطاط خواهد کشید. برای تدارک چنین سازمانی بایستی در ابتدا هر یک از افراد و نیروهای جدی شرکت‌کننده، از طریق متشکل کردن خود در هسته‌های سوسیالیستی، به دور اهداف و اصول مشخص و دخالت در پیشروی کارگری در ایران، گام‌های مشخصی بردارند. سپس، از طریق «اتحاد» هسته‌های سوسیالیستی است که می‌توان امیدی به تدارک ایجاد حزب انقلابی کارگری بست. هسته‌هایی که در عمل آزمایش خود را به پیشروی کارگری و سایر سوسیالیست‌های انقلابی مشابه خود پس داده‌اند. حال بنیم نظر برخی از شرکت‌کنندگان در «اتحاد چپ کارگری» چیست. صرفاً می‌پردازیم به نظر دو تن از شرکت‌کنندگان.

به اعتقاد «آهنگر»، اتحاد چپ در وضعیت کنونی یک اتحاد «تاکتیکی» نباید باشد، بلکه وی یک «اتحاد استراتژیک-مرحله‌ای» یعنی یک «اتحاد سیاسی یک گروه‌بندی بزرگ چپ» را مد نظر دارد. اتحادی از عناصر و افرادی که بایستی از اختلاف‌های سیاسی خود مانند «اعتقاد به سوسیالیسم در یک کشور یا عدم اعتقاد به آن...» بگذرند، و صرفاً تأکید به رعایت اصول دموکراسی داشته باشند، او می‌نویسد که: «... آن جریانی که خفقان درون حزبی و استبداد عمومی بر مردم را ملکه ذهنش کرده است، آن جریانی که خود را آماده کرده است بمانند استالین دستور تبر زدن تروتسکی و کشتار یا زندانی کردن مخالفین سیاسی خود را فراهم نماید و به بهانه تخیل ساختمان سوسیالیسم در یک کشور قتلگاه عمومی فراهم آورده، با او دیگر نمی‌توان استراتژیک وحدت داشت.»^(۱۹) البته ما نیز با این مطلب توافق کامل داریم و بیش از دو دهه است که بر این نظر تأکید کرده‌ایم (و از اینکه برخی از دوستان حداقل پس از فروپاشی شوروی به چنین نظریات رسیده‌اند بسیار خرسندیم)، اما مسئله اینست که علل دستور استالین به «تبر زدن تروتسکی» و ایجاد «قتلگاه» این

نبوده است که استالین و هم قطاران وی صرفاً "قاتل" و "جانی" بوده‌اند. این قبیل کارها (که در تاریخ توسط "استالینیست" ها حکم اتفاق نیفتاده‌اند)، نتیجه سیاست‌ها و برنامه‌های اشتباه بوده است. هستند بسیاری از نیروهای سوسیال دمکرات و لیبرال که کشتارهای استالینی را تقبیح و محکوم می‌کنند، واضح است که نمی‌توان با آنها در "اتحاد استراتژیک" همراه بود. بر خلاف آهنگر، ما معتقدیم که از مسائل نظری و تئوریک و درس‌گیری از گذشته، بهیچوجه نمی‌توان گذشت. باید در هر "اتحاد استراتژیک" روشن شود که مثلاً چرا نیروهایی از "اردوگاه سوسیالیسم" (شوروی استالینیستی) تا همین چند سال پیش دفاع کردند؟ ریشه‌های این نظریات در چه نهفته بوده و چگونه بایستی درس‌های لازم را اخذ کرد؟ پیشنهاد آهنگر، صرفاً پرده پوشی بر اشتباهات گذشته است و این روش، راه را برای کجروی‌های آینده باز می‌گذارد.

ارزیابی «بابک»^(۲۰) از وضعیت کنونی و پیشنهادات وی به طور عمومی مورد تأیید ما نیز هست. اما، ایراد پیشنهادات او در اینست که تصور می‌کند که «اتحاد چپ کارگری» در کل و شکل فعلی آن می‌تواند (یا سریعاً و یا به تدریج) به گرایش تبدیل شود که "شعارهای کلی در باره خود مدیریت کارگری، اجتماعی کردن وسایل تولید و کنترل بر تولید و توزیع" را در دستور کار خود قرار دهد. راه حل او نیز تشکیل "کمیسیون پژوهشی" پیرامون این مسئله است. در این باره چند نکته طرح می‌شود: اول، «اتحاد چپ کارگری» یک تجمع یک پارچه سیاسی با برنامه مشخصی نیست، که برای پیشبرد توافقات سیاسی خود دست به تشکیل یک "کمیسیون پژوهشی" بزند. هنوز معلوم نیست که نظریات سیاسی و عملکرد مشخص شرکت‌کنندگان چیستند. انتشار دو بولتن ساده، در مورد مسئله اتحاد، قریب به شش ماه طول کشیده است. چطور در چنین تجمع ناهمگونی می‌توان امیدوار بود که "کمیسیون پژوهشی" به سرعت آغاز به کار کند؟ به هر حال بر سر چه مسئله‌ای قرار است کار شود؟ بد نیست صرفاً به نظریات متعدد، متنوع و متضاد در درون یکی از سازمان‌های شرکت کننده، «راه کارگر»، نگاه افکنیم. چنانچه یک سازمان هنوز پس از سال‌ها کار مشکل‌قادر به انسجام نظری نسبی نشده است، چگونه می‌توان متوقع بود که همین سازمان با عده‌ای دیگر که از ناروشنی سیاسی به مراتب بیشتر از آن سازمان برخوردارند و اغلب حتی غیر متشکل عمل می‌کنند، "همه باهم"، از طریق یک یا چند "کمیسیون

۲۰- بولتن اتحاد نیروهای چپ کارگری، شماره ۲، صص ۲۱-۱۹.

پژوهشی، به یک ارزیابی واحد برسند؟ بدیهی است که پیشنهاد بابک با توجه به یک ارزیابی نسبتاً صحیح وی در قیاس با سایرین، یک طرح غیر عملی است. تنها راه عملی کردن این پیشنهاد و یا پیشنهادات مشابه اینست که، گرایش‌های هم‌نظر-ضمن کار مشترک با سایرین در درون «اتحاد چپ کارگری»- خود به چنین کارهایی دست زنند و نتیجه تحقیقات را پس از بررسی به بقیه اعلام کنند. لازمه پیدا کردن گرایش‌های هم‌نظر نیز ایجاد تشکل‌های کوچک و متشکل و دخالت‌گر است. پیشنهاد ما اینست که کلیه رفقای جدی (در نظر و در عمل)، چه مستقل و چه وابسته به یک سازمان، هسته‌های مشخص سوسیالیستی خود را بر اساس یک پلاتفرم مشخص اعلام کنند و نظریات خود را در نشریات و یا بولتن مباحثات انعکاس دهند. هسته‌هایی که ضمن کار نظری، دخالت‌ها در درون پیشروی کارگری را نیز، خود سازمان می‌دهند. پس از دوره‌ای این هسته‌ها-اگر جهت‌گیری‌ها و نظریات مشترکی در عمل داشته باشند-یکدیگر را پیدا کرده و کارهای سیاسی و تشکیلاتی خود را هم‌آهنگ می‌کنند. بدیهی است که بدون این شناسائی‌های اولیه بهترین تجمع‌ها و بهترین «کمیسیون‌های پژوهشی» صرفاً تبدیل به «کلوب بحث» و تبادل نظر می‌شوند. و واضح است که با کلوب‌های بحث نمی‌توان کادرهای انقلابی را جلب کرد و انقلاب آتی را تدارک دید. عقاید سیاسی و «چپ» بایستی با عمل «چپ» و «کارگری» پیوند بخورد. تنها نیروهایی که در سطح عملی و نظری در درون این «اتحاد چپ کارگری» یکدیگر را شناسائی و آزمایش کرده‌اند می‌توانند وارد «اتحاد» مشخص‌تر با یکدیگر شوند. این روشی است که طرفداران «دفترهای کارگری سوسیالیستی» طی چند سال گذشته در پیش گرفته‌اند. ما در سطح نظری و عملی مایلیم آزمایش خود را به سایر گرایش‌ها پس دهیم و سایر گرایش‌ها را آزمایش کنیم و پس از دوره‌ای متحدان واقعی خود را برای تدارک انقلاب سوسیالیستی آتی ایران بیابیم. (۲۱)

۱ مارس ۱۹۹۵-پاریس

۲۱- البته این پیشنهاد به مفهوم بی‌اعتنایی و کم‌بها دادن به وظایف «اتحاد چپ کارگری» نیست. به اعتقاد ما وظیفه این اتحاد بایستی حول مسائل خاص عملی و نظری متمرکز شود و نه ساختن حزب و تشکیلات سیاسی. پیشنهاد ما اینست که این اتحاد بایستی به نشر منظم (ماهی یکبار) بولتن‌های سیاسی و بحث جمع‌آوری خبرهای مبارزاتی و حتی ایجاد یک رادپوی مشترک و غیره دست بزند.

مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری

بحران جنبش کمونیستی ایران با خودویژگی‌های آن در بستر بحران جنبش جهانی کمونیستی، از شکل‌گیری و سازماندهی سوسیالیزم رادیکال کارگری در ایران جلوگیری کرده است. هدف از «اتحاد چپ کارگری» ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی این طیف کمک کند و تلاش مشترک مادر راه سازمانیابی طبقه کارگر در ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد.

مبانی نظری این طیف عبارتند از:

۱- اعتقاد به ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگان‌های خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق بدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم.

۲- اعتقاد به سوسیالیزم به مفهوم گسترش دموکراسی در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، انقای استعمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولید کنندگان و انقاع طبقات اجتماعی.

۳- اعتقاد به جدایی ناپذیر بودن سوسیالیزم و دموکراسی و دفاع از آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی، دفاع از حق رأی همه اتحاد جامعه و دفاع از حق تعدد احزاب برای همه لایه‌ها و طبقات اجتماعی.

۴- مبارزه برای سازماندهی کارگران و زحمتکشان بر پایه منافع و مواضع طبقاتی بر محور سبزی کار و سرمایه، کمک به تجمع و تنکل مستقل و شرکت در مبارزات جاری اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنها.

۵- اعتقاد به مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مردسالار و پدر سالار، مبارزه علیه نژاد پرستی، مبارزه برای رفع کلیه تبعیضات فرهنگی، ملی، مذهبی و جنسی به مثابه جزء جدایی ناپذیر مبارزه برای سوسیالیزم.

۶- اعتقاد به اصل اترناسیونالیزم کارگری و پایبندی به ملزومات آن در کردار.

این مبانی هرچند که به روشن شدن نقاط تمایز این طیف از سایر جریانات مدعی سوسیالیزم اما وابسته به افکار و طبقات غیر پروولتری کمک می‌کنند، نمی‌توانند به مثابه شروط کافی برای وحدت حزبی تلقی شوند. این اتحاد خصیصی رند یابنده دارد و بر اساس دوره‌ای از بحث، تبادل نظر و همکاری‌های عملی و با تشویق و ترغیب گرایش‌های متفاوت نظری در هرچه بیشتر مشخص کردن خود، شرایط را برای اعتلای این اتحاد و تدارک وحدت حزبی آینده که در آن حق گرایش و جناح برصمیت شناخته می‌شود، فراهم می‌سازد.

ما شرکت کنندگان در این نشست نه خود را به مثابه کل طیف سوسیالیزم کارگری تلقی می‌کنیم و نه خواهان جایگزین کردن خود به جای آن هستیم. ما از همه افراد و نیروهایی که خود را متعلق به این طیف می‌دانند دعوت می‌کنیم که به کمک یکدیگر و با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی، در سطوح محلی و منطقه‌ای به ایجاد واحدهای پایدار خودسامانی که پایه‌های این اتحاد را بنا می‌دهند، مبادرت کنند. این واحدها به مباحثات نظری برای فایق آمدن بر بحران فعلی و تدوین برنامه و استراتژی لازم برای تدارک حزب انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر دامن خواهند زد و در دو حوزه دموکراتیک و سوسیالیستی به ایجاد و گسترش همکاری‌های عملی و مبارزاتی کمک خواهند کرد.

۲۲ بهمن ۱۳۷۲

اعضا: ۹ جزیان



نگاهی به جنبش کارگری ایران (۳)

مصاحبه زیر با رفیق حکیم، در آنکارا، صورت گرفته است (اکتبر ۱۹۹۴). این بخش در ادامه مطالبی است که در شماره‌های قبلی دفترها درج شدند. امیدواریم این تجربه کمکی به پیشبرد مبارزات پیشروی کارگری در ایران بکند.

هیئت مسئولین

در رابطه با اعتراضاتی که از طرف کارگران صورت گرفته و می‌گیرد و نتیجه حاصله از آنها اگر ممکن است توضیحاتی بدهید.

این اعتراضات نتایج متفاوتی دارد. گاهی موفق و گاهی ناموفق است. ولی غالباً با نوعی توافق یا بهتر بگویم عقب‌نشینی از طرف مدیران پایان می‌یابد. مثلاً در مورد طرح طبقه بندی مشاغل خواسته ما بیشتر از سقفی بود که وزارت کار تعیین کرده بود. بیش از ۴ سال مانع اجرای طرح شدیم و بر خواسته‌هایمان تأکید و برای آنها مبارزه کردیم. عاقبت توانستیم این سقف را بالا ببریم ولی آنها پذیرفتند که بعضی مزایایی که پس از اجرای طرح، قطع می‌شد مجدداً پرداخت گردد. البته در این مورد آنها

می دانستند که اگر ما به خواسته مان برسیم سنگ بنایی می شد که بقیه کارخانجات نیز خواسته شان را افزایش دهند. یک نمونه جالب دیگر اینکه یک سال در مورد طرح بهره وری، مدیریت اعلام کرد که امسال کارخانه هزینه هایش بیشتر از درآمدش بوده و سود نکرده است، در نتیجه به کارگران بهره ای تعلق نمی گیرد. بعد از کشمکش ها و رفت و آمدهای زیاد کار به اعتصاب کشید. ظرف دو سه ساعت اعلام کردند که الان پول می رسد و بعد به هر نفر پنج هزار تومان دادند. تجربه شیرینی بود. بعد از آن، همه می دانستند که طرح و قانون و استدلال همه کشک است. فقط زور و قدرت تعیین کننده است. در واقع مهمترین نتیجه این اعتراضات جدا از اینکه به خواسته هایمان می رسیم یا نه، درس ها و تجاربی است که برای مبارزه بعدی می گیریم.

آیا بین اعتراضات کارگران کارخانجات مختلف در رابطه با خواسته های مشابه شما ارتباطی وجود دارد؟ یعنی، آیا موردی مشاهده شده که یک خواسته در چند واحد تولیدی همزمان صورت گیرد و در ارتباط با یکدیگر باشد؟

بله. ارتباط بین کارگران کارخانجات مختلف وجود دارد. البته نه به این معنا که ارتباط خاصی و با هدف معینی از پیش سازماندهی شده باشد. کارگران از وضعیت همدیگر در کارخانجات مختلف اطلاع دارند و این اطلاعات در تصمیم گیری هایشان نقش اساسی دارد. شاید این مثال منظورم را روشن کند. مثلاً اگر امسال برای ۲۲ بهمن قرار است به کارگران پاداش بدهند، همه کارگران از قبل از تصمیم سایر کارخانجات با اطلاع می شوند و به مدیریت فشار می آورند و حداقل های خودشان را مطرح می کنند. تا جایی که مدیریت را وادار می کند با سایر کارخانجات تماس بگیرد و خودش را هماهنگ کند. گاهی اوقات تحت تأثیر فشارهای کارگران شورا و انجمن اسلامی وادار به این کار می شوند. بیشتر این اخبار و اطلاعات را از طریق محیط های کارگری، خانوادگی، و از همه بیشتر و مهمتر در محله های کارگری. صبح زود کارگران کارخانجات مختلف که منتظر سرویس هستند در این فاصله کوتاه همه اطلاعات را رد و بدل می کنند.

اگر ممکن است نظرتان را در مورد شیوه مبارزات کارگران بیان دارید.

مبارزات به شیوه های مختلفی صورت می گیرد. از اعتراضات چند نفره گرفته تا

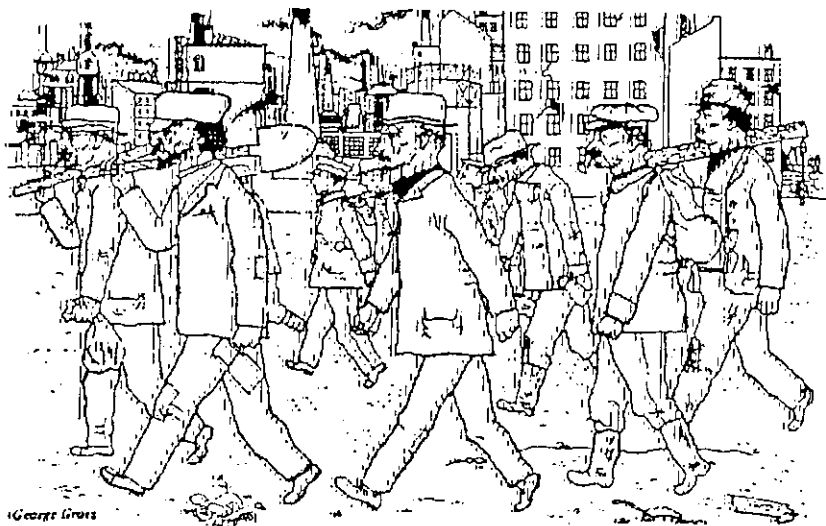
اعتصابات وسیع. در بعضی موارد که خطاب کارگران به وزارت کار یا دولت است با طومار نویسی و مراجعه مستقیم. و اگر هیچ راهی برای بیان نارضایتی نداشته باشند با کم کاری و خراب کاری. غالباً در قبال مسائل جدی مانند افزایش حقوق، طرح بهره‌وری، پاداش و یا طرح طبقه بندی مشاغل کار به خشونت می‌کشد. به عنوان مثال یکبار کار به جایی کشید که مدیر کارخانه از کارخانه فرار کرد و کارگران تا توی خیابان دنبالش می‌کردند. یا اینکه یکبار رئیس کارگزینی را گرفتند و می‌خواستند او را در میان جمعیت سر به نیست کنند. در یک مورد دیگر در سال ۶۱ شورای کارخانه با وجود آنکه حزب الله هم در آن عضویت داشت کارت ورود و خروج همه مهندسين و مدیران را جمع کردند و گفتند از فردا هیچ کدامتان سر کار نیاید. کارخانه به شما نیاز ندارد و بدون شما هم اداره می‌شود. از این اتفاقات در همه کارخانجات رخ داده است.

اگر ممکن است نظرتان در مورد امکانات ایجاد سندیگاهای کارگری در ایران مطرح کنید.

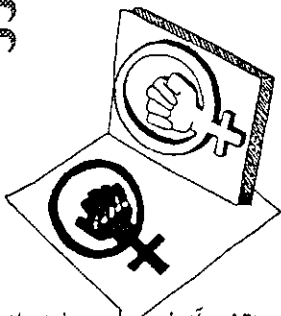
متأسفانه در این مورد تجربه‌ای ندارم. در حقیقت هیچگاه سندیکا مورد بحث کارگران یا رهبری کارگری نبوده است و از سندیکا فقط خاطره سندیگاهای زرد رژیم شاه در ذهن بعضی‌هاست. البته هم اکنون بعضی از صنوف تولیدی و غیر تولیدی سندیکا دارند ولی نه به عنوان سازمان کارگری‌ای که به خواسته‌های صنفی‌شان رسیدگی کند. خود کارگران کوچکترین نقشی در آن ندارند. ولی کارگران صنعتی هیچ علاقه‌ای به اینطور سازماندهی ندارند. چون اولاً فوراً از کنترل آنان خارج شده و ابزار دست وزارت کار و کارفرمایان می‌شود. ثانیاً آیا چگونه ممکن است که تحت شرایط حکومت استبدادی و قلدری مانند جمهوری اسلامی بتوان از طرق قانونی به خواسته‌ای رسید. در پاسخ سؤال قبل توضیح دادم که برای کسب کوچکترین خواسته‌های صنفی‌مان، ناچاراً به چه شیوه‌هایی متوسل می‌شدیم. نمی‌دانم چگونه ممکن است این شیوه‌ها را قانونی کرد. تا کنون نتوانسته‌ایم هیچ امتیازی را بدون توسل به زور بگیریم. همیشه در یک شرایط بسیار نا آرام مبارزه کرده‌ایم. کوچکترین لغزشی در چنین شرایطی حتی منجر به درگیری نظامی می‌شود. مانند اعتصاب شرکت «ساسان» («کانادادرای» سابق) در چند سال پیش. حالا چطور می‌شود این خواسته‌ها را از طریق سندیکا پیش برد. آیا جمهوری اسلامی سندیکایی

را که اعتصاب، تجمع و یا تظاهرات بکند تحمل خواهد کرد؟ قبلاً هم گفته‌ام اگر رژیم احساس کند پشت سر مخالفت‌ها کسی و یا جریانی قرار دارد از کنار آن نخواهد گذشت. حتی به آدم‌های خودشان رحم نمی‌کنند. برای مثال چند سال پیش به خاطر «طرح بهره‌وری» در کارخانه ما اعتصاب شد و انجمن اسلامی به خاطر اختلافاتش با مدیریت از اعتصاب پشتیبانی کرد. بلافاصله از طرف معاونت اطلاعات آمدند و همه اعضای انجمن اسلامی را بازداشت کردند. خوب، این انجمنی که نمایندگان مجلس (در آن موقع) و «خانه کارگر» از آن حمایت می‌کنند اینطور به سرش رفت. حالا اگر سندیکای مستقلی در این اعتصاب نقش داشت چه بلایی سرش می‌آوردند. شب اول کلکش را می‌کنند. یک، نمونه دیگر بگوییم: سال آخر جنگ، در روز کارگر رژیم اعلام کرد که کارگران برای حمایت از جنگ یک ساعت اضافه کار کنند. با اینکه در کارخانه ما قطعات جنگی تولید می‌شد همگی اعتراض کردیم و از کار کردن خودداری کردیم. حتی شورا و انجمن جرأت نمی‌کردند بی تفاوت باشند و تبلیغ می‌کردند که باید کار کنیم و تهدید می‌کردند. سندیکا در این شرایط چه تصمیمی می‌توانست بگیرد؟

ادامه دارد



George Grosz



نگاهی به مسئله زنان ایران

زنان نیمی از جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دهند ولی نقش آنها بسیار بیشتر از تعداد آنهاست. اغراق نیست اگر بگوییم هیچ مسئله اجتماعی یا سیاسی بدون حضور زنان قابل حل نیست. حضور زن در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، خانوادگی، فرهنگی حضوری جدی و پر تأثیر است. زنان در عرصه دنیای امروزی انسان‌ساز می‌باشند و اگر این زنان انسان‌ساز از ملت‌ها گرفته شوند ملت‌ها به انحطاط کشیده می‌شوند. و این رسالت انسان‌سازی تنها به خانواده و اجتماع محدود نمی‌شود بلکه یک رسالت جهانی است.

تفاوت در اهمیت و نقش زنان و ارزش حضور آنان در اجتماع‌های مختلف با توجه به تفاوت در فرهنگ و باورهای مختلف آن جامعه‌ها شکل می‌گیرد و دلیل مهمی است برای پیشرفت یا عقب ماندگی در عرصه‌های مختلف.

با کمی تأمل در ساختار اقتصادی و نسبت افراد شاغل در جوامع سرمایه‌داری به یک رشد تصاعدی (از لحاظ کمیت) کمی حضور زنان پی خواهیم برد. در حالیکه از نظر کیفی بسیار بی‌ارزش می‌باشد و در سطح چندان مطلوبی قرار ندارد.

با توجه به وظیفه تراشی جامعه سرمایه‌داری برای زنان و تبدیل آنها به یک دستگاه تولید مثل و پرورش دهنده بچه‌ها نقش آنها به عنوان یک مادر و همسر تابع براهتی نمودار می‌گردد. بدون شک تأثیرات گوناگون زن به عنوان مادر و همسر در ادوار و شئون مختلف زندگی شخصی و اجتماعی با نحوه تمرکز و زمان ارتباط مادر و فرزند با همسرش در رابطه مستقیم و ارتباط تنگاتنگی قرار می‌گیرد. حضور مؤثر زنان در جامعه امری است لازم چراکه علاوه بر حقوق مادی، اهمیت در بالا بردن درآمد ملی و سایر هدف‌هایی که در توسعه اقتصادی یک کشور مورد توجه است را سبب می‌گردد. از مزایای دیگر می‌توان به آگاهی‌های فردی، اجتماعی، بالا رفتن سطح دانش و مهارت اشاره کرد. با وجود نقش چنین پراهمیتی هنوز باورهای بجا مانده از

گذشته مانع از فعالیت مؤثر زنان می‌باشد و با وجود تأکیدات سرمایه‌داری بین‌المللی برای بهره‌کشی بیشتر از زنان به عنوان کالا، هنوز باورهای بومی-مذهبی میان مردم (بخصوص کشورهای عقب مانده) بر سر راه مشارکت زنان مانع ایجاد می‌کند.

با توجه به اصطلاح "سرمایه انسانی" که امروزه در جهان سرمایه‌داری مطرح می‌گردد و مورد توجه سرمایه‌داران قرار می‌گیرد و معنای آن یعنی "آموزش حرفه‌ای و تجارب شغلی"، باید اعتراف کرد که در ایران زنان نسبت به مردان به مراتب فرصت‌های کمتری برای دستیابی به سرمایه انسانی که عامل ترقی اجتماعی محسوب می‌شود را در اختیار دارند. علت آن مشخص است وجود سرمایه‌داری ناقص الخلقه آخوندی و نفوذ قوانین بومی-مذهبی سبب جلوگیری از تمرکز سرمایه و سرمایه‌داری سانترال می‌گردد. در نتیجه شکل استثمار زنان به صورت قرون وسطائی تغییر ماهیت فیزیکی پیدا می‌کند. کافی است به چند نمونه در این زمینه توجه کنید:

در سطح دبستان نسبت دختران به پسران ۹۳٪ در سطح متوسطه ۷۱٪ و در سطح تحصیلات عالی ۴۳٪ است و این آمار به خوبی نشان می‌دهد که زنان ایرانی در سطوح بالای تحصیلی چقدر از مردان عقب‌تراند. و این باعث عدم دستیابی به مشاغل تخصصی و برخورداری از امکانات اجتماعی برای اکثریت زنان خواهد بود. علت این مسئله نگرش منفی عموم مردم نسبت به مسئله زن است. باورهایی از قبیل این که چون زن از نظر قوای بدنی ضعیف‌تر از مرد است لابد از نظر فکری نیز چنین است، پس همان بهتر بکارهای ساده و مشاغل پائین‌تر و بخصوص خانه‌داری پردازد نمونه‌ای از این دلیل‌های پوچ و بی‌اساس است.

امروزه خانه‌داری به عنوان یکی از مشغولیت‌های عمده زنان ایرانی به حساب می‌آید. علاوه بر این تفاوت از نظر سطح اشتغال، برخورداری از امکانات مختلف برای مردان، آپارتاید جنسی بر اثر تکرار ادوار در ذهن زنان رخنه کرده و سبب ایجاد مشکلات و معضلات مهم اجتماعی شده است. در میان بسیاری از خانواده‌ها به ویژه در مناطق دور افتاده، باور به برتری جنس پسر و مرد داشته و آن عقاید را به نسل‌های بعد خود نیز منتقل می‌کنند. بسیاری از آنان مایلند فرزند اولشان پسر باشد. همین دید آپارتاید منشا باعث این می‌شود که شرایط پسران در خانواده نسبت به دختران بهتر گردد، در نتیجه آنان از امکانات بیشتری برای تجلی استعدادهای خودشان بهره‌مند می‌گردند. در صورتی که اگر در خانواده امکانات تربیتی و آموزشی یکسان برای دختر و پسر وجود داشته باشد و از نظر فرهنگی با دید حقارت به دختر نگرسته نشود هیچ‌گونه تمایز فکری و عقلی بین زن و مرد دیده نخواهد شد. در میان بسیاری

خانواده‌های ایرانی در موارد ساده‌ای چون غذا کشیدن، تقسیم کار خانه و نظایر آن نسبت به دختران تبعیض اعمال می‌شود. غذا ابتدا برای پسران کشیده می‌شود و بعد از آن نوبت به دختران می‌رسد. کارهای سنگین و شاق داخل خانه همه به عهده زنان است و مردان نقش ناچیزی را در این زمینه ایفا می‌کنند. به علت این عقاید و باورها پسر و دختری که با این فرهنگ رشد پیدا کرده و شخصیتشان شکل می‌گیرد مطمئناً در اجتماع که وارد می‌شوند با این باورها چون انس می‌گیرند از آن به عنوان یک عادت رفتاری نسبت به دیگران استفاده می‌کنند و به همین علت است که زنان در عرصه زندگی خانوادگی و در جایگاه خودشان به عنوان یک همسر مورد ظلم قرار می‌گیرند. همین مسئله باعث می‌شود که اغلب مردان از موجود زن فقط به عنوان موجودی که وظایف بچه‌دار شدن، خانه‌داری، و صرفاً یک همسر که وظایف انجام کارهای خانه و مطیع بودن صرف از شوهر دارد را در تفکر روزانه خود قرار دهند. محدود بودن فرصت‌ها برای زنان در انتخاب شغل، در انتخاب همسر، رشته تحصیلی، کاملاً شاخص و نمودار است و تمام این شاخص‌ها ریشه طبقاتی نظام اسلامی را تقویت می‌کند در تجربه عینی و در ساختار و نظام قانون اساسی یک حالت تبعیض و یک حالت مظلوم بودن زن مشاهده می‌شود. به عنوان مثال می‌توان به تعدد زوجات اشاره کرد که در بسیاری از جوامع پیشرفته یک امر ناهنجار شمرده می‌شود اما در ایران و کلاً در اسلام مجاز و امری مثبت (صواب) به حساب می‌آید. رژیم جمهوری اسلامی با قانون‌هایی مثل صیغه (ازدواج موقت) و... دارد از زنان به اصطلاح دفاع می‌کند (ترویج فحشاء در شکل شرعی).

البته ناگفته نماند که حتی بسیاری از زنان در برخورد با مسائل و مشکلات زناشویی و خانوادگی به این تبعیضات آگاه می‌باشند ولی آنان خود نیز این مسئله را پذیرفته‌اند چرا که می‌دانند وقتی که قانون یک کشور مثلاً تعدد زوجات را مجاز می‌شمارد و بسیاری اعمالی از این قبیل که بوسیله آن مردان بکارهای خود لباس شرع می‌پوشانند آیا آنها کجا می‌توانند برای حقوق از دست رفته خویش شکایت برده و آنرا کسب کنند.

باید در اینجا این سؤال را مطرح کرد که مسئله عدالت در تعدد زوجات به چه صورت در نظر گرفته می‌شود؟ و چرا اصولاً دادگاهی برای وادار کردن زن به تمکین از شوهر حکم ازدواج مجدد مرد را صادر می‌کند؟

اگر سری به دادگاههای مدنی خاص و... زده شود ظاهراً مشاورینی برای حل بسیاری از مشکلات روانی وجود دارند چرا که بسیاری از اختلافات خانوادگی ناشی از

مشکلات روانی است. اما در عمل، محدودهٔ اختیارات آن مشاورین بسیار کمتر و محدود به یک صحبت دیالوگی ساده است. و با توجه به مطالب ذکر شده در بالا گاهی اوقات دادگاهها به علت عدم تمکین زن و برای وادار کردن او به تمکین، ازدواج مجدد را برای مرد مجاز می‌شمارند. آیا بهتر نیست در این مورد بجای استفاده از این شیوه زن را به یک مشاور یا روانشناس خانواده معرفی کرد تا در صورتی که یک علت روانی که در عدم تمکین زن مؤثر بوده شناخته شود و برطرف گردد و مسئله ازدواج مجدد و مشکلات ناشی از آن پیش نیاید؟ در حالیکه در این مورد اینها تنها اموری هستند که در نظر گرفته نمی‌شوند.

یک دختر ایرانی در انتخاب همسر آینده ظاهراً تصمیم‌گیرنده است، اما در عمل این خانواده هست که یک شکل اساسی و خاص به آن می‌دهد. چرا که در اسلام آمده که باید ازدواج دختر با رضایت پدر باشد پس در اینصورت اگر دختر با عدم رضایت پدر مواجه شود چه باید بکند؟

در دادگاهها و حقوق فعلی آخوندی، قوانین تصویب شده مبنی بر قرار دادن راهی برای گریز از این مخصصه است. آن راه از این قرار است که دختر می‌تواند در این مورد به دادگاه شکایت ببرد ولی آیا در مدتی که این قانونها تصویب شده کدام دختری از این راه به احقاق حقوق خودش دست پیدا کرده است؟

آمار و ارقام نشان می‌دهد که در هر سال بر تعداد دخترانی که بر اثر ازدواج تحمیلی به مشکلات روانی، اجتماعی، فحشاء و... کشیده می‌شوند و به خودکشی دست می‌زنند و یا اینکه فرار می‌کنند برای رهایی از این بار تحمیلی، روز بروز افزایش پیدا می‌کند. وقتی که زن حتی نمی‌تواند با توجه به اینکه زندگی خانوادگی را تشکیل داده بدون اذن شوهر از منزل خارج شود چگونه می‌توان دم از تساوی حقوق و یا آزادی فرصت‌ها را پیش کشید؟ چگونه عدالت را می‌توان مطرح کرد در صورتی که با توجه به مثلاً فوریت‌های پزشکی اگر کودک در غیاب پدر نیاز به عمل جراحی و یا عکس برداری پیدا کند اجازه مادر برای انجام اعمال کافی نیست؟ این تبعیض‌های حقوقی، باورهای غلط و حقوق نامساوی زن و مرد در عرصه‌های فعالیت‌های مختلف زنان تأثیر سوئی گذاشت که از جمله می‌توان ورزش، هنر، تحصیل را نام برد که عدم حضور گسترده زنان در این زمینه‌ها را موجب می‌شود. آنچه باید مورد تأکید قرار گیرد جلب توجه جامعه به حقوق واقعی زنان است و تبعیض‌هایی که از سنتها و باورهای ادیان ناشی می‌گردد. این امر ضروری است و احساس می‌شود که باید نگرش جامعه نسبت به مسئلهٔ زن تغییر پیدا کند. و زن به عنوان موجودی برابر با مرد

تلقی گردد و بتواند پا به پای مردان رشد کند و از عقب ماندگی و خانه نشینی نجات پیدا کند و به عنوان نیمی از جمعیت کشور، نیمی از وظایف و مسئولیت های بزرگ در راستای رشد و توسعه اقتصادی انجام دهد و این سهم مستلزم تغییر در طرز نگرش جامعه نسبت به زن و برابری حقوق و امکانات و مزایای زن و مرد می باشد و همینطور توانایی پذیرش زنان در جامعه و رشد مثبت آن و موانع اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی که در سر راه آنان است برداشته شود.

ولی آیا در چارچوب این نظام آخوندی دستیابی زنان به این حقوق امکان پذیر است؟ خیر! زنان تا زمانی که در چارچوب نظام سرمایه داری منحط زندگی می کنند در بند هستند و با آنها مانند یک کالا رفتار می شود، سرمایه داران آنها را معامله می کنند و از آنها سود می برند. تنها با دگرگونی و نابودی قهرآمیز این نظام طبقاتی است که زنان می توانند آزادانه به تمام حقوق از دست رفته خود دست یابند و این امر ممکن نیست مگر با یک انقلاب اجتماعی که بازوهای رهبری آنرا طبقه کارگر تشکیل دهد. زنان باید با ایجاد تشکل های مستقل در کنار طبقه پیشروی کارگران و پیشگام انقلابی به نبرد با اهریمن سرمایه داری بروند ●

زنده باد سوسیالیسم!

زنده باد خاطره شهدای سوسیالیسم!

برقرار باد تشکل مستقل زنان!

هسته ستاره سرخ کارگران ایران (تهران)

۲۲ فوریه ۱۹۹۵

یادداشت‌هایی در بارهٔ زنان در بند رژیم جمهوری اسلامی



گزارشاتی را که در زیر می‌خوانید ادامهٔ مجموعه مصاحباتی است از مجموعهٔ «بیزستی شفق، محل نگهداری زنان روسپی که توسط رفقای «هسته ستاره سرخ کارگران ایران (تهران)» تهیه گردیده و در اینجا در اختیار خوانندگان دفترها قرار می‌گیرد. بخش اول مصاحبات در دفترهای شمارهٔ ۲۵ به چاپ رسید.

مصاحبه شماره ۴

نام: پ، نام خانوادگی: ت، سن: ۴۵ سال، محل تولد: کرمانشاه، اتهام: خودفروشی، علل انحراف: نابسامانی‌های زندگی، وجود نامادری، اعتیاد

او جریان انحراف خودش را بدین شرح توضیح داد:

من وقتی دنیا آمدم مادرم سر زار رفت و پس از آن پدرم ازدواج کرد. او میوه فروش بود. ناراحتی‌های عاطفی و وجود نامادری که بسیار بد رفتاری می‌کرد باعث شد که من در سن ۱۹ سالگی به محلهٔ جمشید کشیده شوم و به مدت ۱۰ سال در آنجا زندگی می‌کردم و از راه خودفروشی و فروش مواد مخدر زندگی‌ام را می‌گذراندم. از طریق یکی از همسایگان در آنجا به تریاک معتاد شدم و سپس به هروئین و پس از آن در جریان انقلاب و بعد از آن بود که دستگیر شدم و حدود ۵ سال

در زندان قصر بسر می‌بردم. در جریان خراب کردن محله جمشید شناسنامه‌ام را از دست دادم و پس از آن به من شناسنامه جدید ندادند. زیرا نمی‌دانستم که محل اصلی تولدم واقعاً کجاست. وقتی به بهزیستی معرفی شدم مرا قبول نمی‌کردند، چونکه سنم بالا بود، ولی بعد از اینکه اینجا آمدم دیگر بیرون نرفتم. آن زمان که در محله جمشید بودم بصورت نامشروع باردار شدم و یک پسر دارم. او را به یک پیر زن و پیر مرد سپردم و آنها بنام خودشان برای او شناسنامه گرفتند. او تحصیل کرده و حالا شغل مناسبی ندارد و دستفروشی می‌کند. من بارها از اوضاع بد اینجا فرار کرده‌ام و پیش او رفته‌ام، اما پس از مدتی گریختار شدم و مجدداً مرا به اینجا آوردند. او در اطاق بزرگسالان با ۲۶ نفر دیگر از هم سن خود زندگی می‌کرد. تنها خواهش او آزادی از آنجا بود و می‌گفت: یا مرگ یا آزادی.

مصاحبه شماره ۵

نام: ن، نام خانوادگی: ط، سن: ۳۲ سال، اتهام: خودنروشی

علل انحراف: جدائی والدین، وجود نامادری، ازدواج نامناسب، وارد شدن به محیط فاسد و آشنا شدن با زنان فاسد.

او خیلی مسن‌تر از سن خودش نشان می‌داد. او می‌گفت: پدر و مادرش از زمان بچگی او از یکدیگر جدا شده‌اند و پدرش بعد از آن دو باره ازدواج می‌کند. نامادریش خیلی با او بد رفتاری می‌کرده و پدرش در ۱۶ سالگی او فوت می‌کند. سپس او در شرایط بد خانوادگی و نداشتن هیچ حامی‌ای به ازدواج تن می‌دهد. شوهرش معتاد بوده و او را هم به تریاک و هروئین معتاد می‌کند و بعد از او جدا می‌شود. بعد از آن به تهران می‌آید و در آنجا به خاطر پول شروع به همکاری با زنان واسطه می‌کند. شیبی مأموران کمیته به او مظنون می‌شوند و او را به اینجا می‌آورند. او با وجود ۶ فرزند در اینجا بسر می‌برد. در شرایط بسیار بد روحی بسر می‌برد و از وضعیت تغذیه خیلی ناراضی بود. او تنها یک آرزو دارد و آن آزادی و برگشت به زندگی شرافتمندانه در کنار بچه‌هایش است.

زنان در اسلام

اصولاً در جوامع سرمایه‌داری برای ایجاد سود بیشتر برای طبقه سرمایه‌دار و تجدید ستم و فشار بر کلیه طبقات زیر دست، از ابزارهای مختلفی استفاده می‌شود. این ستم و ناهنجاری‌ها همگی با سیستم سرمایه‌داری عجین بوده و اجتناب‌ناپذیر است. حکومت سرمایه‌داری آخوندی ایران نیز به مثابه محافظ و نگهبان انحصارات و سرمایه‌داری آخوندی از حربه دین وارد شده تا به تمام اعمال ننگین خود مهر عرف و قانونی بزند. اگر کسی از اوضاع جاری جامعه خود صحبت کند و به اعتراض دست بزند و خواستار نابودی انحصارات سرمایه‌داری خونخوار شود، فوراً به او مهر ملحد و ضد دین زده و سرش را زیر آب می‌کنند. لذا برای آنکه این سلاح برنده را از دست این دیوانه‌گان از زنجیر رسته گرفته و این دستگاه مارک چسبانی را نابود کنیم، باید یکی از هدف‌های خود را انشای ادیان و ستم‌های جاری درون آنها که گرد و غبار دو هزار سال پیش را دارد قرار داده و بگوئیم دین چیزی نیست جز ابزاری برای اعمال ستم و فشار بیشتر بر طبقات زیر دست. اکنون می‌خواهم به یکی از خشن‌ترین و وحشتناک‌ترین اعمال ستم که در کلیه ادیان مشترک است اشاره کنم. ستم جاری بر زنان از عیان‌ترین ستم‌ها می‌باشد. در این رابطه من از اظهار نظر کردن اجتناب می‌کنم و آن را به عهده شما خوانندگان می‌گذارم.

توجه کنید:

۱- مردان در اسلام به مثابه صاحبان و حکمفرمایان زنان محسوب می‌شدند. در این رابطه در قرآن آمده است: "به درستی که مردان گردن نهندگان و زنان گردن نهفته هستند" (سوره احزاب، آیه ۳۶)، و "زنان انسوس نخورید که مردان را به شما فزونی دادیم" (سوره نساء، آیه ۳۷) و "مردان کارگذاران و فرمان‌روایند بر زنان و خدا افزونی داده مردها را به آنها" (سوره نساء، آیه ۳۹).

بقیه در صفحه ۳۷

قتل عام مردم چین پاسخ بورکراسی به مسئله حق تعیین سرنوشت

در نطق آغاز سال جدید خود، بوریس یلتین چنین گفت: "سربازان روسیه برای دفاع از اتحاد شوروی در چین هستند... حتی یک خطه حق ندارد از خاک شوروی جدا شود."

برقراری سرمایه‌داری در شوروی که به زعم بورکراسی چاکم و دولت‌های سرمایه‌داری غربی، در آغاز، امری سهل الاجرا به نظر می‌رسید، در ادامه تکوین روند خود بورکراسی شوروی و بورژوازی غرب را با معضلات متعددی روبرو ساخته است. فروپاشی استالینیزم که با خود تشدید تضاد درونی جناح‌های مختلف در شوروی را به‌مراه داشت، فصل دیگری در تاریخ پرتلاطم این کشور گشود. یکی از این معضلات همانا زیر سؤال رفتن تمامیت ارضی و چگونگی پاسخ‌گویی دستگاه حاکمه به مسئله حق تعیین سرنوشت ملیت‌های مختلف در چهارچوب این تمامیت ارضی بوده است. آخرین رویداد در این راستا خیزش دوباره مردم چین در منطقه قفقاز و یورش ارتش شوروی به این منطقه است.

الحاق منطقه قفقاز به روسیه تزاری توسط امپراطوری تزار، که با مقاومت طولانی مردم این منطقه و بویژه ساکنین چین روبرو گشت، بالاخره در سال ۱۸۶۴ انجام گرفت. پس از آن با شکست انقلاب روسیه و به قدرت رسیدن استالین ملیت‌های این منطقه به شکل مصنوعی از همدیگر جدا شده و حق تعیین سرنوشت و یا قرار گرفتن در یک سیستم فدراتیو مستقل از اتحاد شوروی، از آنان گرفته شد. در سال ۱۹۴۴، در پاسخ به شورش‌هایی که قبل از آن توسط مردم این منطقه علیه دولت مرکزی انجام گرفته بود، استالین در حدود ۴۰۰ هزار نفر از سکنه این منطقه را به قزاقستان و سیبری تبعید کرد. همزمان با وقوع کودتا علیه گرباچف و دارودسته او در سال ۱۹۹۱ و پس از آن به قدرت

رسیدن یلتسین، ژنرال جوهر دودایوف (یکی از فرماندهان سابق ارتش شوروی) در چچن به قدرت رسید. او در حالی که از امضاء عهدنامه فدراتیو جدید از جمهوری‌های سابق شوروی امتناع ورزید، خواست جدائی و تشکیل دولت مستقل از شوروی را در مقابل بورکراسی کرملین قرار داد.

یلتسین او را یک گانگستر خواند. اما دودایوف حقیقتاً بیشتر از یک گانگستر است. او که در جریان به توپ بستن پارلمان در مسکو در کنار یلتسین قرار داشت، بلافاصله پس از به قدرت رسیدن در چچن، پارلمان این کشور در گراژنی را منحل و قدرت زیادی را در مدتی نسبتاً کوتاه در دست خود و باند خود متمرکز کرد. تاکنون بارها به رشوه‌خواری‌ها متهم گردیده است. او از طریق فروش زیادی از منابع غنی چچن، ثروت هنگفتی برای خود و اطرفیان خود در بانک‌های خارجی انباشت کرده و ذره‌ای از آن را در جهت بازسازی و بهبود بخشیدن به وضعیت مردم بکار نبرده است. بنابراین، در این مورد فرق چندانی با بورکرات‌های مستقر در کرملین ندارد.

سیاست‌های بورکراسی کرملین در جهت بر کنار کردن دودایوف، در طول سال‌های گذشته نه تنها موفق نبوده بلکه، از او یک قهرمان ساخته است. اکنون موقعیت دودایوف در چچن به گونه‌ای است که در صورت سرنگون شدن او و یا عدم موفقیت ارتش شوروی در به چنگ آوردن کامل این منطقه، او به عنوان یک قهرمان ملی شناخته خواهد شد. نتیجه دیگر حمله ارتش شوروی به چچن متحد کردن گروه‌ها و دستجات ملی و مذهبی‌ای است که بعضاً در گذشته در مقابل دودایوف قرار داشتند، اما اکنون به خاطر جنگ در کنار هم و به دور او جمع گشته‌اند.

از لحاظ اقتصادی، جمهوری کوچک چچن دارای منابع بسیار زیاد طبیعی است. پالایشگاه‌های نفت در این منطقه از منابع اصلی تأمین کننده سوخت هواپیما برای شوروی و دیگر جمهوری‌های آن بشمار می‌رود. به علاوه لوله‌های نفتی که شوروی را به منابع عظیم نفت در آذربایجان وصل می‌کند از چچن عبور می‌کند و از این بابت برای شوروی دارای اهمیت استراتژیک اقتصادی است. ناگفته نماند که به دنبال تلاش آذربایجان برای صدور نفت به دنیای غرب از طریق ایران و ترکیه، تاکنون آذربایجان مورد تهدیدهای شدیدی از طرف بورکراسی مسکو قرار گرفته است. به تصور بورکراسی کرملین از دست دادن چچن به معنی از دست دادن تمام آن منطقه به حساب می‌آید که عواقب بسیار بد اقتصادی‌ای ببار خواهد آورد. از این رو با برگشتن سربازهای روسی از اروپای شرقی، در زمان گرباچف، منطقه قفقاز به محل تمرکز

نیروهای ضربتی برای جلوگیری از هرگونه شورش در این منطقه، تبدیل گردید. منطقه قفقاز به عنوان جبهه اصلی در رابطه با مسائل داخلی شوروی به حساب می‌آید.

از لحاظ سیاسی، دو جنبه داخلی و خارجی برای یلتسین و بوروکراسی کرملین از اهمیت بسیاری برخوردار است. از یک سو، عملکرد یلتسین در مدت زمان کوتاهی، یعنی، مسئله کودتا، به آتش کشیدن پارلمان، سرکوب مخالفین داخلی و عدم موفقیت در بهبود بخشیدن وضعیت معیشت مردم و اکنون حمله به چچن، محبوبیت او را به چیزی کمتر از ۸ درصد رسانده است. طبق آخرین آمار بدست آمده در حدود ۲/۳ مردم شوروی مخالف حضور ارتش شوروی در چچن هستند.

از سوی دیگر هواداران جریانات دست راستی و فاشیستی دیگر که در نتیجه خرابکاری‌های یلتسین، در ابتدا دست بالا را گرفته و از طریق این احزاب به صورت بدیلی برای او در انتخابات آتی پارلمانی و ریاست جمهوری ظاهر گردیده بودند، بخشی از رأی دهندگانی را تشکیل می‌دهند که یلتسین در پی بدست آوردن حمایت آنان بود. ژیرانوفسکی که خیال "روسیه بزرگ" را در سر می‌پروراند یکی از این جریانات به شمار می‌آید. در واقع یلتسین به دزدیدن شعارهای او پرداخت و از این طریق سعی می‌کند محبوبیت از دست رفته خود را باز یابد. ژیرانوفسکی یکی از معدود کسانی است که در رابطه با حمله ارتش روسیه به چچن تاکنون سکوت رضایت‌بخش خود را حفظ کرده است.

برخورد مردم به مسئله جنگ در چچن برخوردار بود. در ابتدا به نظر می‌رسید که جنگ در مدت بسیار کوتاهی خاتمه پیدا کرده و همه چیز به روال معمول باز خواهد گشت. در نتیجه عکس‌العمل افکار عمومی چندان نمایان نمی‌گشت. اما، با ظاهر شدن تصاویر فاجعه قتل عام مردم در چچن در مطبوعات و تلویزیون شکل‌گیری انکار عمومی آغاز گردید و به تبع آن احزاب و دستجات مختلف منجمله "گزینه روسیه" به رهبری گایدار (از متحدین سابق یلتسین) از این فرصت بهره جست و به اتخاذ مواضع مشخص‌تری در این رابطه برخاستند. شاید اگر یلتسین موفق می‌شد که جنگ را سریعاً به نفع خود پایان بخشد، مخالفت این احزاب تنها به تعدادی جریانات حقوق بشری و چپی در روسیه محدود می‌شد.

از سوی دیگر، دولت‌های غربی با کشاندن پای روسیه به جنگ در بوسنی هرزگوین، جهت متقاعد کردن صرب‌ها برای تن دادن به صلح، در واقع چراغ سبزی را به یلتسین نشان دادند که در پی آن او بتواند با خیال راحت به مشکلات درونی (از قبیل قتل عام مردم چچن) بپردازد

و هر چه بیشتر به قدرت خود افزوده و راه را هر چه زودتر برای بازگرداندن سرمایه‌داری و نجات بورکراسی از شرایط بسیار حساس کنونی هموار سازد.

سکوت کشورهای غربی در مورد ناجعه‌ایی که یلتسین در گراژنی بوجود آورد، با طولانی شدن جنگ نمی‌توانست ادامه پیدا کند. انزجار مردم دنیا از این ناجعه بیل کلینتون و هلمت کهل را مجبور به نشان دادن عکس‌العمل کرد. البته آنها از قتل عام مردم چنین هیچگونه نگرانی‌ای ندارند. بلکه، نگرانی آنها از این جهت است که تداوم سرکوب در چنین می‌تواند عواقب دیگری برای یلتسین و دارو دست او که به نظر می‌رسد چک سفید خود را از غرب دریافت کرده‌اند، بیار آورد. در شرایط کنونی یلتسین بهترین انتخاب غرب برای بازگرداندن سرمایه‌داری، همراه با حفظ نظم قابل قبول (البته از طریق سرکوب مردم) است.

برخی از نگرانی‌های غرب عبارتند از:

الف) در حال حاضر بطور کلی هیچ یک از جناح‌های درگیر، بیش از ۱/۱۰ آراء عمومی را در اختیار ندارند. بنابراین اگر جناح‌های درگیر در همین وضعیت باقی بمانند، انتخابات پارلمانی در آینده نمی‌تواند به عنوان محکی برای روشن کردن اینکه چه کسی رئیس جمهور می‌شود به حساب آید. محکوم کردن جنگ در چنین از طرف احزاب رفرمیست و کمونیست‌های سابق (استالینیست‌ها) و غیره، به انشعاب در خود این احزاب منجر گردیده است. برای مثال، محکوم کردن جنگ از طرف گایداری رهبر "حزب گزینش" به عنوان جریان اصلی رفرمیست‌ها به انشعاب در این حزب منجر شد. معاون رئیس کمیته مرکزی این حزب اولگ بوی‌کو که یکی از اصلی‌ترین منابع تأمین مالی آن بود به همراه وزیر امور خارجه آندره کازیرف در اعتراض به سیاست حزب در مورد چنین، استعفاء دادند. بنابراین در صورت تداوم وضعیت به این صورت و عدم گردآمدن نیروهای مخالف یلتسین به شکل دیگری، به دست آوردن قدرت در پارلمان، در انتخابات آینده موضوعیت خود را از دست خواهد داد و جنگ قدرت حول انتخابات ریاست جمهوری صورت خواهد گرفت. ناگفته نماند که قدرتی که هم‌اکنون در اختیار این مقام و بالطبع یلتسین قرار دارد بسیار زیاد است. علی‌رغم وضعیت موجود که به نظر می‌رسد حتی به نفع یلتسین باشد، در صورت عدم اثبات شایستگی خود در نگاه داشتن اوضاع به صورت مطلوب؛ و از دست دادن حمایت غرب، احتمال برکناری او وجود خواهد داشت.

ب) در صورت موفقیت کامل در چنین، یلتسین می‌تواند به جریان‌ات محاذ کار درون ارتش گرایش پیدا کند و از این طریق روسیه دو باره

۲- وظیفه زنان در اسلام فقط در نگهداری اطفال و نگهداری از خودشان در نبودن شوهرانشان خلاصه می‌شود. اگر آنها خلاف این را انجام دادند و حرف شوهرانشان را گوش ندادند باید شوهرانشان با آنها همبستر نشده و کتک را چاشنی کارهای خود نمایند. در این رابطه در قرآن آمده است:

"زنان پرستارند و نگاه دارندگان خود در وقت نبودن شوهر و آن زنانی که می‌ترسید از نافرمانی آنها پس دوری کنید از آنها در خوابگاه‌ها و بزیندشان" (سوره نساء، آیه ۳۹).

۳- مردان می‌توانند ۴ تا زن بگیرند. در این رابطه در قرآن می‌نویسد:
"پس نکاح کنید آنچه دوست دارید از زنان را دو و سه و چهار" (سوره نساء، آیه ۴).

۴- مردان می‌توانند به جز ۴ تا زن رسمی که دارند تا بی نهایت زن صیغه‌ایی بگیرند. تنها راه برای انجام این کار پرداخت بهای آن است نام این بها مهر است). در قرآن آمده:

"پس آنهایی را که صیغه می‌کنید بدهید مهر آنها را، در آن صورت گناهی بر شما نیست" (سوره نساء، آیه ۳۲).

۵- مجازات زنان و مردان زناکار ۱۰۰ ضربه شلاق صادر شده است. در این رابطه آمده است:

"زنان زناکار و مردان زناکار را نفری ۱۰۰ ضربه شلاق بزیند" (سوره نور، آیه ۱).

۶- زنان باید برای دوری از منجلاب فساد و جلوگیری از ایجاد فساد در جامعه خود را در حصار چادر و حجاب حبس کنند. در این رابطه آمده: "ای پیغمبر بگو به جفت‌هایت که فرو پوشند چادرهایشان را" (سوره احزاب، آیه ۶۰) - "بگو به زنان با ایمان که فرو گیرند ایده‌هایشان را و نگاه دارند فرج خود را و ظاهر ناسازند پیرایه خود را مگر برای شوهرانشان یا... " (سوره نور، آیه ۳۲).

موارد حمله به حقوق زنان در اسلام کم نیست. جلوگیری از حق تضاد، نابرابری در حق دریافت ارث، جلوگیری از اختلاط زنان در جامعه و هزاران موارد دیگر فقط قسمت‌های خیلی کوچکی از این ستم ترون وسطایی هستند. امیدوارم در آینده نزدیک و در مقالات آتی این ستم‌ها را بیشتر باز کنم.

گردآورنده: بیژن سلطانزاده

تقویم سیاسی

چشم دل را پرده می‌بایست از عفاف
چادر پوشیده بنیاد مسلمانی نبود

در زمانی که احزاب و گروه‌های سیاسی در حال زد و بند با رژیم و درگیری‌های داخلی خود بودند، رژیم در حال تقویت چماق‌داران و ترمیم مجدد ساواک در شکل نوین آخوندی بود. در اواخر بهمن و اواسط اسفند ماه ۵۷ بود که زمزمهٔ حجاب اجباری از سوی آخوندها که هنوز قدرت را به طور کامل تصاحب نکرده بودند، در یک شکل نیمه مسالمت‌آمیز و با حمایت چماق‌داران تربیت شده، آغاز شد. این قانون کذائی با تظاهرات قهرمانانهٔ زنان تهران و سایر شهرهای ایران مواجه شد. مطلبی که در زیر می‌خوانید در مورد تظاهرات شجاعانهٔ زنان تهران و سایر شهرها بر علیه حجاب اجباری در اسفند ماه ۵۷ است.

کیهان شنبه ۱۹ اسفند ماه ۵۷ می‌نویسد:
گروه‌هایی از زنان از صبح امروز در خیابان‌های تهران دست به تظاهرات زدند و در مقابل دادگستری اجتماع کردند. این زنان نسبت به خشونت‌های چند روز اخیر عده‌ای مرتجع و مشکوک نسبت به زنان بی‌حجاب اعتراض داشتند. تظاهرات زنان از صبح پنجشنبه به دنبال چندین حمله در نقاط مختلف شهر به زنان بی‌حجاب در خیابان‌های مسیر دانشگاه شروع شد که در چند نقطه منجر به برخورد با کسانی شد که زیر نقاب اسلامی به آنها حمله کردند و حتی چند تیر هوایی نیز شلیک

کردند. زنان معترض دیروز در دانشگاه تهران اجتماع کردند و طی سخنرانی‌هایی حمله افراد مشکوک به زنان بی‌حجاب را محکوم کردند. اما در ساعاتی که این اجتماع ادامه داشت، عده‌ای با گلوله‌های برف که در آنها سنگ کار گذاشته شده بود زن‌ها را مورد هجوم قرار دادند. بدنبال تظاهرات و اجتماعات دیروز در اولین ساعات صبح امروز نیز از چند نقطه تهران زنان به حرکت در آمدند. جمعی از آنها مستقیماً خود را به دادگستری رساندند و جمع دیگری پس از اجتماع در دانشگاه تهران و اعلام نظرات خود در باره حجاب و چادر به سمت دادگستری حرکت کردند. در دبیرستان‌های دخترانه تهران نیز امروز جمع زیادی از دانش‌آموزان برای اعتراض به اعمال فشارهای عده‌ای مشکوک در خیابان‌های شهر زیر نام طرفدار اسلام در محوطه مدارس خود اجتماع کردند. تظاهرات در چندین دبیرستان آنقدر بالا گرفت که مدیر کل آموزش و پرورش تهران صبح امروز در چند دبیرستان دخترانه حضور یافت و با دانش‌آموزان در این باره صحبت کرد.

در باره تظاهرات روز پنجشنبه زنان تهران خبرگزاری پارس گزارش داد که عده‌ای از گارد انقلابی برای پراکنده ساختن حدود ۱۵ هزار زن که در بیرون دفتر بازرگان دست به اعتراض زده بودند، اقدام به تیراندازی هوایی کردند. این گروه که در زیر برف سنگین دست به اعتراض زده بودند در مسیر خود با ۲۰۰ تظاهر کننده مخالف روبرو شدند که سعی داشتند تظاهرکنندگان زن را متفرق کنند.

خیابان اطراف دادگستری از صبح امروز به گزارش خبرنگار کیهان توسط افراد مسلح بسته شده بود. پاسداران می‌گفتند قصد دارند از ایجاد مزاحمت مخالفین جلوگیری کنند. آنها می‌گفتند: در تظاهرات دو روز پیش زنان عده‌ای افراد ناآگاه و ناشناس به تظاهرات حمله کردند که متأسفانه حوادثی بی‌ارآمد. هزاران زن تهرانی امروز به عنوان اعتراض به حجاب اجباری در کاخ دادگستری گرد آمدند و در حالیکه فریاد می‌زدند رهبر ما خمینی، برای آزادی خواستار دفاع از زنان شدند.

زنانی که امروز در دادگستری اجتماع کرده بودند قطعنامه‌ای صادر کرده و خواست‌های خود را به شرح زیر مطرح کردند:

- ۱- پوشش متعارف زنان باید با توجه به عرف و عادت و اقتضای محیط و به تشخیص خود آنها واگذار شود.
- ۲- حق برخورداری مساوی با مردان از حقوق مدنی.
- ۳- امنیت کامل زنان در استفاده از حقوق و آزادیهای قانونی تضمین شود.
- ۴- حقوق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی زنان بدون هیچ تبعیض حفظ و

تأمین شود.

۵- هر نوع نابرابری بین زن و مرد نابود شود.

۶- مواضع شغلی فعلی زنان حفظ شود.

۷- برخورداری واقعی از آزادی‌های اساسی برای زنان و مردان کشور تضمین شود.

۸- تقایص قانون حمایت خانواده در جهت تأمین هر چه بیشتر حقوق از دست رفته زنان مرتفع گردد.

کیهان یکشنبه ۲۰ اسفند ماه ۵۷:

گروهی از زنان صبح امروز در مقابل وزارت امور خارجه اجتماع کردند و طی نامه‌ایی خطاب به بازرگان خواست هایشان را در مورد چادر اعلام داشتند. آنها خواستار حقوق یکسان و رفع تبعیض شدند. جمع دیگری از زنان هنرمند و هنرپیشه نیز به این تظاهرات پیوستند.

کیهان دوشنبه ۲۱ اسفند ماه ۵۷:

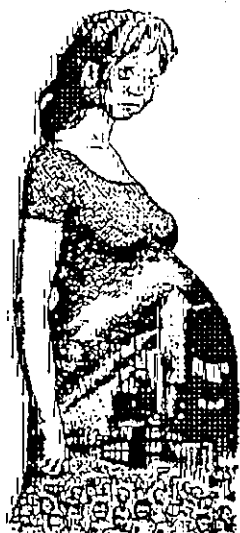
صبح امروز گروهی از زنان در دانشگاه اجتماع کرده بودند و به سخنرانی در باره آزادی و برابری زنان و بدست آوردن حقوق یکسان پرداختند. در میان این جمع زنان حقوق دان، دانش‌آموزان - کارمندان رادیو و تلویزیون و ادارات مختلف بودند.

در روز گذشته زنان در شهرهای مختلف در حمایت از زنان و دختران تهران تظاهرات کردند. در سندج صدها تن از زنان و دختران در یک راهپیمایی ۲ ساعته عمل گروه‌هایی را که به زنان توهین و بی حرمتی می‌کنند را محکوم کردند. و پس از تأیید قطعنامه ۱۲ ماده‌ای شورای زنان سندج متفرق شدند.

در اصفهان نیز حدود ۵۰ نفر از زنان کارمند و دانشجویی و ۲ تن قاضی طی یک راهپیمایی به طرف دفتر روزنامه کیهان و آیندگان در اصفهان به آنجا رفته و ضمن اعتراض به اجباری بودن حجاب، لزوم آزادی افراد را یادآوری کردند. این زنان حمایت خود را از زنان تهران اعلام کردند.

زنده باد تشکل‌های مستقل زنان!

تهیه و تنظیم: بیژن سلطانهزاده



بازار آزاد در سِکس

فروپاشی بیت استالینیزم در شوروی و بلوک شرق این کشورها را با بحران‌های اقتصادی عظیم و دیگر معضلات اجتماعی روبرو ساخته است. رکود بازار داخلی، از میان رفتن امنیت شغلی، بیکاری، فقر، فحشا و... نمودهایی از این معضلات هستند که توسط بوروکراسی حاکم ساخته و پرداخته شده‌اند. از سوی دیگر رژیم‌های حاکم بر این جوامع نتوانسته‌اند تولیدات، محصولات و دستمزدها را کنترل کنند. در راستای ایجاد بازار آزاد و رقابت انفسار گسیخته است که تعداد زیادی بیکار می‌شوند. بخشی از اینان برای اینکه بتوانند به زندگی خود ادامه دهند مجبور به انجام کارهای (سیاه) نظیر مواد مخدر و سِکس، می‌شوند.

امروز چنین تخمین زده می‌شود که از هر ۳۰ نفر زن در "پراگ" (چک اسلواکی) یک زن به خودفروشی دست می‌زند. طبق آمار ۱۹۹۳، خودفروشی زنان در مجارستان با یک افزایش بی‌سابقه روبرو بوده است. البته این مسئله ناگهان بوجود نیامده است. بلکه، ثمرهٔ یک دورهٔ طولانی حکومت دیکتاتورمآبانهٔ بوروکراسی استالینستی است. و این در حالی است که برای مثال در روسیه ۱۹۳۰ بوروکراسی اعلام می‌کند که: "با پیروزی سوسیالیزم در این کشور ریشه‌های اقتصادی خودفروشی منهدم گردیده است." اما این یک دروغ بیش نبود. خودفروشی همواره به

عنوان یک معضل اجتماعی در حاشیه جامعه ادامه داشت. تنها پس از فروپاشی استالینیزم در این کشور در طول دهه‌های ۷۰ و ۸۰ است که این پدیده در ابعاد گسترده خود ظاهر می‌گردد. این را هر توریست و یا دانشجویی که در طول این سالها به روسیه رفته بود می‌توانست به عینه مشاهده کند که چطور زنان برای سیر کردن شکم خود به خودفروشی روی آورده‌اند.

تا پیش از فروپاشی شوروی بیکاری به طور محدودی وجود داشته و اشتغال مصون و امن بوده است. اکثریت زنان دارای شغل خارج از خانه و از درآمد مکفی برخوردار بودند. در لهستان در نیمه دهه ۱۹۸۰، ۳/۴ زنان بین ۱۸ تا ۶۰ سال شاغل بودند. در آلمان شرقی بین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۸۰ نسبت زنان شاغل از ۴۰ درصد به ۸۰ درصد رسید. در شوروی در نیمه دهه ۱۹۸۰، ۹۰ درصد زنان شاغل بودند. آنها حتی از تهریلاتی، هر چند کم، برای نگهداری از کودکان خود برخوردار بودند. اما پس از فروپاشی شوروی که خود باعث نابسامانی‌های فعلی است، بیکاری در ابعاد وسیع افزایش یافته است. این افزایش به ویژه برای زنان بیشتر از مردان بوده است. امروز در شوروی ۶۲ درصد از بیکاران را زنان تشکیل می‌دهند. زنان زیر ۳۵ سال سن همگی در آستانه غرق شدن کشتی بورکراسی از اولین تلفات به شمار می‌آیند. در رومانی ۵۵ درصد بیکاران از زنان هستند و هزینه نگهداری فرزندان بسیار افزایش یافته و ۸۲ درصد از حقوق آنان را در بر می‌گیرد. بسیاری از مادران مجرد و بیکار هستند. در گذشته نگهداری از کودکان و دیگر مزایای رفاهی به عهده دولت بود. اکنون تمام این مزایا به عهده کارخانجات منفرد گذاشته شده است. بنابراین مزایای گذشته به طور گسترده‌ای قطع گردیده است. امروز نمونه یک شخص بیکار در شوروی، یک زن میان سال با تحصیلات عالی است. شانس این زنان برای پیدا کردن شغل جدید بسیار کم است. امروز کارفرمایان بصورت روزافزونی برای مشاغلی همچون منشی‌گری برای زنان جوان و زیبا تبلیغ می‌کنند. این تغییرات در سیستم استخدام و اشتغال نتیجه مستقیم کوششی است که برای بازگرداندن جامعه سرمایه‌داری انجام می‌گیرد. زیرا در ساختار جامعه سرمایه‌داری همیشه برای حفظ نظام باید افرادی باشند که استخدام و یا اخراج شوند تا خدشه‌ای به ارزش اضافی‌ای که به جیب سرمایه‌داری ریخته می‌شود، وارد نیاید.

شرایط بد بازار کار، هزینه سنگین نگهداری بچه‌های کارگران، بیکاری، گرسنگی و فقر سبب شده که زنان به خودفروشی روی آورند.

زیرا اولاً، شرایط رشد خودفروشی برای زنان فراهم گردیده و موجودیت زن به شکل یک شیئی در جامعه تثبیت شده است. ثانیاً، سرمایه‌داری تحمیل شده بر این باور است که، همانطور که همه از چیز زیبا لذت می‌برند، مردان نیز حاضرند حتی در تنگنای شدید مالی برای سکس پول خرج کنند. تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که فشارهایی که در محیط کار وجود دارد غالباً ناشی از رو به تنزل رفتن خدمات دولتی و محدود کردن مزایایی (نظیر مهد کودک و مزایای بارداری) است که قبلاً توسط دولت تأمین می‌گردید. مسائل فوق باعث جلوگیری از ورود زنان به بازار کار و تنزل درآمد خانواده شده است. این گزارش به ما نمی‌گوید که اثر و نتایج این فشار چه هست. مطالعات دیگر در تاریخ سرمایه‌داری به ما نشان می‌دهد که نتیجه این گونه کمبود درآمد خانواده، زنان را به خود فروشی سوق می‌دهد. خودفروشی همیشه راه نزدیک و گریزی بود برای فرار از گرسنگی و مرگ، که زنان آن را غالباً انتخاب می‌کنند.

فروش سکس نوعی از کار است که می‌تواند درآمد خانواده را افزایش دهد و دلیل آن هم مشخص است، در حالی که ارزش کاری و دستمزد دیگر از بین رفته یا ناچیز می‌گردد، مسلماً باید یک چیز را جایگزین خود کند تا زندگی کمافی‌السابق ادامه یابد و آن چیزی نیست جز "سکس" که به زنان تحمیل می‌شود، تا سرمایه‌داران و جامعه کثیف آنها به شکل طبقاتی به حیات تنگین خود ادامه دهد.

صادرات خودفروشی از اروپای شرقی و شوروی به طرز قابل ملاحظه‌ایی از سطح ۸۹ درصد نیز افزایش پیدا کرده است. یک گروه تحقیقاتی در مورد فاحشگان در هلند گزارش می‌دهد که: ۲۰ درصد از زنانی که در این کشور با آنها صحبت کرده‌اند از اروپای شرقی آمده‌اند. تعدادی از آنها قبلاً در کشور خودشان خودفروش شده بودند. اما به نظر می‌رسد بعضی از آنها با ایده‌آل‌های زیادی برای زندگی آزاد و جدید در غرب، به اینجا آمده‌اند، که همه آن ایده‌آل‌ها نقش بر آب می‌شود.

مصاحبه با یک خودفروش لهستانی که در هلند و آلمان کار می‌کرد نشان می‌دهد که آنها معمولاً از زنان تحصیل کرده و دارای خانواده بوده‌اند و قبلاً نیز این کار را نمی‌کردند، بلکه آنرا فقط به عنوان یک راه پول در آوردن برای کمک و حمایت از بچه و شوهرانشان در کشور خود انتخاب کرده‌اند.

البته اکثر آنها با آرزوهای شکست خورده به کشور خود بر می‌گردند. آن

عده‌ایی هم که پولی به جیب می‌زنند دیگر به وطن خودشان بر نمی‌گردند و به زندگی خودشان در غرب ادامه می‌دهند. راه نجات زنان در بند چیست؟

آنچه را با کارگر سرمایه‌داری می‌کند
با کبوتر پنجه باز شکاری می‌کند

سرمایه‌داری نتیجه شکست تعداد خیلی زیادی است، برای اینکه تعداد معدودی موفق شوند. سرمایه‌داری فعلی در بلوک شرق یک سیستمی است که سعی می‌کند کارهای نو را جانشین کارهای قدیمی کند. اما معضلات سرمایه‌داری آنقدر زیاد است که به آن اجازه نمی‌دهد که به عنوان یک سیستم غالب در جامعه مسلط گردد. این سیستم با تکرار اشتباهات مجدد سابق خود تمام پتّه خود را روی آب می‌ریزد و مردم ماهیت آن را شناسایی خواهند کرد. برای مثال کارگران و زحمتکشان همگی می‌دانند که سرمایه‌داران خودشان مقدار زیادی از ثروت خود را در راه سکس مصرف کرده و در همان زمان خودفروشی را معضل اجتماعی معرفی می‌کنند و می‌گویند یک جرم است بر علیه خانه و خانواده.

اما امروز وظیفه کارگران و زحمتکشان چیست؟ وظیفه کارگران نه تنها در بلوک شرق بلکه در سرتاسر دنیا این است که سیستم سرمایه‌داری را سرنگون کرده و خود را در محافل کارگری سازمان دهند. چون تنها آنها هستند که می‌توانند با نیروی خود نگهدارنده زنان در کارخانجات و ادارات و محل کار شوند تا به این طریق با حمایت آنها زنان برای رهایی خودشان از مرد سالاری و در نهایت نابودی سیستم سرمایه‌داری در کنار مردان خود را سازماندهی کنند.

تلخیص: بیژن سلطانزاده
۲۶ فوریه ۱۹۹۵

به خطری در مقابل سرمایه‌داری غرب تبدیل گردد. (د) تداوم و فرسایش جنگ در منطقه‌ای مسلمان‌نشین همچون قفقاز می‌تواند پای دیگر مناطق مسلمان‌نشین را در آن سوی مرزهای قفقاز (ایران، آذربایجان) به پیش کشانده و مسئله را پیچیده‌تر کند. برای غرب اما، آلترناتیو دیگری بجز یلتسین در حال حاضر وجود ندارد. بنابراین نقش بانک‌های جهانی و حمایت سیاسی مراکز سرمایه‌داری غرب از اهمیت زیادی در روی قدرت نگاه داشتن او، برخوردار است.

آنچه که مسلم است نیروهای انقلابی نباید با دفاع یکجانبه خود از چچن به توهامات ناسیونالیستی مردم دامن زده و نقش رهبری ناسیونالیست و فاسد این کشورها را نادیده بگیرند. رهبری ناسیونالیست مناطق مختلف در شوروی هیچ هدف دیگری بجز به یغما بردن نتیجه کار کارگران و زحمتکشان این مناطق را دنبال نمی‌کند. رابطه گانگسترهای بزرگ و کوچک تنها به خود آنان محدود می‌گردد و توده‌ها در آن هیچگونه منفعتی ندارند. با متمرکز شدن قدرت در دست هر کدام از آنان، سرکوب کارگران و زحمتکشان در سرلوحه کار باقی خواهد ماند. تنها همین کارگران و زحمتکشان هستند که باید با پای فشاری و تأکید بر دمکراسی کارگری به دفاع از حقوق سیاسی و اقتصادی خود برخیزند. شکی نیست که از دید منافع تاریخی پرولتاریا، شقه شقه شدن آن در مناطق مختلف به نفع آن نخواهد بود. بلکه، با دفاع از خواسته ملیت‌های مختلف در جهت بدست آوردن حق تعیین سرنوشت خود از یک سو، و زدودن افکار شوونیستی و ناسیونالیستی، از سوی دیگر، باید زمینه‌های سرنگونی بورکراسی و تدارک انقلابی اجتماعی در روسیه را فراهم آورند.

دیدگاه سوسیالیسم انقلابی

شماره ۲

منتشر شد!

■ نوآوری یا اصلاح‌گرایی؟ آیا مارکسیزم مرده است؟ در باره بحران کنونی امپریالیزم

■ ایستای و پیشرفت مارکسیزم ■ موضوعیت کنونی مارکسیزم ■ در مورد بحران مارکسیزم ■ روش سرمایه

کویر تمدن

چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی بر
می آشوبند

هر چه هستی، هر چه پستی پاک
می کویند، پاک می رویند

ستم روزانه ای که مردم ایران گریبانگیر آن هستند بسیار زیاد است. این دزدان تاریخ، مذهب را در خدمت سیاست پست و پلید خود بکار گرفته، و سیاست را در جهت خودکامگی و حکومت خود به خلق محروم و ناتوان بکار بسته اند. گروهی که در اقلیت هستند جیب خودشان را از اموال اکثریتی فقیر و ستمکش پر کرده و جمعی بیسواد و جاهل را چماق خود کرده اند تا با اشاره ای بر سر هر صاحب زبان حقیقت گویی فرود آیند.

نا مردمانی پست فطرت که شرنگ تلخ را به دروغ و تلقین بجای شربت شیرین می خواهند بخورد این ملت بدبخت بدهند. از یک نظر خوشا به حال آنان که در بیرون از این ماتمکده ایران زندگی می کنند، که گرچه رنج غربت را پذیرایند، لیکن لااقل درگیر ریاکاری بعضی از این زرداران ریاکار نیستند که به هر مناسبتی فریاد خود را برآرند و اعصاب آدمی را خرد کنند.

یک روز به بهانه مرگ علی - روز دیگر به بهانه حسن و حسین... از اینها هم که زیاد دارند. هر چه تحقیق کردم بیشتر به این نتیجه رسیدم که همه مبلغان این مراسم به قول معروف مذهبی یا آدم های بدبخت و بی سوادند و یا پولداران حاکم بر جامعه؛ بجز این دو گروه کسی را ندیدم که قلباً طرفدار برپایی مراسم مذهبی آخوندی باشد. در تهران مدّاحی داریم به نام حاج منصور. این «فلان فلان شده» در چند شب میانی ماه... رمضان چنان و اوایلای برای کشتن علی راه انداخته بود که تمامی میدان ارک تهران و حومه اطراف آن پر از جمعیت شده بود. تصمیم گرفتم راجع به او تحقیق کنم، دیدم که یک بازاری است که کلی سرمایه دارد و آخر برنامه هم با ماشین بنز تشریف کثافت خودش را بُرد. ولی باور کنید اکثر اوقات من حتی پول ندارم که بابت وسیله نقلیه داده تا به خانه برسم. برای مثال در همان شبی که از آن محل می گذشتم از بی پولی از میدان ارک تا خیابان ایران را پیاده آمدم.

گرسنگی و فقر و بیچارگی بیداد می‌کند. دوستی را سراغ دارم که چند روز پیش فرزند دانش‌آموزش در مدرسه از هوش رفته بود و بعد از به هوش آمدن و تحقیق مسئولان مدرسه متوجه شدند که او دو روز است که غذا نخورده است. یعنی نداشته که بخورد. آیا به نظر شما فرزند یکی از این آخوندهای حتی درجه سه ممکن است شبی بی‌شام بخوابد؟ بخود جرأت داده و مطمئن می‌گویم نه.

این موضوع مرا به یاد شعری از مخدوم قلی شاعر مبارز ترکمن انداخته که ظاهراً این روزهای سیاه را در زمان خود تجربه کرده بود. او می‌گوید:

یکی از بهر خوردن نان ندارد

آن پر اندوخت جا در انبان ندارد

یکی بی پوشش و آزرده حال است

وان دگسری دنبال ترمه شال است

امروز سرمایه‌داری مانند اُختاپوس سیاهی به ایران پیچیده است و در حال کشیدن شیرۀ زحمتکشان کشور ماست. اگرچه حاکمان سرمایه‌دار با هم تضادهای بسیار بزرگی برکسب منفعت بیشتر برای خود دارند ولی وقتی مسئله حاکمیت سیاه مطرح می‌شود همگی در کنار هم قرار می‌گیرند.

اما در مقابل این اتحاد سیاه، وظیفه زحمتکشان چیست؟

امروز اعتراضات، نارضایتی‌ها، اعتصابات، تخاصمات طبقاتی در تهران و سایر شهرها به اوج خود رسیده است. اما تا زمانی که این اعتراضات، پراکنده صورت گرفته و مسئله رهبریت مشخص و انقلابی حل نشود این مغولان تمام صداها را در گلو خفه خواهند کرد.

امروز باید مردم زحمتکش (کارگران و دهقانان) اعتراضات و اعتصابات را پیگیرانه‌تر، متمرکزتر و سراسری ادامه داده، تا رژیم پلید را با انقلابی سهمگین سرنگون نمایند.

انقلابی با پرچمی سرخ به رهبری طبقه کارگر.

ز انقلابی سخت جاری

سپیل خون باید نمود

محمد (ایران)

«کارگر صنایع»

پاسخی عمومی به نامه‌های رفقای پناهنده

با درودهای انقلابی!

رفقا، نامه‌هایی بسیاری از ترکیه و به تعدادی کمتر از کشورهای دیگر «پناهنده گذر» دریافت کرده‌ایم. آنچه که از نظر اجرایی از ما خواسته شده بود، تا حد امکان فرو گذار نکرده‌ایم. از نظر وضعیت پناهندگان آنچه که مقدور بوده است، چه از نظر کمک‌های نقدی، چه از نظر جلب حمایت سازمان‌های جهانی، و چه از نظر برگزاری آکسیون‌های اعتراضی، ما نیز همچون بسیاری از سازمان‌های چپ دیگر بیشترین تلاش را کرده‌ایم. در موارد اجرایی بطور مستقیم با رفقای که تماس گرفته‌اند، تلاش شده است که تا در جریان قرار گیرند. در هر صورت بجز تماس‌های عمومی، رفقای دیگری در رابطه با خط مشی سیاسی انقلابی به ما نامه نوشته‌اند. با صمیمانه‌ترین درودها به این رفقا متن کوتاه زیر نگاشته شد.

رفقا! با گذر از مرزها شما با امیدهایی، تلاشی در جهت تغییر محیط زندگی و فعالیتتان را (احتمالاً به جبر روزگار) شروع کرده‌اید؛ شاید هنوز چندان، از مشکلاتی که در آینده با شما خواهد بود آشنا نباشید. اما در هر صورت با عرصه‌ای از زندگی "بی‌رودر بایستی" روبرو خواهید شد. جایی که عده زیادی را خواهید دید که چون درکی جهانی از مبارزه کمونیستی ندارند با این توجیه که دلیلی چندان بر مبارزه مستقیم نمی‌یابند، به کناری رانده می‌شوند. بر عکس ما بدین باوریم که چشم‌اندازهای بزرگ می‌باید خود را در زندگی روزمره بازتاب کنند. در هر نقطه‌ای و در هر جایی وظیفه کمونیستی ایجاب می‌کند که در مناقشات و مبارزات مداخله کنیم، چه به نحوی مستقیم و چه غیر مستقیم.

نابودی آرمان‌های بزرگ از جایی آغاز می‌شود که فعالیت روزمره را به تدریج و خودانگیختگی واگذار کنیم. با همان خیانت‌های خرد است که راه بر خیانتی کلان باز می‌شود. انقلاب و انقلابی بودن در جای دیگری همچون "سرزمین موعود!" آغاز نمی‌شود. در هر گامی باید مداخله کرد. اگر درست به اطراف خودمان بنگریم نیروهای قابل سازمان یافتن، جوانان قابل تربیت، میدان‌های قابل تأثیر بسیارند. و از همانجاست که عمل انقلابی را باید پی گرفت. هیچ تعریف بهتری از یک فعال انقلابی نمی‌توان کرد مگر اینکه او کسی است که مدام در حال تغییر دادن، انتقاد کردن و پیش رفتن، اشتباه کردن و یاد گرفتن از اشتباهاتشان هستند.

ما که همواره به دنبال ساختن سازمانی جهانی بوده‌ایم، هنوز تشکیلاتی را نداریم که

نام انترناسیونال شایسته‌اش باشد. لذا اگر نمی‌توانیم شما را به سازمانی محلی رجوع دهیم، عذر تاریخی ما را بپذیرید. و این خود دلیلی باشد که ما و شما بکوشیم دیگر بار چنین انتقاد از خودی را در برابر نسل‌های آینده نکنیم.

تجربه زندگی بسیاری از ماها در خارج از همان مراحل اولیه پناهندگی آغاز می‌شود. فراموش نکنیم؛ انتشار بولتنی کوچک، تشکلی هسته‌ای انقلابی (نه تنها با رفقای ایرانی که با رفقای غیر ایرانی هم)، تشکیل محفلی مطالعاتی، سازمان هسته‌های پشتیبانی از کسانی که از نظر مسائل پناهندگی در موضعی ضعیف‌تر قرار دارند، سازماندهی و افشاگری در مورد نقش پلیس و UN و...، مداخله در زندگی انسان‌های اطرافمان با قصد کمک به آنها برای یافتن راهی به خروج بن بست زندگی‌شان و...، همه اینها دو هدف دارد. گذشته از هدف ثمره و نتیجه مستقیم قابل لمس، هدف استراتژیک آن به وجود آمدن کادرهاست که در میدان‌های مختلف عملی تجربه بدست می‌آورند. رفقا! بزرگترین ثمره اقداماتان، خودتان هستید.

تصور نکنید ما درس اخلاق می‌دهیم. نه، ما را تمامی جامعه (جامعه زیر سلطه ایدئولوژی بورژوازی) افرادی "غیر اخلاقی"، "وطن فروش"، افرادی "پست" می‌شناسند؛ تنها بدین دلیل که از مکتب انسان‌های پست شده، انسان‌هایی که وطنی ندارند، انسان‌هایی که به نام اخلاق و مذهب... سرکوب می‌شوند، دفاع می‌کنیم.

بگذریم، رئوس اقدامات و وظایفی را که از شما و ما انتظار می‌رود به شکل زیر خلاصه کنیم، سازمان دادن هسته انقلابی-سوسیالیستی با اهداف زیر:

الف) سازماندهی، آموزش دانش سیاسی همراه با مشارکت عملی در میدان‌های مشخص (هرچند کوچک) مبارزاتی.

ب) اقدام انترناسیونالیستی؛ مشارکت، مداخله و انتقال تجارب مبارزاتی با فعالین انقلابی در هر جا که باشند با هدف همبستگی و تشکل هسته‌هایی از مشارکت بین‌المللی.

وظایفی که فوقاً ذکر شد ضروریاتی است برخاسته از شرایط تاریخی وجودمان. ما با رضایت خاطر و اشتیاق فراوان یاری رفقای را که هسته‌های کارگری سوسیالیستی خود را بر پا می‌دارند انتظار می‌کشیم. هرچند بنا بر وظیفه‌ای انسانی (در معنی انسانی اجتماعی یا همانا کمونیست) از هیچ کمکی به هیچ کسی فروگذار نخواهیم کرد. با بهترین دروهای رفیقانه،

۲۸ فوریه ۱۹۹۵

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

بدالتحریر: در مورد رفقای که پرسش‌های مشخصی داشته‌اند، مستقیماً اقدام شده و می‌شود.

مصاحبه با رادیو بی.بی.سی. در مورد دومین نشست اتحاد چپ کارگری

در پی دومین نشست مجمع نیروهای "اتحاد چپ کارگری" و انتشار مصوبات آن، در تاریخ شنبه ۱۸ فوریه ۱۹۹۵ مصاحبه‌ای از طرف رادیو بی.بی.سی (بخش فارسی) با یکی از اعضا، هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری، رفیق م. سهرابی، انجام گرفت که در شامگاه همان روز از این رادیو در ایران پخش شد. متن پخش شده این مصاحبه به قرار زیر است:

خبرنگار: لطفاً راجع به هدف اتحاد نیروهای چپ توضیح دهید. آیا این جریان در مقابل سایر جریانات اپوزیسیون است؟

سهرابی: هدف این اتحاد عمل ایجاد بدیلی در مقابل جریانات و اپوزیسیون بورژوایی دیگر که در مقابل رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد نیست. بلکه، از طریق پانشاری بر سوسیالیزم و دمکراسی می‌خواهیم سعی کنیم که این اپوزیسیون بورژوایی رژیم را دور زده و مشخصاً و مستقیماً بدیل سوسیالیستی را در مقابل رژیم سرمایه‌داری حاکم در ایران قرار دهیم.

خبرنگار: در عبارات و جملاتی که شما در بیانیه خود و اکنون در صحبت‌های خودتان با من استفاده می‌کنید، مثل "بورژوازی" و "سرمایه‌داری" و غیره، خیلی زیاد هنوز همان لحن کمونیستی سابق احساس می‌شود. و مثلاً می‌گویند هدفتان سازماندهی سوسیالیزم رادیکال کارگری در ایران است. فکر نمی‌کنید با تغییراتی که در سطح بین‌المللی رخ داده و اوضاعی که ما اکنون در ایران شاهد آن هستیم، شما بایستی یک مقداری در استفاده این الفاظ و معانی تجدیدنظر بکنید؟

سهرابی: به هیچوجه. مضمون این الفاظ و معانی این لغاتی که استفاده می‌شود همیشه در جنبش کمونیستی برای ما از جایگاه مشخصی برخوردار بوده است. اکنون گروه‌بندی‌های جدیدی در سطح جنبش و اپوزیسیون در حال شکل‌گیری است. اخیراً خودتان شاهد تجمع تعدادی از این جریانات لیبرالی و مذهبی و بعضاً به اصطلاح چپ که در همین لندن جلسه تشکیل دادند، بودید. البته در میان این نیروها نقاط اشتراکی هم وجود دارد که اینها همدیگر را پیدا می‌کنند. یعنی غلبه افکار لیبرالی و رفرمیستی و نفوذ اینها در جنبش و چشم داشتن به اینکه جمهوری اسلامی به شکل استحاله شود که بعد بتوانند از درون آن به مقاصد سیاسی خودشان برسند. و اتفاقاً در این رابطه است که سوسیالیست‌های واقعی، کمونیست‌های انقلابی بایستی از یک طرف، با فشاری بر این گونه واژه‌ها، و از سوی دیگر البته، باز کردن آنها و توضیح آنها برای اقشار کارگر و زحمتکش ایران، را مد نظر داشته باشند.

خبرنگار: با اینکه همیشه از اتحاد صحبت می‌کنید، در جلسات و یا گردهمایی‌هایی که دارید خیلی کمتر می‌شود که اختلاف نظرهای شدید حتی به فحاشی و مسائل شدیدتر منجر نشود. فکر نمی‌کنید در شرایطی که نمی‌توانید حتی در یک کنفرانس هم با یکدیگر باشید به آن اتحاد مورد نظر برسید؟

سهرابی: در طول چند سال اخیر که در جلسات متعددی شرکت کردم تاکنون چنین جو تفاهم و اشتراک مساعی ندیده بودم. حرف شما هم درست است، در خیلی از جلساتی که شرکت می‌کنیم کار حتی به فحاشی و مسائل دیگر می‌کشد. ولی در این جلسه مشخص اتحاد چپ، جو تفاهم و اشتراک مساعی، فرهنگ بالاتری از آنچه که در ۱۵ سال گذشته بین جریانات سیاسی و کمونیستی دیده می‌شد، وجود داشت. و این خودش چشم‌انداز بهتری را از چگونگی عملکرد این جریانات که اکنون خود را به عنوان اتحاد چپ کارگری معرفی می‌کنند را، نشان می‌دهد.

اتحادیه‌های صنفی: دو برخورد

در شماره‌ی ۲۵ دفترهای کارگری - سوسیالیستی، مقاله‌ای از رفیق حشمت در مورد مواضع (دفترها) و انجمنهای صنفی چاپ شده بود. ظاهراً رفیق سعی کرده‌است برخی نکات سیاسی را به گردانندگان و طرفداران دفترها توضیح دهد، بدون آنکه بهیچوجه وارد اصل موضوع گردد. این البته چندان دور از انتظار نبود، موضع همیشه پایدار حشمت و امثالهم همواره چنین بوده، که در سر بزنگاه برای توضیح یا بهتر است بگوییم توجیه مواضع رفرمیستی با قدم زدن در حاشیه‌ی آن، بدون ورود در اصل موضوع قلم‌پردازی کنند. بالاخره هرچه که باشد در حاشیه ایستادن و توضیح دادن خطرش کمتر است. شاید اگر موضوع بنوعی به فعالیت عملی کمونیستها در داخل ایران ربط نمیداشت ما نیز نیازی به بحث نمیداشتیم، اما اهمیت عملی موضوع ما را وامیدارد که موضع کمونیستها را در قبال اینگونه نهادها و سازمانها اعلام کنیم.

حشمت نوشته‌اش را حول این پرسش ضمنی بنا می‌کند: مگر سازمانهای توده‌ای و علنی برای جنبش کارگری لازم نیست؟ این دوست عزیز که دوره‌ی درس منطق خود را در مکتب طبری‌ها یاد گرفته‌است، با استفاده از شگردی مشابه در جای دیگری با استفاده از برهان خلف اثبات میکند که گویا (دفترها) به مبارزه‌ی کارگران و نیروی طبقاتی آن اعتقادی ندارد. و باز کمی آنطرفتر با اظهار تأسف از اینکه در جنبش چپ کار علنی عموماً مورد تحقیر قرار گرفته‌است، موضع کاشفی را بخود می‌گیرد که گویا تنها کسیست که بالاخره مشکل بنیادین جنبش را دریافته‌است. اما این دوست ما کماکان فراموش میکند که گویا مسئله‌ی اصلی چیز دیگریست، و در تنها جایی که به موضوعی عملی میرسد تنها و تنها به این نکته کفایت میکند که: "جدا از اینکه این انجمنها ظرف مناسبی برای سازماندهی این بخش از کارگران باشند یا نه، ...، سازمانیابی (!) این بخش از کارگران (منظور بخشی از کارگران است که در کارگاههای کوچک کار می‌کنند) باید مورد توجه کمونیستها و کارگران پیشرو قرار گیرد..."

اما بهتر است ببینیم مسئله‌ای که پاسخ حشمت را برانگیخته چه بوده است. نشریه‌ی شماره ۲۴ "دفترها" در سرمقاله‌اش پس از نقل خبری در مورد تشکیل اولین انجمن صنفی در کارخانجات پارس الکتریک (با کمی بیشتر از ۱۰ نفر کارگرا) موضعگیری توده‌ای‌ها و شرکا را در مورد اینکه آیا این امر گامی به پیش بوده است یا نه مورد انتقاد ترار داده است؛ علیرغم اینکه در سرمقاله‌ی مذکور نکاتی مبهم یا گنگ بوده است، موضعگیری اصلی‌اش بر این مبنی است: "خانه‌ی کارگر و کارگران وابسته به این نهاد با این عمل میخواهند میازات کارگران را در شرایط سخت و بحرانی کنونی به سطحی پائین‌تر و کنترل یافته‌تر از پیش برسانند. و بدیهیست که از چنین اتفاقی نباید نتیجه رسید که "گام مهمی در راه ایجاد تشکلهای مستقل کارگری در ایران" برداشته شده است! و در جای دیگر اینکه "رژیم اعتصابهای محلی و جزئی را شاید تا حدودی بتواند تحمل کند، اما گسترش اعتراضات یا اعتصاب عمومی در ایران به سرنگونی فوری چنین رژیمی خواهد شد." در مورد این نکات اما حشمت نیازی به موضعگیری ندارد، و...

تحلیلی دشمنی از شرایطی دشمنی!

بدون تحلیلی مشخص و جامع از شرایط کنونی نمیتوان در مورد اقدامی تک نظری درست ارائه داد. پس از مرگ خمینی و پس از صعود رفسنجانی بمثابه نماینده اقتصاد آزاد "به عرصه‌ی مرکزی قدرت سیاسی، تا مدتی کوتاه باتکیه به وامهای بانکهای جهانی و گشایش نسبی پس از جنگ در عرصه‌ی اقتصادی این توهم عمومی رایج گشت که گویا اقدامات رژیم "ج. ا." خواهد توانست بنوعی به بهبود وضعیت اقتصادی و نوعی رفاه نسبی اجتماعی منجر شود. اما آنچه پس از آن رخ داد، بر طبق نسخه‌ی "سازمان جهانی پول" و "بانک جهانی پول" با کوشش بر برقراری ارتباط آزاد بین بازار داخلی با بازار جهانی (بعنوان مثال لغو پیمانهای ارزی دولت موسوی و...)، و با تکیه بر تمهیدات مالی منجمله شناوری نرخ ارز، تنها یک قصد میتوانست داشته باشد: افزایش سودآوری و متأسفانه بازپرداخت وامها. اما افزایش سودآوری سرمایه و داشتن قدرت رقابت با بازار جهانی تنها از دو طریق: افزایش بهره‌وری کار (اتوماسیون و تقسیم کار پیشرفته) و یا کاهش واقعی دستمزدها امکان پذیر میتوانست باشد. تاکید محوری بر سیاست تضییعی مشتمل بر زدودن هرگونه سوبسید و هرگونه کمک‌های اجتماعی و انجماد دستمزدها و بالمآل کاهش واقعی دستمزدها در نتیجه‌ی تورم؛ خط‌مشی اصلی رژیم در این دوره گشت.

اما میل آنان به اجرا یا تحقق هدنی و حتی توهم عمومی به احتمال موفقیت آن برای نیل به اهداف مورد نظرشان کافی نبود. در شرایطی که سرمایه‌داری تنها در مقیاسی جهانی معنی مییابد، انتظار به داشتن جزیره‌ای آرام برای سرمایه تنها رویایی بیش نیست. از یکسویی بیهیگی (از جنبه‌ی زیر ساخت اقتصادی و بهره‌وری تکنولوژیک) سرمایه‌داری بومی و از سوی دیگر وضعیت بحرانی و کساد در بازار جهانی که منجر به کاهش شدید قیمت‌های عمده‌فروشی و کاهش قیمت مواد اولیه گشته است، سرمایه‌داری بومی را در تنگنای نزول نرخ سود و لذا گرایش عمومی و مجدد سرمایه به روش‌های احتکاری را تشدید کرد. مجموعه‌ی این شرایط سبب شد که هنوز چندی از برنامه‌ی پنجساله‌ی اول رفسنجانی نگذشته، مجدداً وضعیت وخیم اقتصادی گریبانگیر جامعه گشت. شاید در کشوری اروپائی یا کشوری با نظام پارلمنتاریستی و با احزاب مختلف چنین اوضاعی منجر به استعفاء یا تغییر حزب حاکم گردد اما در ایران که رژیم حاکم برای حفظ حاکمیتش بالاچار میباید به شدیدترین سرکوب و ارباب توده‌ای متوسل شود چنین امری خیلی "ساده" از دایره‌ی امکان خارج است. هرگونه تغییری در رژیم سیاسی بالاچار کانالی انفجاری میباید.

با شرح اجمالی فوق برمیگردیم به صیغه‌ی ویژه‌ی اوضاع سیاسی کنونی در ایران. در چند جمله‌ی کوتاه اوضاعیست که روز بروز بحرانی‌تر و سیاسی‌تر میگردد موضوع کوچکی همچون انتخاب ولایت فقیه، ... بدل به مشکلی پیچیده و لاینحل میگردد (بحران هژمونی)؛ توده‌ها هر روز بیش از پیش روحیه‌ی تعرضی و اعتماد بنفس بدست می‌آورند. علیرغم شکل قانونی بخشیدن به حق عملی تیراندازی کور به تظاهرات توده‌ای هنوز شاهد تداوم گهگاهی و جسته‌گریخته این اعتراضات هستیم. هر بهانه‌ای، حتی داوری اشتباه داور مسابقات فوتبال بدل به ماجرائی سیاسی میگردد. اعتراضات نویسندگان و روزنامه‌نگاران به سانسور، اعتراضات و شورشهای منطقه‌ای، و ...؛ و در محور همه‌ی این حرکات اعتصابات و اعتراضات کارگری که بیوقه در اینجا و آنجا ادامه داشته است، تا بدانجائیکه حتی روزنامه‌ها و نشریات بورژوازی نیز رأس همه‌ی اخبار و گزارشاتشان از اوضاع ایران مجبور به درجش میباشند.

به عبارتی دیگر، ناتوانی دولت در سرکوب و مهار اوضاع سیاسی و ادامه ارباب و تضعیف روحیه‌ی توده‌ها از یکسو، و اینکه توده‌ها نمی‌توانند (و هر روز بیش از پیش نه تنها نمی‌خواهند بلکه نمیتوانند!) وضعیت کنونی را دوام آورند، از سوئی دیگر همراه با بحرانی عمومی که روز بروز وخیم‌تر و شدیدتر میگردد، کاراکترهای ویژه‌ی اوضاع

کنونیست. و این هیچ چیز دیگری نیست مگر اوضاعی پيشا انقلابی که در حال فراروئی به وضعیتی انقلابیست. گیریم هنوز دامنه‌ی آکسیونها وسعتی سراسری به خود نگرفته‌است، گیریم هنوز نقش احزاب سیاسی به نقشی حاشیه‌ای محدود است، گیریم هنوز علیرغم شدت اعتراضات و برخوردها رگه‌های معینی از بدیلی، هر چه که باشد، برجسته نگشته است؛ اما این تنها دلیلی بزرگ‌بیمایگی و بی‌عرضگی احزاب سیاسی در ایران است و نه دلیلی بر ناآمدگی شرایط عینی.

با در نظر گرفتن چنین شرایطیست که میتوان به مسئله‌ی انجمنهای صنفی و یا هر مسئله سازمانی یا تاکتیکی نگریست. مسئله بهیچ رو مسئله‌ی فرعی ضرورت شرکت یا عدم شرکت در سندیکاهای زرد نیست، چرا که کمونیست‌ها در هر گونه تجمعی که امکان برخورد و آغاشگری را در مقیاسی عملی ممکن سازد، بی‌برو برگرد شرکت میکنند. در شرایطی که امکان فعالیت قانونی باشد بشکلی علنی و در شرایط دیگری به شکلی مخفی. (*)

سازمان مبارزه با سازمان سازش

برای فهمیدن موضع بنیادی هر کسی آنرا نه در اجزاء و تک تک استدلال‌اتش بلکه در کلیت موضعگیری‌اش در قبال مبارزه‌ی طبقاتی میتوان سنجید. کم نبوده‌است مواردی که حتی حزبی رفرمیست در مورد تک موضوعی روشی درست اتخاذ کرده باشد یا برعکس مواردی که حزبی انقلابی در موضوعی معین دچار اشتباه گشته باشد.

مسئله درست در اینست که شیوه برخورد ما به مسئله‌ای چون سازمان توده‌ای یا آکسیون توده‌ای همانا معطوف به ارتقاء سطح آن و معطوف به تحول آن در جهت عمل مستقیم طبقاتیست، در عین اینکه این نکته را فراموش نمی‌کنیم که در چه سطحی از سازماندهی قرار داریم و در همان وضع از میزان نفوذ و ارتباط با چه مشکل معینی برخورداریم. بعبارت دیگر اینکه در وضعیتی مشخص همچون وضعیت کنونی جنبش کمونیستی از نظر سازمانیائی سیاسی و حزبی سخنی می‌گوییم، مسئله‌ی مرکزی همانا نیل به سطحی ارتقاء یافته‌تر از نظر شکل سیاسی است و بس.

بهرتر می‌بود رفیق حشمت بجای اتخاذ موضع "معلمین نخه" یا شروع از یک سری احکام مجرد، کمی با رفقائی (حتی اگر فقط بچه‌های تشکیلاتی خودشان باشد) که دست در سازماندهی عملی جنبش کارگری داشته یا دارند، صحبتی بکنند! دوست عزیز، حتی در حیظه‌ی یک کارخانه معمولاً مبارزات بشکلی خطی رشد نمیکند و در هر

لحظه از رشد آن بسنده کردن به گامی که پیش رفته یا اکتفا به آنچه بدست آمده است در حکم محکوم کردن آن به مرگی معوق است. مثالی میزنیم: در کارخانه X بر سر مسائل مشخصی آکسیونی رخ میدهد، بعبارت دیگر "دعوا شروع میشود"، حتی بر سر موضوعات و مطالباتی مثل اضافه حقوق، مرخصیها، رتبهها، طرحهای مختلف طبقه‌بندی مشاغل، پاداشهای آخر سال و... میل و برخورد لایه‌های مختلف کارگری فرق میکند. کارگرانی عموماً با پیشینه دهقانی یا کارگرانی در ستین بالا معمولاً میل کمتری به شکل اعتراضی مستقیم دارند و بیشتر تمایلی به یافتن نقطه سازش یا نقطه "نه سیخ بسوزه نه کباب" دارند. بر عکس کارگران جوانتر یا کسانی با سابقه طولانی‌تر مبارزه تمایل به گسترش و تعمیق مبارزه دارند. به عبارت دیگر، حتی کارگران یک کارخانه نیز جمعی همگون نیست. درست در همین جا است که می‌توان تفاوت دو برخورد را دید. آنچه که مد نظر ما است راهی به جلو برای شکل‌گیری هسته‌ای انقلابی برای گسترش مبارزه تا سر حد عمل مستقیم سیاسی، ارتقاء آن به سطحی بالاتر، تداوم آن در زمانی که میل مبارزاتی فروکش می‌کند. البته در هر حرکت خودجوشی هم رنگی از اقدامات و آغالشگری‌های پیشین کسانی را می‌توان دید که جزء پیشگامان مبارزاتی بوده‌اند. مسلماً فعال کمونیستی بهتر از هر کسی این را خواهد فهمید که در همان نقطه ایستادن و اکتفا به اینکه "به هر رو طرح پیشنهادی انجمن‌های دولتی یا ارگان‌های کارفرمایان و... " بد هم نیست (!) ایستادن در موضع کارگران عقب مانده است. تکرار می‌کنم، مسئله به هیچ وجه تکنیک یا روش پیشبرد یک اعتصاب و یا یک آکسیون نیست، که معمولاً دستخوش مراحل از بالا و پائین رفتن یا حتی عقب نشینی هم می‌باشد بلکه مسئله محتوا و موضع بنیادی برخورد است.

دیالکتیک رشد ناموزون و مرکب حتی در عرصه مبارزات تک نیز چنان است که به هنگام انکشاف مبارزه بدو راه را برای کسانی باز می‌کند و میدان عمل را به کسانی می‌سپرد که معمولاً در حیطه خود نظام موجود در چپ آن ایستاده‌اند؛ به عبارت دیگر همچنان که در عرصه سیاسی نیز، به هنگام گسترش مبارزات ابتدا احزاب رفرمیست اپوزیسیون مطلوبیت می‌یابند. و سپس در حین رادیکال‌تر گشتن مبارزات است که هر چه بیشتر احزاب چپ میدان عمل می‌یابند. خود ما کم شاهد این مورد نبوده‌ایم که به هنگام تبلیغ و یا هر آکسیونی در اوایل قضیه معمولاً کمتر با گوش شنوائی روبرو بوده‌ایم.

در هر لحظه از جنبش اما، فعال کمونیستی و سازمان محلی یا سراسری آن همواره می‌کوشد که به جای تبلیغ راه سازش یا ارگان‌های سازش

موضع دگرگونی رادیکال و بنیادی را طرح کند، و هر آینه اگر جنبش به علت موازنه نا مناسب قوا مجبور به قبول خواست یا دست‌آوردی خرد گردد آن را نشانه‌ای از ناتوانی تلقی می‌کند و نه چیز دیگری. راه انقلاب همانا راه برون رفتن از "جست و جوی ارگان‌های سازش" است. موضوع مرکزی آگاهشگری فعال کمونیستی این است که به طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش نشان دهد که امکان بهبود دراز مدتی زیر سلطه سرمایه‌داری امکانپذیر نیست؛ و علی‌رغم اینکه چه رژیم حاکم است تا زمانی که سرمایه‌داری تسلط دارد تنها راه کارگران استثمار شدن خواهد بود و بس.

اما راه حل "حشمت" نه تنها هیچ قرابتی با درکی پراتیک از استراتژی و عمل حزب انقلابی پرولتری ندارد، بلکه بیشتر به سخنان "بازنشسته‌های بنگاه نشین" می‌ماند که در مورد هر مسئله‌ای، چه سردرد و چه قتل عام در بوروندی نسخه‌ای برای تجویز دارند!

در نوشته دیگری از رفیق حشمت که در "راه کارگر" شماره ۱۲۳ چاپ شده، وی از ضرورت دفاع از استقلال تشکل اتحادیه‌ای سخن می‌گوید. بگذریم از اینکه طرح باسماه‌ای دفاع از چنان اتحادیه‌هایی برای شخصی نامطلع مسئله را بدین شکل طرح می‌کند که گویا اتحادیه‌هایی (!) تشکیل شده و بحث رفیق بر سر موارد نادرست تاکتیکی است. رفیق در همانجا می‌نویسد "تکوین طبقه کارگر بیش از هر جای دیگر در حوزه اقتصادی است که ممکن می‌گردد" و در جایی دیگر "سازماندهی حزبی کارگران اساساً وسیله‌ای است برای کمک به بازتولید مبارزه اتحادیه‌ای... " یا باز در جایی "بدون خود رهائی کارگران، اندیشه سوسیالیستی نمی‌تواند مادی شود" (*).

در باره این موارد و برای روشن شدن جوهر برخورد لازم است به باور خطای رایجی بپردازیم. تشکل اتحادیه‌ای، تشکل شورائی و تشکل حزبی سه تراز متفاوت سازمانیابی کارگری هستند؛ و مبارزات اقتصادی (درخواست‌های جزئی و مطالباتی)، مبارزات سیاسی و مبارزات تئوریک سه وجه مبارزه طبقاتی. این که کسی بکوشد رابطه‌ای متناظر یک به یک بین این ترازها و وجوه برقرار کند ادراکی مکانیکی از مبارزه طبقاتی است. این تصور که ترازهای متفاوت سازماندهی، همه با هم در آن واحد مشغول پیشبردن یک به یک وجوه مبارزاتی هستند در اساس خطا است. مبارزات سیاسی طبقه کارگر حاصل و نتیجه رشد مبارزات اقتصادی وی نیست! طبقه کارگر در مبارزات اقتصادی از کانال اتحادیه‌ای در عین ابقاء نظام سرمایه‌داری، تنها برای بهبود شرایط معیشت خود به اصطلاح "چک و چانه" می‌زند. (بگذریم از موارد سندیکا‌های سرخ که عموماً مواردی استثنائی بوده و اکثراً یا

تحت مداخله حزبی یا در شرایط فقدان آن به مثابه جایگزینی رخ می‌دهد.) بسنده کردن به این امر که گویا این وجه از مبارزه، طبقه کارگر را تعریف می‌کند اکتفاء این است که طبقه را چون طبقه‌ای "به عینه موجود" در چارچوبه جامعه "موجود" تعریف کنیم. به عبارتی دیگر تقدیس وجودی است که هدف اصلی ما نابودی آن است. هنگامی که هر مبارزه‌ای پیش می‌رود تمامی وجوه مبارزه (سیاسی-اقتصادی-ثوریک) در هم می‌آمیزد و اشکال سازمانی فوق الذکر فقط تسهیل کننده و ضامن پیروزی مبارزه طبقاتی که بنیاداً مبارزه‌ای است سیاسی، می‌باشند.

۵۵ برنورد

در مورد انجمن‌های صنفی تنها یک نکته بیشتر لزومی به بررسی ندارد؛ اینکه ابتکار این عمل دست چه کسانی بوده است؟ آیا چنین تشکلی برخاسته از مبارزات کارگری یا به عبارتی دیگر فتحی بوده است که کارگران انجام داده‌اند یا بالشتکی دفاعی است برای گرفتن شوک ضربه مبارزاتی که روز به روز امکان گسترش آنها بیشتر می‌گردد.

مجدداً تکرار می‌کنم؛ اینکه می‌باید در هر گونه تشکلی حتی "زرد" نیز تا بدان جایی که "محل تجمع" عمومی کارگران باشد، شرکت کرد؛ اینکه می‌باید خواست‌هایی را که به نحوی دینامیک باعث تقابل هر چه بیشتر در عرصه مبارزات کار و سرمایه باشد (درخواست‌های انتقالی) به پیش نهاد، اینکه می‌باید چنان عمل کرد که هر درخواستی و هر آغالشگری‌ای منجر به افشاء ماهیت و روند رویدادها و قوانین حاکم بر آنها در این جامعه باشد، کوچکترین تردیدی نیست. اما اینکه یک سازمان قلب شده و ابداعی سرمایه‌داری را به مثابه یک فتح شمرد، چیزی نیست به جز عوام‌فریبی. چیزی نیست به جز آلت دست رژیم شدن.

اگر نقطه واقعی تحلیل، شناخت و حرکت را همانگونه که مارکس و انگلس و لنین و ترسکی و... می‌شناختند، خود جنبش واقعی بشناسیم؛ لزومی ندارد تنها به نحوی خیرخواهانه و دلسوزانه از کارگران کارگاه‌های کوچک حرفی بزنیم؛ این موضع در ذات خود کوچکترین تفاوتی با موضع بورژوازی "خیر" و یا سازمان‌های مذهبی ندارد. آنچه جنبش کارگری بدان نیاز دارد سازمانی پیکارجو است که بتواند مبارزاتش را به سوی قدرت هدایت کند.

اوضاع سیاسی کنونی، اوضاعیست پیشاانقلابی که روز به روز بیش از پیش مسئله قدرت سیاسی را مطرح می‌کند. آنچه که برندگی

سیاسی طبقه کارگر را در دوره کنونی و روند آتی آن رقم خواهد زد، توانایی همین طبقه و حزب آن در سازمان دادن جنبش توده‌ای خواهد بود. کارگران در محیطی متنوع از جامعه زندگی نمی‌کنند. همین کارگر ما فرزندی دارد که درس می‌خواند، شاید برادری داشته باشد کارمند، شاید خواهی که معلم باشد و... بالاخره خودش نیز در محله‌ای زندگی می‌کند. آیا ما به مثابه پیشگامان پرولتری قادر خواهیم بود هژمونی سیاسی- اخلاقی پرولتاریا را بر جنبش تأمین کنیم. آیا خواهیم توانست در وقایع آتی بدل به وزنه‌ای مؤثر از نظر سیاسی گردیم؟ اینها همه در گرو یک برداشت مهم است؛ اگر ما هدف خودمان را تسخیر قدرت سیاسی و نه تغییر آن قرار دهیم، بالطبع مضمون کل فعالیتمان دگرگون خواهد شد.

ریشه ناهمی دوست عزیز ما "حشمت" نه در ندانستن الفبای کمونیزم بلکه در ناهمیش از پیکارجویی این جهان‌بینی است. البته در این ناهمی دوست ما تنها نیست. این روزها پس از "سقوط دیوار بزرگ" تقریباً همه جا در میان روشنفکران این گیج‌سری را مشاهده می‌کنیم. در خود جنبش سیاسی ایران از "هزارخانی شورا" گرفته تا "دبیر اول حکمت"، (و در این میان چقدر زیادند کسانی که به زبان‌های مختلف این را می‌گویند) همه بر این باورند که دیگر "یا خونز" امکان دگرگونی بنیادی وجود ندارد! ... و لذا کاجی به از هیچی!

۲۸ فوریه ۱۹۹۵

یادداشت‌ها:

* رابطه بین کار مخفی و علنی مدت‌های مدید سوزۀ بحث و جدل بین چپ‌ها بوده است. شرایط سرکوب سیاسی در ایران و کشورهای مشابهش همیشه دامنه عمل حزبی را تا بدان جایی محدود کرده است که برای کار کوچکی چون قرار با رفیق در خیابانی، تماس ساده‌ای و... (بگذریم از مینگ‌ها و روزنامه‌ها و الخ) همه کاری باید به شکلی نظامی انجام می‌گرفته است. رفیق حشمت فراموش کرده است، اما باید به یادش بیاریم که در ایران نه "اکراه" ما از فعالیت علنی، بلکه "سرکوب" آنها بوده که دامنه فعالیت علنی را محدود کرده است. علاوه بر آن، خلط مبحث و گیج‌سری حشمت به وی اجازه نمی‌دهد که تفاوت بین "مشارکت حزبی" و "مشارکت عملی" را بفهمد. وی فراموش می‌کند که فعال کمونیست ما انسانی نامرئی نیست، بلکه در همه جا حضور دارد ولی اینکه به نام حزب کمونیست علناً سخن بگوید باید از دوست ما پرسید: چگونه؟

** دقیقاً بر عکس، بدون اندیشه سوبالیستی، خود رهائی کارگران نمی‌تواند مادی شود.

"حزب پیشتاز انقلابی" یا حزب خرده بورژواهای رادیکال

نوشته زیر متن سخنرانی من در سمیناری است تحت عنوان "ویژگی حزب طبقه کارگر و چگونگی تشکیل آن" که در تاریخ ۱۸ ژوئن ۹۴ در لندن بر گزار گردید.

چون رفقای که حول نشریه دفترهای سوسیالیستی مشغول فعالیتند فکر می کنند نظرشان در مورد تشکل سیاسی طبقه کارگر با نظرات ارائه شده تاکنونی تفاوت دارد، من با نفی نظرات این رفقا در اصل نظر و انتقاد را در مورد حزب سازی های تاکنونی اظهار داشتم. چون نظر این رفقا در گاهنامه شان بطور واضح بیان شده بهتر دیدم که برخورد به آن نیز در همین نشریه آورده شود.

اخیراً از طرف رفقای نشریه "دفترهای سوسیالیستی" گاهنامه ای منتشر شده که در آن بحثی تحت عنوان "حزب پیشتاز انقلابی" بقلم رفیقی بنام رازی آمده که بنظر من نظرات رفقای است که حول این نشریه مشغول فعالیتند. با توجه به ناروشن بودن نظر این رفقا، خوشحال شدم که در این مطلب دیدگاه خود را بطور مشخص در مورد حزب سیاسی طبقه کارگر اعلام داشته اند، چرا که در گذشته بخاطر نا روشنی مطالب ارائه شده، اینطور وانمود می شد که این رفقا در بوجود آوردن تشکل سیاسی طبقه کارگر با احزاب سنتی اختلاف نظر داشته و نقدی در این مورد ارائه داده و بر چگونگی شکل گیری احزاب کمونیستی تاکنونی ایرادی اساسی قائلند.

اما با توجه به مشخص شدن نظراتشان در این مقاله، من باین نتیجه رسیدم که این رفقا نه آنکه هیچگونه اختلافی با چگونگی تشکیل احزاب تاکنونی ندارند، بلکه تنها با بازی کردن با کلمات و جملات، سعی دارند همان نظرات کهنه شده و سازماندهی گذشته احزاب سنتی را در قالبی نو و با الفاظی "انقلابی" در زورقهای رنگارنگ پوشانده و به طبقه کارگر هدیه کنند و امیدشان این است که کارگران چون گذشته بدون در نظر گرفتن محتوای اصلی مطالب ارائه شده از طرف این رفقا، تنها

دل به کاغذ کادوی زیبایی بدهند که هدیه گذشته در آن پیچیده شده و به محتوای اصلی نظرات بی توجه باشند.

بادرک چنین برداشتی از مطلب "حزب پیشتاز انقلابی" به مقاله ارائه شده از طرف ر. رازی می پردازم.

تبعاً باید بگویم با کلیت بخشهایی از مطلب که من نظری در مورد آن ارائه نمی دهم برای جلوگیری از طولانی شدن بحث موافقم و اشکال اساسی بر آن مطالب ندارم. بنابراین نظرم را در مورد بخشهای مورد اختلاف بیان می کنم.

رسرازی در ابتدای بحث خود، اینطور نتیجه گیری کرده که "دو ارزیابی در جنبش چپ وجود دارد، یکی احزاب سنتی که شکست انقلاب را عدم آگاهی طبقه کارگر دانسته، دیگری فعالین کارگری که علل شکست را عمداً گروه های سنتی می دانند و از آن فراتر رفته و طیف چپ کمونیست را به دو دسته کارگر و روشنفکر تنوریزه کرده و مسببن شکست هر انقلابی از جمله انقلاب اخیر ایران را انحرافات روشنفکران قلمداد می کنند"

در مرحله اول باید گفت تعمیم نظر یک گروه سیاسی بنام "مشورت" به کل فعالین کارگری و نتیجه گیری از چنین برداشتی که قطعاً مورد توافق اکثریت کارگران کمونیست نیست، بنظر من کاری اصولی و درست نمی باشد. دست بر روی نقطه نظر یک گروه سیاسی گذاشتن و آنرا علم کردن و بر کل فعالین کارگری تعمیم دادن، کاری است آگاهانه که برای منظور خاصی صورت گرفته و چنین برخوردی از یک فرد بی غرض بدور است. مثل این است که من بیایم نظرات "حزب رنجبران" را بگیرم و بشکافم و آنگاه آنرا بر کل جنبش چپ غیر کارگری ایران تعمیم دهم و بگویم نظر رفقای که حول نشریه دفترهای سوسیالیستی کار می کنند هم همین است، این خلط مبحث و سنگ بنا را بر جای نادرست قرار دادن است.

بخش وسیعی از کارگران کمونیست در مرحله اول مسببن اصلی شکست انقلابات را (و از آن جمله انقلاب ایران) نه آنکه روشنفکران نمی دانند بلکه با توجه به تجربیات بدست آمده، هیچ انتظار دیگری از عمل کرد آنها نداشته و ندارند، چرا که معتقدند آنها اهداف برنامه خود را به پیش برده و می برند و مشکل اصلی و اساسی در عدم موفقیت جنبش کارگری در انقلابات را ضعف اساسی آن جنبش، عدم وجود یک چشم انداز و برنامه سوسیالیستی در میان بخش پیشرو طبقه کارگر، عدم درک این پیشروان به نیروی بالقوه خود و داشتن توهم نسبت به احزاب غیر کارگری را، بخشی از دلایل شکست می دانند نه آنچه رسرازی بر شمرده است. و بایستی از ایشان پرسید چرا وقتی خود فعالین چپ را به

دو بخش روشنفکر (رهبر تئوریک) و کارگر (رهبر عملی) تقسیم می‌کنند به چنین تقسیم بندی که از طرف رفقای مشورت صورت می‌گیرد انتقاد می‌کنند؟

اما بحث رفقای مشورت مشخصاً در مورد حزب سیاسی طبقه کارگر است، احزاب و گروه‌هایی که خود را کمونیست قلمداد کرده‌اند و به اسم طبقه کارگر شکل سیاسی بوجود آورده‌اند. بحث رفقای مشورت این است که بنیان‌گذاران تاکنونی چنین تشکلات سیاسی از طبقات غیر کارگری بوده‌اند و با توجه به عدم موفقیت و به بیراهه رفتن چنین گروه‌هایی به نفع آنان رسیده‌اند.

رفیق رازی آمده احزاب سنتی را بشکلی مطرح کرده که گویا تشکیل دهندگان آنها طبقات غیر کارگری نبوده‌اند و این در اصل دفاع مشخص از عمل کرد تاکنونی چنین احزابی است. من نیز بر خورد نویسنده مشورت باروشنفکران را بر خوردی اصولی نمی‌دانم و نباید همه روشنفکران را با چنین برخوردهایی نفی کرد. تاریخ جنبش کارگری بکلی خلاف این نظرات را ثابت کرده است، بنا بر این منم بابر خورد نویسنده مشورت در این زمینه مخالفم اما با نتیجه‌گیری که رسد از این می‌دهد نیز موافق نیستم.

نویسنده مشورت موضوع شکل سیاسی طبقه کارگر را مطرح کرده و بوروکراتیسم موجود در احزاب رنگارنگ تاکنونی، در صورتی که رسد برای طفره رفتن از اصل موضوع و بیرون آوردن چنین احزابی از زیر ضرب، موضوع رابه شکل صنفی طبقه کارگر مربوط کرده و آمده در رابطه با اتحادیه‌ها مسائل را مطرح کرده و آنرا به شکل سیاسی طبقه کارگر وصل کرده است. به نظرات رسد از توجه کنید، ایشان در صفحه ۱۰ چنین می‌گوید. "عقب افتادگی فرهنگی و علمی، طبقه کارگر را از درگیری همه جانبه در امور سیاسی و اجتماعی باز می‌دارد، از این رو، عناصری از درون طبقه کارگیتطور تمام وقت و دراز مدت در مناصب مدیریت تشکلهای کارگری قرار می‌گیرند، در واقع نطفه‌های اولیه بوروکراسی توسط دخالت این عده ظاهر می‌شود"

"بمجرد اینکه درون اتحادیه‌های کارگری این قبیل افراد بطور حرفه‌ای مستقر شدند... این افراد که بکارمندان تمام وقت تشکلهای کارگری مبدل می‌شوند... و در نتیجه پایه‌های اولیه بوروکراسی را بنا می‌نهند." رسد از چنین افرادی را "دارای انگیزه‌های مادی، صاحب امتیازهای اجتماعی، حفظ منافع محافظه‌کارانه خود" و... می‌داند. (که با نظرش در مورد رهبران اتحادیه‌های کشورهای غربی موافقم) اما چون نمی‌تواند از کنار احزاب سیاسی تا کنونی براحتمی بگذرد و از طبرنی می‌خواهد بوروکراسی را در طبقه کارگر عمده کند، اینطور می‌گوید "پیدایش

بوروکراسی همچنین (گرچه نه دقیقاً) دودلتهای کارگری پس از انقلاب سوسیالیستی در روسیه مشاهده شد، از سال ۱۹۲۷ این قیلله‌نهارها (نه انحرافات عمیق سیاسی که در برخورد با کارگران بکار برده) در درون حزب کمونیست شوروی رشد کرد.

اولاً بخاطر پوشاندن انحراف رهبران حزبی، دولت را دولت کارگری معرفی می‌کند که باز ذهنیت منحرف بودن کارگران را جایباندازد نه گردانندگان حزب کمونیست شوروی. و تازه وقتی ناچار می‌شود باین موضوع اشاره کند می‌گوید "ظهور این بوروکراسی را نمی‌توان ناشی از وجود حزب پیشتاز انقلابی و یا خود انقلاب اکتبر و یا رهبران آن دانست"

چرا؟ (چون رهبریت بدست طبقات غیر کارگری است) و بعد اضافه می‌کند "مشکل اصلی انزوای انقلاب، خیانت سوسیال دموکراسی در سطح اروپا و.. " که باز پایگاه طبقاتی آنها را مشخص نمی‌کند و براحتی از کنار آنها می‌گذرد و اصولاً شرایط بیرونی را برای فرار از واقعیت عمده می‌کند و از انحرافات عظیم رهبران حزبی بخاطر پایگاه طبقاتی غیر کارگری آنها چشم پوشی می‌کند.

بطور کلی در بحث اول، عمده کردن انحرافات اتحادیه ای بسط آن به طبقه کارگر و پیشروان کارگری، کوچک و ناچیز شمردن انحرافات عظیم احزاب مدعی کمونیسم در سطح ملی و بین المللی، سرپوش گذاردن بر نقش اساسی رهبران این احزاب که پایگاه طبقاتی غیر کارگری داشته اند و آوردن دلیل که علت اصلی انزوای انقلاب شرایط بیرونی بوده، دقیقاً حمایت مشخص از سیاستها و عمل کرد احزاب سنتی تاکنونی است. آنجا که به طبقه کارگر برخورد می‌کند، نقش کارگران تمام وقت اتحادیه را انحرافی، مضر بحال طبقه کارگر، صرفاً بخاطر مسائل مادی و شغل و امتیازات ویژه و.. " قلمداد می‌کند (که با آن موافقم) اما آنجا که به غیرکارگر برخورد می‌کند نقش "انقلابیون حرفه‌ای" را ماورا طبقات و همچون بت غیر قابل انحراف. آنجا که نوبت کارگران تمام وقت است از آنان بعنوان "کارمند" نام می‌برد و وقتی به روشنفکران تمام وقت می‌رسد از آنان بعنوان "انقلابیون حرفه‌ای"

این یعنی خوار شمردن طبقه کارگر، یعنی مخدوش کردن تشکلات صنفی یا تشکلات سیاسی، یعنی آب را گل آلود کردن و ماهی گرفتن این یعنی گرفتن دست عده ای از رهبران اتحادیه‌ای که به طبقه کارگر خیانت می‌کنند و بسط و تعمیم آن به کل طبقه کارگر و تشکل سیاسی او، اسم مقاله را هم گذاشته "حزب پیشتاز انقلابی"

آنوقت طبقه کارگر را بارهبران بوروکرات صنفی در مقابل "انقلابیون حرفه‌ای" حزبی در یک ترازو گذاشته و بمعرض نمایش عام قرار

می‌دهد. این یعنی توهین علنی به مبارزین واقعی طبقه کارگر و خاک در چشم پیشروان کارگری پاشیدن.

اصولاً نمی‌دانم مسئله اتحادیه های کارگری چه ربطی به "حزب پیشتاز انقلابی" و چه ربطی به "حزب کارگران کمونیست" پیدا می‌کند؟ تشکلهای صنفی کارگران (همانند تشکلهای صنفی روشنفکران، چون اتحادیه معلمان، کانون نویسندگان، انجمن پزشکان، کانون وکلاء...) تشکلهایی هستند که کارگران در رژیم بورژوازی برای جلوگیری از استثمار بیشتر و چانه زنی بوجود آورده اند، این تشکلات نه تشکلی برای تسخیر قدرت و نه تشکل سیاسی طبقه کارگر است.

مارکس سوسیالیزم را چنین می‌دید "از میان برداشتن جامعه طبقاتی بدست پرولتاریا، و از این راه از میان برداشتن وی بدست خویش" این بعد نابودی خود بدست خویش در اتحادیه ها وجود ندارد، اتحادیه های صنفی بعنوان نهاد، با وجود جامعه استوار بر تقسیم طبقاتی سرستیز ندارند، بلکه بیشتر بیانگر آن است. بزبان دیگر "اتحادیه های صنفی جزء ذاتی جامعه سرمایه داری هستند، زیرا تجلی فرق میان کار و سرمایه است.

حال به راه حل انقلابی رسازی برای جلوگیری از بورکراسی و عمده کردن نقش خویش توجه کنیم. ایشان در مرحله اول با ناراحتی سوال می‌کنند، پس نقش من بعنوان روشنفکر این وسط چه می‌شود؟ و من "انقلابی حرفه ای" چکاره هستم و چرا مرا از معادله حذف می‌کنید؟ (که البته من با حذف مخالفم) اما ببینیم برای اثبات مؤثر جلوه دادن امثال خویش چه دلایلی ارائه می‌دهد. ایشان می‌گویند "در تاریخ جنبش کارگری هیچ حرکتی را نمی‌توان یافت که جنبش کارگری بدون روشنفکران حرفه ای به پیروزی رسیده باشد" که منظور ایشان از روشنفکران حرفه ای در اینجا حزب سیاسی است ولی مشخص نمی‌گویند، واصل مسئله همین جاست، من می‌گویم تمامی حزب سازی های تاکنونی که بعنوان طبقه کارگر بوجود آورده اند، باغیبت پیشروان آن صورت گرفته و تشکیل دهندگان آن تنها بدنیال اهداف غیر کارگری خود بوده و تاکنون انقلاب پیروزی که قابل حفظ شدن باشد از درون حزب سازی های تاکنونی بوجود نیامده است و تاکنون طبقه کارگر اقدام به تشکیل حزب سیاسی خود به معنای واقعی که از کارگران کمونیست و بخشی از روشنفکران تشکیل شده باشد، ننموده است و آنچه تاکنون باسم حزب طبقه کارگر و یا هر اسم دیگری بوجود آمده، ربطی به کارگران نداشته. من از رفیق رازی سوال می‌کنم، که آیا شوراهاى روسیه را احزاب بوجود آوردند؟ آیا پیروزی انقلاب روسیه را مدیون حزب بلشویک می‌دانند یا قیام کارگران و تشکیل شوراها و کمیته

های کارخانه؟ کمون پاریس را کدام حزب سیاسی سازماندهی کرد؟ در انقلاب ۵۷ ایران آنگاه که "انقلابیون حرفه‌ای" پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر را از چاپخانه تا محل توزیع حمل می کردند و هنگامی که "رهبران ثوریک" دستور ساختن سندیکاراصادر می نمودند (نشریه کار شماره ۱ تا ۱۰) کارگران "رهبران عملی" مشغول ساختن شوراها بودند. اعتصابات و تسخیر کارخانجات رانه عناصر آگاه بلکه عناصر ناآگاه سازماندهی کرده و به نتیجه رساندند. زمانیکه "رهبران عملی" در شهر تورین بدفاع از شوراهای خودبپاخواسته بودند و علیه ارتش در شهر سنگریندی کرده بودند، "رهبران ثوریک" کنفرانس سالیانه خود را از شهر تورین بخاطر اعتصاب به میلان انتقال دادند و در آنجا به بحث حول ساختن شوراها پرداختند.

من از رزازی سؤال می کنم، آیا علت اصلی شکست انقلابات سوسیالیستی تاکنونی را طبقه کارگر و بورکراسی آن می داند یا انحرافات احزاب جدا از طبقه کارگر؟ شکست حزب کمونیست شوروی که به خوش رقصی در برابر بورژوازی بین المللی انجامید را کارگران سبب شدند یا کنارگذاردن کارگران و شوراهای کارگری؟ رزازی حتی مجبور می شود برای اثبات نظرش گفته مارکس را تحریف کند و نظرات مارکس را در مورد تشکل سیاسی به تشکل صنفی تعمیم دهد، مارکس می گوید "مزد کارکنان یک تشکل سیاسی بایستی برابر مزد یک کارگر ماهر باشد و...". رفیق رازی این گفته مارکس را به اتحادیه ها بسط می دهد. و کمی پائین تر (صفحه ۱۳) ایشان بخاطر دفاع از حزب کمونیست شوروی و برای آنکه انحرافات را به کارگران نسبت دهد و رهبران چنین احزابی را تبرئه کند، می گوید دولتهای منحل کارگری سابق - شوروی و اروپای شرقی "که نفرت عمیق خود را نسبت به کارگران در این جمله بیان می کند و مشکل اصلی من با رزازی همین جاست. چه کسی گفته اینها دولت های کارگری بوده اند؟ آیا وجود اینها برابر مبنای تحلیل مارکسیستی دولت کارگری میدانند؟ اگر اینطور است بیايد مختصات یک دولت کارگری را از نظر مارکس برشمرد و ثابت کند که احزاب مورد نظرش و دولتهای برون آمده از آنها کارگری بوده اند.

چگونه است که ایشان هرگونه پیروزی را بدون "انقلابیون حرفه ای" غیر ممکن می داند ولی دولتهای بیرون آمده از همین پیروزیها را دولتهای منحل کارگری قلمداد می کند؟ چرا از واقعیت گریزان است، چرا نمی گوید دولتهای منحل غیر کارگری سابق؟

چون اگر چنین بگوید، اینجا نقش خودش که بعنوان "انقلابی حرفه ای" مطرح است مورد سؤال قرار می گیرد، که در ابتدا از آن می ترسید. باید از آقای رازی پرسید، آیا رهبری احزاب تاکنونی که خود را

کمونیست قلمداد کرده و یامی کنند در دست کارگران بوده و یا هست؟ کدام حزب سیاسی را سراغ دارند که کارگران بنیان گذاشته و سکان حرکتی آن در دست کارگران کمونیست باشد؟ آیا حزب کمونیست سلطان زاده باهمه مقبولیتش، حزب توده باهمه منفوریتش و یا حزبهای توده کشورهای دیگر و یابدهای آنها در مقطع فعلی رهبریتش کارگری بوده و یا هست؟ من متوجه انتقاد رزازی از احزاب سنتی نمی‌شوم و نمیدانم به چه دلیلی می‌گوید آنها منحرف بوده‌اند، چرا که خود دقیقاً مبلغ و خواستار چنین احزابی است. این برخورد ایشان "روی دیگر همان احزاب سنتی" است یا برخورد نویسنده مشورت (که مورد قبول منم نیست) چرا رزازی که به دو دسته کردن فعالین چه انتقاد دارد، آنجا که بشفع تشر خودش است، هر آنچه دوست دارد باسم کارگر می‌گوید ولی برخورد نویسنده مشورت را در این مورد "انحرافات عمیق سیاسی" قلمداد می‌کند. من فکر می‌کنم انحرافات رزازی صد چندان عمیق تراز نویسنده مشورت است.

با کلیت بحث رزازی در مورد ریشه های تاریخی حزب لنینیستی و بخصوص "اهمیت برنامه پرولتاریا" موافقم، اما باین نتیجه گیری که در انتهای بحث برنامه کرده موافق نیستم، چرا؟ چون باز اینجا آگاهانه صحبت مارکس را تحریف کرده است. همانطور که خود اشاره داشت است، مارکس در مورد موقعیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می‌گوید "در حالی که از یک سو، سوسیالیزم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می‌کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می‌نشانند، مبارزه اجتماعی طبقات را باهمه ضرورت‌های آن حذف می‌کند و در حالی که این سوسیالیزم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه موجود انجام نمی‌دهد.... این سوسیالیزم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می‌کند.... پرولتاریا بیش و بیش تر به گرد سوسیالیزم انقلابی، بگرد کمونیزم که... جمع می‌شوند" ایشان از صحبت‌های مارکس چنین نتیجه گیری کرده است "به سخن دیگر (منظور به سخن آقای رازی) تنها نیروهایی می‌توانند در مقابل انحرافات خرده بورژوائی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کنند که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد (بعد می‌گوید) بقول مارکس انقلابیونی که بگرد سوسیالیسم انقلابی جمع شده باشند، مارکس کجا گفته انقلابیونی که بگرد سوسیالیزم جمع شده باشند؟ اگر نقل قول بالا است، مارکس اتفاقاً برای جلوگیری از هر گونه تحریف و سوء استفاده خرده بورژوازی مشخصاً قید کرده "پرولتاریا بیش و بیش تر به گرد سوسیالیزم جمع می‌شود" من نمی‌دانم رزازی در کدام فرهنگ

لفت معنی پرولتاریا را انقلابیون یافته که می‌خواهد از این طریق خرده بورژواها را (انقلابیون حرفه‌ای) وارد جرگه پرولتاریا کند.

اما بحث آگاهی طبقاتی ایشان هم دچار همان مشکل گذشته است، چرا که دوباره بحث در مورد تشکل سیاسی را با تشکل صنفی مخلوط کرده و به نتیجه گیری غیر اصولی می‌رسد. چه کسی گفته طبقه کارگر از طریق اتحادیه‌ای به برنامه کمونیستی دست می‌یابد؟ چرا رسازی هر جا از حزب سیاسی صحبت می‌کند، مسئله اتحادیه‌ها را به میان می‌کشد؟ آیا واقعاً تفاوت حزب سیاسی و اتحادیه‌ها را نمی‌داند؟ که قطعاً می‌داند، پس چرا نقش کارگران کمونیست و سازمان دهی چنین حزبی را از طرف آنها نادیده می‌گیرد و نقش رهبران منحرف اتحادیه‌ها را عمده می‌کند و آنرا به تشکل سیاسی طبقه کارگر وصل می‌کند؟ من فکر می‌کنم این برخوردی است آگاهانه برای گرفتن نتیجه مورد نظر.

به صحبت ایشان در مورد "وجود انقلابیون حرفه‌ای" توجه کنید، می‌گوید "نخستین سؤال این است - یک سازمان سیاسی را چه کسی باید رهبری کند؟ (و خودش جواب می‌دهد) واضح است که کارگران.. قادر نخواهند بود، پس چه کسی بایستی رهبری کند، بدیهی است که باید عده‌ای که بطور تمام وقت کار سیاسی می‌کنند (منظور انقلابیون حرفه‌ای است) که این نتیجه گیری و جمع‌بندی بحث‌های تاکنونی ایشان است. کارگران خود قادر به اداره حزب سیاسی خود نیستند، و بایستی توسط "انقلابیون حرفه‌ای" رهبری شوند.

حال بدلائیل رفیق رازی که برای بی‌لیاقتی کارگران و محق بودن انقلابیون حرفه‌ای جهت ایجاد حزب سیاسی آورده توجه کنید. ایشان می‌گوید "اول کل طبقه کارگر بعلمت ناهمگونی سیاسی در آن قادر به ساختن یک حزب کارگری با برنامه انقلابی نیست" (یعنی کل روشنفکران بعلمت همگونی سیاسی قادر به ساختن یک حزب کارگری با برنامه انقلابی هستند) و می‌بینیم که در سطح جامعه یک حزب بین‌المللی از انقلابیون حرفه‌ای وجود دارد. واقعاً تعجب من از این است که چه کسی گفته کل طبقه کارگر دارای وحدت نظر است، و از همه مهم تر می‌خواهد یک حزب سیاسی با برنامه انقلابی بسازد؟ آقای رازی عادت دارد که پایه تئوریهای خود را بر فرضیاتی استوار کند که زائیده ذهنیات خود ایشان است و بنظر من این انتخابی است آگاهانه برای ضعیف و بی‌مقدار نشان دادن کارگران کمونیست و علم کردن "انقلابیون حرفه‌ای" در مقابل آن. در کدام مقاله و مطلب کارگران کمونیست گفته‌اند که کل طبقه کارگر بایستی حزب سیاسی تشکیل دهد که ایشان آن را پایه اصلی فرضیات و نقطه حرکت تئوریهای خود قرار داده و این چماق را مرتب بر فرق کارگران فرود می‌آورند؟ و دومین دلیل را چنین

بیان می‌کنند، "پیشرو کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی هست (تعارف) ولی نه در اسرع وقت (یعنی حالا، حالا) برود دنبال مسائل اقتصادی) سؤال این است. یعنی ۱۵۰ سال که از انتشار مانیفست می‌گذرد وقت کمی است که پیشروی کارگری نتواند به این علم مسلط شود؟ و بعد اضافه می‌کند که اعضا تشکیل دهنده حزب لنینیستی‌الزاماً و همه روشنفکر نیستند (تعارف) شاید در ابتدای روند ساختن حزب چنین باشد، یعنی در ابتدا بنیان‌گذاران حزب، انقلابیون حرفه‌ای هستند. من متوجه نمی‌شوم که ایراد ریزاری به احزاب سیاسی گذشته و موجود که از روشنفکران تشکیل شده چیست؟ آنها هم بنا بر همین استدلالات و دقیقاً همین نظرات، حزب سیاسی طبقه کارگر را بحساب خودشان تشکیل داده‌اند و همین دلایل را در مورد عدم وجود کارگران در حزبشان مطرح می‌کنند، آنها هم معتقدند در ابتدا لازم نیست کارگران باشند، حزب را تشکیل می‌دهند و بعد از کارگران می‌خواهند که به پیوندند، و می‌بینیم که در روزی نامه‌هایشان هم مرتب می‌نویسند "کارگران به حزب..... پیوندید" حال اگر نمی‌پیوندند دیگر مسئله خودشان است، چون حزب تشکیل شده.

جالب‌ترین بخش صحبت‌های ایشان در بحث ماهیت طبقاتی حزب نهفته است. ایشان پس از برشمردن خصائل حزب کارگری و اینکه "هیچ گروه چریکی، جنبش دهقانی، جنبش دانشجویی و یادسته‌ای از روشنفکران - حتی با انقلابی‌ترین برنامه نمی‌تواند جایگزین حزب طبقه کارگر شود.." خیلی سریع تعارف را کنار می‌گذارد و نظرش را بطور روشن بیان می‌کند که آدم می‌ماند "قسم حضرت عباس را قبول کند یا دم خروس" دقت کنید اینهمه تعارفات بالا در جمله زیر خلاصه می‌شود "حزبی که در ابتدا بر اساس یک برنامه انقلابی ایجاد می‌شود، اما ترکیب خرده بورژوازی رادیکال دارد دقیقاً تحلیلی که حزب توده و اتمارش از پایگاه طبقاتی "آیت الله‌ها" به خورد مردم می‌دادند. "خرده بورژواهای رادیکال" من نمی‌دانم پایگاه طبقاتی اتمارش را که در بالا برشمردند و گفتند اینها با انقلابی‌ترین برنامه نمی‌توانند جایگزین حزب طبقه کارگر شوند، مگر نه خرده بورژوازی است؟ مگر نقل و قول مارکس را فراموش کردند که گفت "... این سوسیالیزم راپرولناریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می‌کند و به گرد کمونیزم... جمع می‌شود" اوج تئوریهای انقلابی ریزاری در بحث "اصل سانترالیزم دموکراتیک" نهفته است که بسیار شنیدنی است، زیرا پس از تعارفات همیشگی می‌گوید "این حزب باید مرکزیت داشته باشد، نظریات متفاوت از طریق اعضا (کارگران) بدرون حزب وارد شود، پس از بحث، تصمیمات (بخوان دستورات) بشکل یکپارچه در سطح جامعه با اجرا گذاشته شود،

حتی اگر اقلیتی در درون حزب با نظرات اکثریت مخالف باشد (اکثریت و اقلیت فدایی)، یعنی اینکه تمامی مسائل از طریق اعضا به رهبری می‌رسد و مرکزیت تصمیم می‌گیرد (نهی حکومت شورایی و دفاع مشخص از برنامه فدایی اکثریت).

بجا خواهد بود که نظر روزالوگزامبورگ را در مورد نقد ساترالیزم حزب لنینی بشنویم او می‌گوید "ما در این تلاش مشتاقانه بخشی از سوسیال دموکراسی برای مصون داشتن جنبش کارگری امید بر انگیز و پیش رونده روسیه، از اشتباه، که از قیم بودن یک کمیته مرکزی همه جا حاضر و به همه چیز مطلع صورت می‌گیرد، همان ذهنی گرایی را مشاهده می‌کنیم که تا بحال بیش از یکبار جنبش سوسیالیستی روسیه را فریب داده است و... اما این بار "نفس" انقلابی روسیه سرعت وارونه شده و خود را هدایت کننده پر قدرت تاریخ اعلام می‌دارد— این بار بعنوان معظم اله، کمیته مرکزی جنبش سوسیال دموکراتیک، معذالک، بند باز تر دست قادر به دیدن این امر نیست که سوژه واقعی که نقش هدایت کنندگی بر عهده‌اش قرار می‌گیرد، نفس جمعی طبقه کارگر است که بر این حق که اشتباهات خود را مرتکب شود و بوسیله خود دیالکتیک تاریخی را فرا گیرد پای می‌نشارد"

حال نظرات رسزازی در مورد حفظ استقلال و اتحاد و آموزش حزب را مورد توجه قرار دهیم در مرحله نخست می بینیم برای آنکه اتحاد با بورژوازی رازیرشعارهای زیبا مخفی کند، می‌گوید "از آنجا که کل طبقه کارگر به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی‌کند" (یعنی کل روشنفکران الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا می‌کنند) وظیفه حزب پیشتاز مورد نظر ایشان این است که "بر اساس اصل جبهه واحد کارگری (که معلوم نیست چه اصلی است) اتحاد عمل هایی با سایر سازمانها (باهر برنامه و اهداف) که در درون آنان کارگران متشکل شده‌اند، ایجاد کند. از این روشن تر نمی توان گفت، اتحاد عمل با بسیجها و انجمنهای اسلامی درون کارخانه‌ها و صنایع، خانه کارگر، شوراهای اسلامی کار. چرا؟ چون بخشی از کارگران در آنها متشکل شده‌اند.

سپس به مسئله آموزش می پردازند و اینطور توضیح می دهند که "چون کلاسهای آموزش عمومی جدا از مبارزات ملموس کارگری — تحت هر عنوان — سریعاً خرده بورژواها را به خود جلب می‌کند... بنا بر این نظریات تنوریک در خلاء و بی ارتباط با مسائل خاص کارگران بی حاصل است و کارگران بایستی مسائل تنوریک را در عمل به آزمایش بگذارند و از این زاویه می‌توانند به معلمان خوبی تبدیل شوند، به سخن دیگر حزب منزه جمعی طبقه کارگر است. آقای رازی بوضوح می‌گوید،

کارگران از کلاسهای آموزش تئوریک و هرگونه مطالعه روی گردانید و تنها آنچه را که انقلابیون حرفه‌ای بشمامی‌گویند در میان کارگران ببرید و بمرحله آزمایش بگذارید، فقط از این طریق است که شما به معلمان خوب مبدل خواهید شد. سؤال این است که ایشان و تمامی حزب سازان خرده بورژوا در کدام ارتباط تنگاتنگ با مبارزات ملموس کارگری به این درک تئوریک رسیده‌اند.

چگونه است که آموزش آکادمیک رفیق رازی و قشر ایشان را به "انقلابیون حرفه‌ای" و بنیان گذار حزب پیشناز انقلابی مبدل می‌کند، ولی همین آموزش آکادمیک کارگران را تبدیل به خرده بورژوا خواهد کرد. آقای رازی نمی‌خواهد صریح بگوید، کارگران دنبال مسائل اقتصادی (رهبران عملی) و روشنفکران به دنبال مسائل تئوریک (انقلابیون حرفه‌ای و رهبران تئوریک) ایشان هدف اصلی خود را در اینجا بوضوح بیان می‌کند "حزب مغز جمعی طبقه کارگر است" و کارگران تنها نقش معلم را دارند، تئوری پردازان، برنامه نویسان، انقلابیون حرفه‌ای، رهبران تئوریک با پایگاه طبقاتی خرده‌بورژوازی هستند که "رهبران عملی" پس از دریافت دستورات، مانند یک "معلم خوب" همان درسهایی را به شاگردان بدهند که این استادان تدوین کرده‌اند، حال اگر پارسال در تاریخ قید شده بود که "حمله وحشیانه اعراب به ایران" و امسال با تعویض تاریخ نوشته شده "ورود ارتش آزادی بخش اسلام به ایران" این دیگر به یک "معلم خوب" ربطی پیدا نمی‌کند، چرا که وظیفه معلم خوب درس دادن کتاب تاریخ است بر مبنای آنچه تدوین شده، چون مغز متفکر جمعی او افراد دیگری هستند و خود او حق یادگیری تدوین تاریخ را ندارد. باتوجه به بحث های تاکنونی می‌توان نظرات رفیق رازی را بشکل زیر خلاصه کرد.

۱- برای مبری کردن احزاب سنتی از بورکراسی و عمده نشان دادن آن در میان کارگران مرز میان تشکلات صنفی و تشکل سیاسی طبقه کارگر را مخدوش کرده و رهبران اتحادیه ها را در مقابل انقلابیون حرفه‌ای می‌گذارد و نتیجه دلخواه را می‌گیرد. صفحه ۶ تا ۱۳

۲- معتقد است که تمامی انقلابات پیروز تاکنونی بدست انقلابیون حرفه‌ای صورت پذیرفته است و بخاطر دفاع از احزاب سنتی، دولتهای بیرون آمده از آن انقلابات را دولتهای منحط کارگری قلمداد می‌کند، یعنی پیروزیها را مختص انقلابیون حرفه‌ای و شکستهای همین احزاب پیروزمند را زیر نام دولتهای کارگری عنوان می‌کند. صفحه ۱۲ و ۱۳

۳- اعتقاد راسخ دارد که کارگران قادر به تشکیل حزب سیاسی خود نیستند و حزب سیاسی را باید انقلابیون حرفه‌ای بوجود آورند. صفحه

- ۴- معتقد است که طبقه کارگر باین زودپها قادر به کسب آگاهی سیاسی نیست، در ابتدا حزب را بایستی غیر کارگران بوجود آورند. صفحه ۳۴
- ۵- پایگاه طبقاتی تشکیل دهندگان حزب را خرده بورژوازی رادیکال می‌داند. صفحه ۳۶
- ۶- اعتقاد دارد که پیشگام انقلابی قبلاً باید سازمان یافته و حزب را بوجود آورده باشد و در کوران مبارزه به کارگران، انقلابی بودن خود را ثابت کند تا بعد کارگران به آنها بپیوندند. صفحه ۳۷
- ۷- معتقد به شوراها نمی‌باشد و نقش مرکزیت حزب و تصمیم گیری آنها برایش اصل است. صفحه ۳۸
- ۸- اعتقاد به اتحاد عمل با هر شکل سیاسی، با هر برنامه و عمل دارند که کارگران در آنها جمع شده باشند. صفحه ۳۹
- ۹- رهبریت حزب را مغز جمعی طبقه کارگر می‌داند و معتقد به آموزش آکادمیک و فراگیری دانش سیاسی کارگران نیست. صفحه ۴۰
- این مجموعه نظرات رفیق رازی و رفقای "دفترهای سوسیالیستی" در مورد حزب سیاسی طبقه کارگر و سیاستهای مربوط به آن می‌باشد که مشاهده می‌شود کوچکترین اختلافی با نظرات تشکیل دهندگان احزاب سنتی تاکنونی ندارد و تنها سعی شده بود که با پوششی از الفاظ "انقلابی" همان نظرات نفی شده را در قالبی جدید ارائه دهند. غافل از اینکه تمامی این نظرات را کارگران طی چند سال پس از انقلاب ۵۷ با پوست و گوشت خود به عینه لمس کرده و در جریان عمل به نفی آنها و اصولاً به نفی "رهبری طلبان" رسیده‌اند و دیگر حنای هیچیک از اینها برای کارگران رنگی ندارد.
- من فکر می‌کنم این رفقا اگر می‌آمدند بجای نوشتن چنین مطلبی بطور مشخص سعی می‌کردند اختلاف نظرشان را باحزب سازان تاکنونی بنویسند، خود متوجه همسویی نظری کامل با آنها می‌شدند.

یداله

جولای ۹۴